

صورة ما قصد به تاج القليل بهام الكلام المتحلي بكلام الإخلاص  
المتروى برداء التواضع من غير شقاق الفطن العريف اليكس الغرير فسن خاتم البلاغة فتم  
صيغة البراعة مولانا ابوالحاج محمد يوسف الغفاني الكوفي موصى سلمه الله على القوي

بسم الله الرحمن الرحيم

مرآة ناطقة معجزات من حديد حيث غالى الخلق الحيات تسبح كلام احيا باموات الحق الذي تعالى  
شانه عن شبه الممات وتقدس من بانه عن الكسوك والشبهات و قد باجر ربنا حرف اني نعمت بك  
كلا واذو كلام هبات نظام من اذنه كوش برودي و اعلى اذنه وزين تاشيك و غفل بيا عجايب  
قارع صباخ هزنده و مرده از سمانا سك مقيد ان سلاسل حيات به الجفيل ارشاد و فيض نياش  
سراج نجابت و ظلمات غوايت و دريش و دقتان تلخ آب هرات را فيض جرحه كشي مضطرب  
محيط شريك حمت ايزدي در حلا و تازان شيريكش صلى الله عليه و صلى الله و صحابه الاله  
صلوة تلغهم بانباية المراد والحمد بعد انين باعدي صمد و راحاب عقل مشعور مطيع باد كه از ريش  
آوان نقادان يوف جيل فناداني برود كاكين بارار جهان كبريت جابانه و صير قيان نفوذ جدي  
حلم و حكم كوشه از دوا و اختار و تافته درست برخني كه مسكوك ميني مكسوك بر آيد و ملك كلامي  
بارا سكي بابي از طبع غش ساري نمايد آنچه معرا از ملك است كيا ب و لا هو بحسب سلطان بار و هوش  
تحقيق مطلب مضبوط است از خاطر فراموشش و هر يك بصهبامي مضامين خلاف اقصيه است مبرو  
اگر صيغة است بظاهر حيث باطن نادرست و اگر كتابت عبارت لطيف مضامينش بر اول  
الى آخره مخيف في الجملة كلام اير كنند نمايان جو فروش لا يسمي لا يسمي من جوع و سوايل بكار  
افكار ايتان بخوار باب عقل هوش از ستر پانويه مطيع را لا محضات زاهد صومعه تدقيق و توثيق  
قطب ناره تحقيق سحاب محطه لآل نكات سرفيه و خبر زخار و رد فائق ما طيفه رافع اعلام سلام  
حكمت بائي سباني شرح و ثلث استاد الانام مع خواص عوام حجاب مولانا مولوس



کتاب علی سلمه الله الی ولی الله فی شرح چشم زمانان نموده و عدلیش کوش جهان شنیده فروغ از  
 فیض تربیتش میسر انار و از بار تازه و اصول آبیاری توجیع اقدس متفرع شاخ و شکاف از نازه  
 معقول از عقلش مشتی نموده از انبار و منقول از استخراش یکی از هزار بر همان قاطع برین قبل و قال  
 و حجت ساطع این مقال این صحیفه کامله و رساله تحقیقات شامه است که در میان حال سماع اهل قبور و ادراک  
 و شعور مقبور تحریر فرموده و قاربان زاران اعبرت افروده سبحان اسد چه مضامین مستره را  
 کسی ظهور نمانده و بکدام لطافت کرد شک شب از روی شاد این دعا افتاده و عجب طایفه است  
 که دمان ناحق کوی انکار و منکرین بسته و نادر قفای است که کردن کردن هزاری ناصواب محققین  
 راستی و صداقت گشته بچندان مبسوط است که از ثمرت یادات سامعه متعجبین خواهند آید چنان مختصر  
 که دانی و کافای جامعیت مدعا نباشد طرفه متوسطی است که نقایه در زرغر مضامین عالی چون سراج  
 و نایج در روی انتظام داده و خلاصه لای متلالی مطالب فیه انان کثکوة فیها نصباح در آن  
 بناده بلاغت عبارت لطیفه خارج از حد بیان و صاحب لحاظ متناسبه بیرون از طاق انسان سواد  
 حرفش که کل انجا هر معانی بیانت باعث نور الایصار و بیاض کاغذش که سر سبیلانی چشم گشته و نور الایصار  
 سیاه پیش از دوده چراغ طوری باید و سفیدیش از بیاض دیده حور میاید از شک حرفش و منبیل و منقشه بر زبان  
 و آنچه یار از حجاب بین السطورش برین و نهان معانی از رقص بر عرش اعظم گشته و مطالبش از وقت سانس  
 سلم و مسلم گشته شعشعی معانی از حرفش چنان طایر که با شعاع خورشید آید و باهر الغرض تقریر بیاید و تحریر  
 لاجاب و صفش از خطبه بشری بیرون و از بیان خوشش باین بون پس میاید کوی علم و هنر انجا و باطن استایش آن کلام  
 و کوزبان که از عده تصدیقش ایم مگر انکه از کتب شامی باب ایش کلام و منظور دارم و حرفش بدین امر و حقیقت  
 سخن و انکار خطبه را ستم ز حشر آن گفتگوی و در کجاست قشع و ناله ای شاید که صنف او در مصنفه و بیاید و در کجاست  
 ماورای آن فلن الکلام و الحمد لله الماکل اعلم و الصلوات والسلام علی سائر النبی و آله و علی اله و صحبه  
 الاموات



20602  
-TUR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمداً للقدير السميع العليم الذي يسبح من ربنا وصلوات على النبي النبي البشير الذي  
 المني اسبح من الخياء وعاد في ارضه الاصفاء وصحة لا تقيا اما بعد فيقول العبد  
 للفتاى الى ابي الغفر الخلاق تواب على من الذنب الحق والجل لما قضيت  
 عن غير الرسالة للتوجه بالتحقيق الشاخصات في اثبات لسان الاموات والمكتب  
 بحصول الفلاح بسماع الارواح فما كان اسرح مغلفاتها ووضح سهاها  
 مؤخر افيه حواهر تحقيقات توضح بها خوار العقول وفائدتها في انشائها  
 الفحل بالقبول محدثا باحتياجات الخالفين وجرحها ملحقا  
 الى تسكات التعفين وقد حيا ناهيا من هجر الاضاف حائلا  
 عن سبل الاعتساف مستيالا بالتدقيقات الراسخات ونشر التحقيق الشاخص

هذا الكتاب  
 من تصنيف  
 الشيخ  
 محمد باقر  
 المجلسي  
 في شهر  
 ربيع الثاني  
 سنة 1280  
 في مدينة  
 قم



لَقَبًا بِسَبِيلِ الْجَنَاحِ إِلَى تَحْصِيلِ الْفَلَاحِ كَيْبًا إِلَى الْقِيَمِ الْحَقِّ مُسْتَحْفَظًا عَنْ شُرُوحِ رِغْبَتِهِ مُتَبَلًا  
لِلْجَنَّةِ وَالْغَنِيِّ رَغْبًا عَنْ هَفَوَاتِ الْغَنِيِّ فَأَنَا ابْتَدَيْتُ الْمَقْصُودَ مُتَوَكِّلًا عَلَى وَهْبِهِ لِعَقْلِ وَالْجَنَّةِ

ما بعد شناسی فاد مطلق مخفی نماند که قادر بر هر چیزی است از جمله جانی و بر وایت بخاری و مسلم و ترمذی  
و ابن جریر حاکم و ابن ابی عمیر و بره رضی الله تعالی عنه صحیح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلو  
و السلام من جصا ما دخل الجنة یعنی هر که جصا کند نامهای و تعالی او را دید بهشت باید دانست که  
تفسیر جصا شرح حدیث راه چهلان پیموده اند مختار بعضی نیست که مراد از جصا احاطه است  
بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسامی سما و بعضی گویند که مراد و ساختن آنها  
است اما دلیل اطراف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اگر نیست که مقصود حفظ کردن و یاد  
داشتن است و در جصا بعضی خط بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید  
آنچه بعضی و آیات بخاری من جصا بادل من جصا ما و اگر شسته نیز پوشیده نماند که چون مر  
شد مخلوق با خلاق پس یعنی متصف شود بصفات خدای تعالی بقدر طاق پس خط بند از نام  
یا که او حلت سما که قادر است بمعنی توانا بر هر چیزی نیست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع است  
و لذت بگذشتی شرح محض این و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت و تعالی بکریه منزه است  
قیود و آلات اهل هذه الاسشیون الممکنات فهو القادر تحقیقی تمام فی جمیع صفاته و تجلیاته که ملک است  
ادراک و سماع تحقیقش غفر بی لائل قطیعه نموده خواهد شد عطا فرموده و صلیق کامه تجلی که  
صلوة از مومن عاست و از ملائکه استغفار از حق تعالی رحمت و تعلی رحمت او سبحانه جل شانه  
بهرین اندازه طلب است عادی باشد توضیح این بهام آنکه رحمت و تبار عاصی عفو باشد و مغفرت  
و جنت حور و قصور و بر صالح باینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و جز آن ممالا عین است لا اذن  
و لا خطر علی قلب بشر و بر عارف با وجود و نهیمه فاضله علوم و معارف یقینیه است و بر انبیا

و کبریا و جبارا و متکبرا  
و عظیما و مجیدا و کبارا  
و متکبرا و عظیما و مجیدا  
و کبارا و متکبرا و عظیما  
و مجیدا و کبارا و متکبرا

قبل از دنیا بردن  
برای خدا و انتخاب

بفتح خطی  
و کبریا و جبارا و متکبرا  
و عظیما و مجیدا و کبارا  
و متکبرا و عظیما و مجیدا  
و کبارا و متکبرا و عظیما  
و مجیدا و کبارا و متکبرا



عبدالصالح الثنا را و لیاقت است اسرار برسم این همه بجای بودن حق است بحلیات ائمه و  
 و هایت کذا فی شرح الفصوص روح سید المرسلین و مجمع البحار که هست که سید را بر  
 و شرف و فضل و کرم و عظیم و ترس و قدم طلاق میکنند علیه علی الکه یعنی طبیعت آنحضرت  
 علیه السلام که صدق بر ایشان عظم است و محابه الصلوة و السلام بجای و در طایع عبارت است  
 مونی که آنحضرت علیه السلام را در حال ایمان من از دنیا بایمان رفته باشد و در اماختا

جمعه و المحدثین که در احادیث صحیح بدان بشارت داده بر باب بعیت و محاسن  
 پوشیده نماند که زیارت با کس معنی در یافتن مقام متبرکه یا شخص متبرکه که لایق آنست  
 بنفستین جمع قبر بالفتح معنی گورو و و کو داخل کردن کونیند قبر الرجل عبده اذا دخله  
 و قبار بالکسر حکم بگوید کردن کونیند قبر الرجل عبده اذا حکم بان یقبّر قال تعجل مجده فاقرب  
 پس کور کنانید و راسی حکم فرمود بگوید کردن انسان چه بخواهد چند نو که بر سر می نیام

فائز اول ملا از قبر در بحث غلب قبر عالم برزخ است که وسط است میان دنیا  
 و آخرت و تعلق دارد به هر دو مقام آثار اعمال نیک و شر و ان عالم نمایان میشوند و اگر در آن  
 بحث تخصیص کنند بعضی مشهور است که عبارت است از گویی مرده را در آن کور کنند از آنکه  
 مستحق شود غلب قبر در حق کسی که در شکم جانور تجلیل رود و در آب غرق شود و یا در  
 سوزن کور و او پس نفیس فائز دوم بدانکه صورت حکم فرمودن آنکه بقا بگوید کردن  
 مردگان اول چنان واقع شده که چون قایل باین اگشت مردن آدمی را و اول باین وقت  
 بافت قایل هیچ ندانست که این ده راجه باید که دنیا چارچنه باطل و در چادر کلانی چنین همراه  
 خود میدشت چون بن نقل و تحویل شفت بسیار کشید و بنوع آمد چنان شد روزی در صحرا  
 منقسم نشسته بود که ناگاه از غمی پدید شد و باز غمی دیگر خواب کرده او اگشت باز منقسم شود

فائز اول

فائز دوم





و پنجه های خود برین کافه جسته تراغ مرده در گوی اندخت و بالای آن خاک بسیار بقیار خود  
توده کرد و قایل ازین گشت تراغ بی جرد که مرده را بچنین بایک در جبه برادر خود را نیز دفن کرد  
قبر است نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافتند فرشتگان از آسمان  
نازل شده بحضور اولاد ایشان طریق غسل و تکفین و تحنیه کردن کو برعل آوردند و از آن  
باز عین طریق معمول شد و این تعلیم الهی اولاد قایل البسبب استعداد و بواسطه تراغ واقع  
شد و ثانیاً اولاد حضرت آدم علیه السلام بواسطه فرشتگان نمایان بگذاشتن تقنی و تحنیه  
فانین سوم تعلیم نمودن اولاد طریق تسبیح و ذن الغنی است غلیم چه اگر مرده  
بدست جانوران دیگر بر روی زمین میگذشتند متعفن شده بوئی میکرد و شام جانایان را بگذاشت  
می ساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بد کوئی میگردیدند و نیز سباع درنده و پرندگان اعضا  
او را سخت سخت کرده میبردند و جانوران پاک مردار خوار او را طعمه خود می ساختند و خفایات  
عظیم و لاحق می شد لاجرم برای تکریم و این وضع را غیب تعلیم فرمودند فایده حج و احرام  
در دفن کردن مردگان علاقه روح باین علمی وجه الکمال باقی میماند و توجیه روح بر این  
و مستناین و پیفیدن بسبب و واقع میشود زیرا که بعین مکان بدن کو یا مکان روح محم  
متعین است و آثار این عالم از صفات و فائده و تلاوت قرآن مجید چون در آن  
که مدفن آن اوست واقع شود بسبب و نافع میشود پس دفن کردن کو یا مکان بر روح سا  
است بنابراین است که از او یک مدفن و دیگر صلاحی مومنین انتفاع و استفاده جاری است  
انهارا فاد و اعانت نیز تصور کنی التفسیر العزیزی فائده حج و احرام و جوار صلاح و غیر  
ساخته شود که موجب کت و مغفرت و باعث صفای نواریت است و نیست از جوار  
ایمانی باید مانند اید یافتن نغم از آن بگذاشتن شرح سفر السعادت و العثور علی دار السور

تسبیح

تسبیح

تسبیح



۶  
و در قیامی لای فاخره مسطر است اما افضل الدفن بمقبره التي فيها قبور اصحاب کذا فی القضا  
الدعا لکیر قول علیه السلام او فناموا ما کم وسط قوم صاحبین ان است یازوی سجا و السیاق  
ایست اناسی اذا من عجیب الصالح یا لوسی الصالح بتذیب الناس انتهی و کبریت  
ثابت شده که مردی بعضی اجابته در آن حال که بود و در خواب دید که در مذبح سخت گرفتار  
باز بعد یک هفته او را در رویا معاینه کرد و در جنت و سایش مشاهده نمود و بطریق استجاء  
مستف کفیت حال شد و بیان نمود که مردی صباغ استی قریب کور را مدفون شدند  
مرد صباغ مراد دیگر اموات را که نزدیک قبرش دفن بودند شفاعت نمود و از مذبح نکال  
رسانید برای فاتحه خوانی و عبرت گرفتن از حال اموات و موت خود یا کردن جندها اما فاد  
المحقق اجامی قدس سره بهامی شعر جامی آن به که درین مرحله آن چسبانی که زموت  
و کرا ن موت خود و اندیشه کنی و بی عزت شدن از دنیا و برای مرده یا دعا و استغفار  
و اقوت را یا کردن تجلیه قلوب تصفیه صدور و محال ساختن نعمت رقت قلب بدست  
آوردن و در نظر حق ترجیه بندی مشکون شریت مرقوم است او در کها امام نووی کی که  
زیارت کی کسی متین بین ایک توقف و سلی یا در کی موت کی او آخرت کی به  
موت و کها بنابر و کنا بغیر میانی مرد و کی دوسری و سلی و دعا و

مجلس



او سپرد و پندارهای او سکود و جواب سلام کاوتیاسی بلا شبهه مشروع یعنی مسنون و مستحب است  
 در صحیح مسلم بر روایت بریده را معنی مسلم شده که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم  
 عن یارقه القبری فرمود و یا یعنی نهی کرده بودم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنند آنها را  
 پیش ازین از زیارت کردن قبور نهی کرده بودم پس الآن آن حکم منسوخ و ایند گفته اند که  
 قرب عهد جاوید بود و خوف آنکه بگویند و بکنند آنچه در جاویدت می گفتند و می کردند اما الآن  
 پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشه مفاسد جاویدت زایل شد کذا فی مرجع الشکوة  
 للتحقیق الدلوی و بر روایت ابن جابر بن مسعود رضی الله عنه بآیات رسید که فرمود پیغمبر علیه  
 و آله و سلم انکنت نهیستم که عن زیاده القبر فرمود و یا فانهما ترید فی الدینا و غیر الاخرة یعنی بودم من  
 نهی میکردم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنند آنها را که زیارت قبور بی غایت میکردند  
 و در دنیا یعنی نفرت می بخشید از آن که چون عاقبت کار این است نهیمه تعلیق بر نیاید  
 و یا میداد آخرت را از اینجا معلوم میشود که وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود  
 ذیل و غافل کذا فی شرح مشکوة و فی البحر الرائق قال فی البدایع الا باسن یاتن القبر و الدال علی  
 ان نومنین من غیر طی القبر لقوله صلی الله علیه و آله وسلم انکنت نهیستم عن زیارت القبر الا فریقا  
 و فی الائمة من لدن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الی یومنا نهیتمی و اصرح فی فقهی با نهی  
 لتفصیل مقام آنست که زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است و آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم در تذکران نهی فرموده بودند و آخر حضرت و از آنجا که از اول  
 و فعال حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صحابه باعیدین تبع البعیدین و دیگر علماء و صحابه زیارت قبور ثابت کرده  
 تا آنکه در سلسله اهل جماعیه قطعیه منسلک شده و اختلاف کرده اند و آنکه حضرت زیارت قبور من  
 در حق مردان است یا زنان هم در حضرت اهل اندلس مختلفا بعضی آنست که نهی سابق در حق مرد

این حدیث در صحیح مسلم  
 و در صحیح ابوداود  
 و در سنن ابی حنبله  
 و در سنن ابی یوسف  
 و در سنن ابی داود  
 و در سنن ترمذی  
 و در سنن ابن ماجه  
 و در سنن بیهقی  
 و در سنن عسکری  
 و در سنن حاکم  
 و در سنن ابی نعیم  
 و در سنن ابی حاتم  
 و در سنن ابی حنبله  
 و در سنن ابی یوسف  
 و در سنن ابی داود  
 و در سنن ترمذی  
 و در سنن ابن ماجه  
 و در سنن بیهقی  
 و در سنن عسکری  
 و در سنن حاکم  
 و در سنن ابی نعیم  
 و در سنن ابی حاتم  
 و در سنن ابی حنبله

و در سنن ابی حنبله  
 و در سنن ابی یوسف  
 و در سنن ابی داود  
 و در سنن ترمذی  
 و در سنن ابن ماجه  
 و در سنن بیهقی  
 و در سنن عسکری  
 و در سنن حاکم  
 و در سنن ابی نعیم  
 و در سنن ابی حاتم  
 و در سنن ابی حنبله



مانی حال باقی است و ایشان ایراد آن بر این زیارت بقدر جائز نیست مگر زیارت تبرک  
 حضرت سرور کائنات علیه السلمات زنان اینتر سبب ایشان است دلال کرده اند  
 بظاهر حدیث مذکور که در آن خطاب بر آن است و نیز تمسک شد و بعد از آنکه ابوهریره  
 عنه روایت کند و سید خدای صلی الله علیه و سلم لعن الله ذوات القبور یعنی لعنت که از قبور  
 زنان زیارت کنندگان که وقت زیارت بزع و فزع و نوحه و بکا و غیره بسیار می کنند  
 الامام النودی فی شرح صحیح مسلم فی هذه الاحادیث دلیل علی استحباب زیارت القبور است  
 اما با والد عاریه لهم و الحرم علیهم و صریح فی نسخ نهی الرجال عن زیارت القبور و جمیع حاکم آنها  
 للرجال اما للنساء فی غیر خلاف انتهی قدر ما لا بد منه و مرقوم است زیارت قبور مردان اجازت است  
 نه زنان و فی التلک الفافرة علم ان زیارة القبور ما دون فیها الرجال علیه و قبل العلم و لا  
 فتقد و عن ابی هریره انه علیه السلام لعن ذوات القبور فان جهود العلماء من اثبت  
 الرخصة للنساء فی الزیارة فانما استدل بحديث یمنعکم انتم و هو استدل بالافراق لان خطاب  
 الرجال لا یشمل النساء فی الاعم الرخصة و اصح انه لا یشمل النساء زیارة القبور کذا فی شرح البرزخ و  
 لفضائل حساب فی الباب الثامن الاولی للمرتبة ان لا تزور قبر رسول الله  
 علیه و سلم و روی انه سئل انما یشعی عن جواز خروج النساء الی المقابر فقال لا تسأل عن  
 اجواز و نهی و فی هذا و اما تسأل عن مقدار ما یجوز من اللعن فانها کما تواتر خروج نکات  
 فی لعنة الله ملائکته و اذ اخرجت لهما شیاطین من کل جانب اذا اتت القبور علیها و صرح است  
 اذا اخرجت کانت فی لعنة الله فان اذن او دویب معها بعلها فهو شرک لعلی و اذ اخرجت  
 القبور کفرت و بابت من ازوج کما فعله بعض النساء قلعه و کثرة و بخرج فلما یخرج من الخروج  
 قبور بعض التبرکین کما اعتاد النساء الا زیارة قبر الیهان لم یکن منه قبر جنی الی زیارة



رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه اب الامه والى قبر فوسى رحم محرمنها ان لم تحضر موته لما  
 ان عبد الرحمن بن ابى بكر مات خارج مكة على اثني عشر ميلا فنقل الى مكة فدفن فجاءت عائشة  
 رضي الله عنها حاجته فزارت قبره وقالت اباؤ الله لو شهدتك ما زرتك ال اخرى  
 يعني ان ترك الزيارات ولكن ثبت في زيارتها عذر اهلها فانت عنها القاء ما عند الموت  
 فزارت لتكون قائما مقام لقاء عند الموت فاذا كان ترك زيارت قبر الاخ اولى فكيف تركت  
 الرخصة في زيارت قبر الاجنبى للنساء حسن فليكره بالانتر الا ان الاثر دل على ان لقاء الميت  
 الموت للحارم سنة وروى عن ابى هريرة رضى الله عنه انه عليه الصلوة والسلام خرج من  
 المسجد فوقف على باب رة فانت فاطمة رضى الله عنها فقال صلى الله عليه وسلم من اجبت  
 قالت كنت خرجت الى منزله فلانة التى ماتت فقال بل وبيت قبرها قالت معاوية  
 افعل بعد موتك ما سمعت فقال عليه السلام لو زرت قبره لم تروى روضة نجيته فدل بحديث  
 انه لا يباح للنساء زيارت القبور ولا التشيع كجنازة كذا فى شرح البرزخ انتهى فى الغنية شرح  
 ويستحب زيارة القبور للرجال وتكره للنساء انتهى خلاصة عبارتها فى مقوله  
 ثبت كبركاه ان ارادة رفتن براسى زيارت قبور كذا لغت خدوم مشكان يعنى دور  
 رحمت حق بروى نازل شود و چون بنا بر زيارت قبور اذ خانه پرون آيد از همه طرف او  
 شياطين كيرند و چون در مقبره برسد روح ميت در حق دسى نفرين نمايد و چون  
 باز كرو نفرين او تعا شى محال دسى شود و اگر شوهر او را براسى زيارت قبور بر و اكنى و ديد  
 يا همراه او بجهت زيارت قبور بر و پس شوهر زن برود و لغت شريك شوند و چون  
 سجد بعدى قبر كند كافر كرو و از شوهر فرقت پذيرد و زنان زيارت قبر والدين رواست  
 بشرطيكه قبر جنبى نجس باشد زيارت مزار فاضل انوار حضرت پيغمبر صلى الله عليه وسلم در

خلاصه عبارتها  
 مقوله



زنان بیست و پنج است و زیارت قبر سید مرتضی در روز دوشنبه است  
و بعد از آنکه بهنگام استقبال می موجود باشد چنانکه با ثبات رسیده که عبد الرحمن بن  
رضی الله عنه بایرون که مظلومانه و از دوی میل وفات کرد و جان شان بکاه آورد  
و فن کرد پس حضرت امام المؤمنین عاتق علیه السلام می شد و عتبه که بر می داشتی حج بخاک  
شد و بنا بر زیارت قبرشان نیستند و فرمودند که بخند می غریب اگر بوقت استقبال شما  
حاضر بودیم کنون زیارت قبر شما میکردیم شری رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق  
زنان مسیحیست که امام المؤمنین عاتق علیه السلام می شد و عتبه که بر می داشتی حج بخاک  
افتاد ملاقات نشد از آن سبب زیارت قبرشان محل آمدن این زیارت بمنزله ملاقات است  
و حالت خفتار معدود و شود پس برگاه در حق زن ترک زیارت قبر برادر آولی شد چنانکه  
در حق و بی زیارت قبور جانب مستحسن حق آمد شد و از قول حضرت امام المؤمنین عاتق علیه السلام  
میگوید که زیارت وقت موت ملاقات محارم مسنون است از ابو هریره رضی الله عنه  
است که روزی پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام را نسبی که چون تشنه بود و در دوردست  
که آنکه حضرت سیدنا طاهر رضی الله عنه حاضر شد پس حضرت علی رضی الله عنه سلم فرمود  
ای طاهر که گاهی آتی عوفه و از آنکه بیکان فلان آن که وفات کرده و زنده بودم حضرت علی  
علیه السلام فرمودند که آیا برای زیارت قبرمان آن اتفاق افتد من شدن بود که ایس که کرد  
بخند پناه میجویم از آنکه بعمل آیم چیزی که آنجانب بنی از آن فرموده بود پس فرمودند آن حضرت  
صلی الله علیه و آله سلم که ای طاهر اگر زیارت قبر و میگردی سخت نمی مایستی و خوشنود نیست  
از خوشبو بهشت از این بیش دلالت دفع داد بر آنکه زنان از زیارت قبور دور ترند  
چنانچه از نیست و در شرح فیه اصلی مسطور است که مردان زیارت قبور بهشت و زنان



مردود و منکر بعضی است که زمان این رخصت زیارت مقبور ثابت است و همین ظاهر مرام  
محمد رح و آثار شمس الایمه خسری رح و صاحب کشف برود و بحر الرائق و صاحب مختار  
و جامع الرموز و متاوی سرحدی آقا و القاضی عروة الله فی اللانفاخرة فی التذکر الاخره زیارة  
القبور مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار الفتاوی لا باس بن زیارة القبور و مذکور  
الی حنیفهم و ظاهر مذکور محمد رح یقتنی ابکار للنساء ایضا لانه لم یخص الرجال فی ایسوط  
اختلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمه الخسری رح الاصح انه لا باس بن الذوات فی  
الغرائب فی کشف البرودی فی بحث نسخ استیة بالنسبة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال  
والنساء جمیعاً و فی السراجیة لا باس لهما زیارة القبور اسی للحائض و محجب که فی خروا لیه و اما  
و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب داده اند بر نکات مانعین باین  
طریق که تسلیم ندریم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم بهنیکم احدیث مخصوص  
بمردان است بلکه محبت شرافت و کرامت مردان خطاب شده و ملو تعمیم حکم است بر ای سرور  
بر محبانکه در آیت وضو و تیمم و مثال اینها نیز زمان دخل اندو لغت و منع که در حق زنان مرد  
شده پیش از رخصت بود قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة  
القبور فلما رخص دخل فی رخصته الرجال النساء که فی المشکو و در کتب فقه طور زیارت قبور  
مردود مثل آنکه بوقت زیارت اسلام علیکم یا اهل القبور یغیر الله لنا و لکم ثم سلفنا و نحن بالاثار  
تفصیل مرام آنکه در صحیح سرحد برایت ابن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مرام  
صلی الله علیه و سلم قبور بالمدينة فاقبل علیهم بوجه فقال سلام علیکم یا اهل القبور احدیث  
بلکه متنبه حضرت صلی الله علیه و سلم کبوری که در مدینه بود پس مقابل شدند حضرت  
بایشان بر و مبارک خود پس فرمود سلام با و بر شما ای صاحبان قبر ما بیا مردود

۱۰۰



خدا تعالی ما و شما را پیش از کنشکان باید با پس شما بر سریم و در صحیح مسلم و سنن ابی داود  
قرئنی بر روایت برید و سلمی رضی الله عنه بابات رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
نقلیه من غیره و مذکره وقت رسیدن و تقابل این دعا بخوانید التلازم علیکم اهل الدیارین  
ای مومنین و مسلمین انا انشاء بقدمکم للاحقون نسال الله فداکم العافیة یعنی سلامی را و بر  
ای اهل سرزمین مومنین و مسلمین ما اگر زخوشه خدمت شما هرگز آید پسندکان پیوسته  
می طلبیم از خدا تعالی برای خود و برای شما عافیت و سلامت از عذاب نیا و آفریت  
رهای از هر مکرده بدانکه دیار با اکثر جمیع دارست و دوازام بنامی است که آن عروضا  
باشد و در کرده باشد و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده  
و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده  
یکه عمارت همانست و هوای آن خرابی است و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده و در آورده  
برید بلدیای قبا بر و عو جاز لکته قال الخطابی ان الدیار تقع علی الریح العالم سکون و الجب  
اما قوله علیه السلام و ارقوم منسوب الذی یأی اهل دار قوم فخذت لخصاف و ارقوم لخصاف  
ایه مقامی و قیل منسوب علی الاختصاص و یجوز جره علی البدل من کثیر المجرور فی علیکم لکته و  
استعمال انشاء الله بر سبیل تبرک و تمین است و مثال حکم او است و در کیه لا نقولن انشی  
انی فاعل کک خدا الان یا الله و بعضی گویند که تقدیر شدت بحسب لحوق بین و یست  
بعینها و در بعضی بر این تحسین کلام است مانند که میایدن اجد کلام انشاء الله  
گویند که این تشبیه نظر باین است زیرا که مخاطب جماعه مومنان اند یعنی انشاء الله  
می پریم و شما لاحق عیش و بهمانه مولانا فخر الدین محب الله فی شرح بحالین تحسین  
عن النصف و در اولیای مطهر است که این در انشاء الله معنی است و در رب و انسانی



اینقدر زیاده کرد و نه تمنا فرمود و سخن کنم هیچ یعنی شمارا پیش کنمشکایت و ما شمارا تابع هستیم  
 شما میسریم فرط بفتح تین جمع فارط است بمعنی سابق و وی کسی است که از مردمان قافله  
 پیش رود و تا و منزل اسباب از آب و خور و میا کند و ساهی ابن ماجه از امام  
 عائشه صدیقه رضی الله عنهما روایت کرده اند قالت کیف اقول یا رسول الله تعنی فی  
 زیارت القبر قال قولی السلام علی اهل الدار من المؤمنین و المؤمنات و علیهم السلام و بعد از این  
 و ان شاء الله بکم لا احقون یعنی پرسید عائشه از آن حضرت که چه گویم و چه خودم بخوانم  
 اراده میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد  
 بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود و حضرت صلی الله علیه و آله سلم که بگو سلام باد بر اهل  
 سراها از مؤمنین و مسلمین رحمت کند خدای تعالی شایه پیش رو و در کان ابرو و پس از آن  
 یعنی زنده گان مردگان را و اما اگر خوبسته خدمت بشمار بسند گانیم بگذرانی ترجمه شیخ  
 الدلموسی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنهما مروی شده که آن  
 رسول الله صلی الله علیه و آله سلم کما کان یلقیها من سؤل الله صلی الله علیه و آله سلم خرج من اخریل  
 البقیع فیقول السلام علیکم و ارحمهم و ینسئ انما کم ما توعدون غدا مؤجلون و ان شاء الله بکم  
 لا احقون اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقه یعنی گفت عائشه رضی الله عنها که بود آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله سلم هرگاه میبود شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آمد و آخر شب بسوی  
 که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان آمد شمارا  
 چیزی که وعده کرده شده بودید شما از ثواب غایب فردا قیامت مدتی معین مهلت داد  
 شدید شما و اما اگر خوبسته خدمت بشما پیوسته گانیم خداوند ایام از مر اهل البقیع غرقه  
 بغیر عجمه قاف نام درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود و کذا فی ترجمه



للشيخ الاجل قدس سره و مروي است که چون بن عمر رضی الله عنه در مسجد مدینه توجه بلوری پیدا  
 بران سلام میکرد و از ابوهریره رضی الله عنه قبوت پیوسته گفت اذ امرت بالقبور  
 ففهم قتل السلام علیکم صحاب القبور و اذ امرت بالقبور لا تعرفهم فقل السلام علی المسلمین  
 چون بکوزی قبر ری که می ساختی صاحبان قبور را در حالت زندگی پس بگو سلام باد  
 بر شما ای صاحبان کور پا و اگر بکوزی بگو درایتکه شناسای منی و شستی از صاحبان آن  
 کور پا پس بگو سلام باد بر سلین تنبیه بدانکه از اخبار آثار صحیحیه مروییه میاید می شود که موتی را  
 سماع و ادراک و شعور حاصل است نیز که سلام خطاب از جمله چیزهای است که مخاطب نمی شود با  
 مگر یک که سمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطابه  
 عبث و مخالف عقل است آقا ابن القیم قدس سره البنی صلی الله علیه سلم لامته ان یلو علی اهل القبور  
 و السلام ما یخاطب به من یسمع و یعقل انتهى و فی شرح الجعد و الرجال الملاء الی ابن سیوطی از آن  
 با سلام علی القبور و لوان الارواح لا تذکر لما کان فیہ فائدة یعنی مامور هستیم بسلام کردن  
 بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر ایشان بیفایده می شد  
 و درین مقام منکران جمیع اموات چند خدشه اورد می کنند و بذیل آنها شک می کنند و خدشه  
 اول خطاب و دعا با اموات که در احادیث سابقه و اخبار سابقه مروی شده معصود است  
 جمیع و شستوانیدن اموات نیست چه کاهی خطابند از برای توبیح و تحسیر و عزت و مباهله  
 نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که قسمی است از احکام تحمیل معنوی که علمای بدیع  
 آنرا تجاویل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی او را سبق المعلوم مساق غیره امیدوار  
 قرآن و حدیث و شهاب عرب از همان قسم خطابند و اگر چه با واد شد و قال الله تعالی حکایت  
 عن رجل ابراهیم علیه السلام لا اصدناهم الا ما کلون ما کلهم لا تطلقون و روی البخاری عن ابن







از بعضی صحابه اهل دیست ریح نقل کرده که چون در بازار می رفت سلام بر پیغمبر می گفت نه  
 سلام علیکم و گفته اش عند الاستفسار بیان کرد که تسلیم تحیه است و اجابت تحیه بکلمه نصر  
 قرآن فرض و چون ایشان جواب ندهند امر بالمعروف واجب کرد و سلام بر پیغمبر علیهم  
 و عاست تسلیم نیست اگر جواب ندهند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف  
 لازم نکرد و از آن سبب سلام بر پیغمبر اختیار کردم و اما جواب ندادن اهل قبور ممنوع  
 بلکه باطل است چه احادیث کثیره و دلالت و متوجه دارند بر جواب دادن ایشان خروج این  
 عبد البر فی الاستسکار و التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله  
 صلعم ما من مدیر بقبر خیه المؤمن کان یعرف فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و رقه علیه السلام صححه  
 جند الحق یعنی هر که بگذرد و قبر برادر مسلمان که می شناسد وی را در دنیا و سلام کند  
 بروی پس می شناسد او را و جواب سلام میدهد و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابن  
 عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم علی مصعب بن عمیر رجع من احد  
 فوقف علیه علی صحابه فقال اشهد انکم حیار غدا ثم فزروهم و سلمو علیهم فوالله فی فی  
 بیده لا یسلم علیهم الا ردوا علیه الی یومئذ یکذانی شرح لصدور خدشته تسویم در سنن  
 ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بحجاب رسالت نایب علی الله علیه و سلم حاضر  
 شده و عرض نمود علیک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مکو علیک السلام  
 زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اولی است بر آنکه میان سلام  
 کردن بر اعیان اموات فرقی است برین چه جایکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان است  
 علیکم تسلیم عابر علیکم تسلیم و جایکه امیدوار نباشد که در میان این است علیکم السلام تسلیم عابر و جایکه  
 تفرقه فرمود از تسلیم اموات است و تسلیم بر اعیان اموات تسلیم عابر است و تسلیم بر اعیان اموات تسلیم عابر است



و احادیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شد قابل احتجاج نماند  
چاین حدیث صحیح معارض آنهاست تقریر جواب این حدیث شنبه بخند و وجه اول  
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با حدیث سابقه که بتقدیم لفظ سلام  
مروی شد ندیده آنها صحیح و اقوی الحدیث قوم و مؤید است آنچه شارح مصابیح و امام  
و خطابی تصریح کرده اند بلکه میان سلام چیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت  
بتقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو بامتقن فی شرح المصابیح الاحادیث  
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النووی شرح صحیح مسلم  
نقلًا عن خطابی ان التسلام علی الاموات و الاحیاء سواء فی تقدیم التسلام علی علیکم بخلا  
ما کان بجایزیه علیهم من قلم صحیح علیک سلام بنده قیس بن عاصم دوم آنکه مختار بن قیس  
نست که قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیک سلام تحیه الموتی محمول است بر عرف  
و عادت عرب ایشان هنگام سلام بر قبور علیکم سلام می گفتند پس پیغمبر خدا علیه الصلو  
و السلام کلمه مودع موافق عادت مروجه شان با جمله مقصود از ان اخبار است از امام  
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود و نیست مقصود از ان شیعریع و تفنید  
وقت زیارت قبور علیکم سلام باید گفت نه سلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوله صلی الله  
علیه و سلم فی حدیث آخر علیکم سلام تحیه الموتی انما قاله العرفهم لان عرف العرب  
یقولوا لا سلام علی قبر علیکم سلام گفتار رسول الله صلی الله علیه و سلم علی وفق عادت و هم  
نیز این قسم گفته که از جمله کلماتی بدیع و نیکو است که در محل دعا و خیر حسن است که دعا  
بر دعوی مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام علی نوح سلام علیکم با صبر تم و در مقام دعا  
شیر بهتر نیست که بدعو علیه ابراهیم و نوح مقدم سازند مانند علیک لغتی علیهم و آیه السور و علیهم

تقدیم

جواب



نمیکند ان فی الطریقہ الی سطلی و شرح التمدد و در قراة سون فاجتہاد الکی فی نایب و با که ثواب  
 عبادت های بدنی و مالی و مرکب از هر دو مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تہلیل و نماز  
 و روزه حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام  
 و قبور شهدا و اولیا و صلحا قدمت اسراریم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات میر  
 و در حق ایشان نافع می شود و چنین است در باب امام عظیم احمد بن حنبل و جمهور سلف و  
 مشهور امام شافعی و امام مالک آنست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب عبادت  
 بدنی بایشان میرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده  
 اند و فرعون فرقه متذکره آنست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات میرسد بلکه  
 و سائر در حق شان نفع نمیکند و این در باب مروود و مطروحت بیایات قرآنیہ و احادیث  
 نبویہ اخبار صحیحہ و روایات فقیہیہ معتقدہ کلامیہ اما الآیات القرآنیہ فہنہا قوله تعالی  
 رب ارحمہما لکما ربانی صغیر یعنی و بگو ای پروردگار من بخشای ابریشان ای پدر  
 مادر چنانکہ پرورش کردند مادر و پدر و گویانیت شریف اشکار است کہ استغفار و  
 اولاد در حق والدین نفع است پس اشکار نمودن از نیکه عمل یکی در حق دیگری مفید  
 باطل محض است مرویست کہ شخصی از سفیان ثوری رح پرسید کہ اولاد در حق والدین  
 چه قدر دعا و استغفار بعمل آرد آیا هر روز یک بار بخواند یا در هر ماه یک بار یا در سال  
 یک مرتبہ جواب داد کہ کفایت میکند و حامی اولاد در حق پدر و مادر و بر هر نماز در آخر تشهد و  
 شخصی از او شان پرسید کہ صدقات و خیرات ایضا در حق اموات مفید است یا نہ فرمود  
 کہ مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا کہ اگر زیادہ از حاجت  
 مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر فرمود و روانہ اشکار باطلی شود



الله صلى الله عليه وسلم ان اباؤنا خدعنا فداؤنا شيخ يتوكأ على عصاه فقال انه كان  
 ضعيفا وكنت قويا وكان فقيرا وكنت غنيا فقلت لا امنع شيئا من مالي واليوم انا ضعيف  
 وهو قوی وانا فقير وهو غنی بنخل علی بما له فبکی صلی الله علیه وسلم وقال ما من حجة ولا بدیر  
 ذلک الا بکلی ثم قال صلی الله علیه وسلم للولد انت ووالک لا بکلی انت ووالک لا بکلی  
 یعنی مروی بحضور فضیل کنجور پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کلمه پدر خود و عرضه او که ایا مال مرا  
 میگیر پس شخصت او را طلب نمود و وی بصورت پدر مروی عصا در دست گرفته نشد  
 پس شخصت کیفیت حال از دستفسار فرمود و نای عرض نمود که اول پیرم ضعیف بودم  
 و احتاج بودم تو انکار و می مال من اشرف میکردی بهر نوعیکه میخواستی و مرا را میبخشید  
 و امروز حال بالعکس شد و قوی هست و من ضعیف و غنی هست و من فقیر و مال نگذاشته  
 بنخل اختیار کرد و مال از من غیر نمیکند پس بگفتند رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و فرمود  
 که هر سنگی که این سخن شنیده است میگرداید باز فرمود شخصت صلی الله علیه وسلم که تو مال  
 برای پدر توانی یعنی جان و مال هر دو فدای پدر است و در تفسیر پیشاپوش زنده گشت  
 بعضی المفسرین بنی الاية منسوخة بقوله تعالى ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا لنفسهم  
 قبل مخصوصه لان التخصیص اولی من اطلاق و قيل لا نسخ ولا تخصیص لان الوالدین اذا کان  
 کافرن فلان یدعوا لله بالهدایة والارشاد وان لطلب الرحمة لهما بعد حصول الایمان  
 ثم ان ظاهر الامر للوجوب من غیر تکرار فکفی فی العمرة واحدة ان یقول بارجعوا  
 یشبه ان یدعوا لهما کلاما ذکر بها و ذکر شیا من انعامها انتهی و منها قوله تعالى الذین یحلمون  
 العرش من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتغفرون للذین آمنوا ربنا و یتوبون  
 کل اشی حتمه و علما فان غفر للذین تابوا و تبعوا حاکم و قهرم غلب بحکم ربنا و اخلصهم جنت

این حدیث در  
 مسند احمد  
 صحیح است



سدن التي وسد تبهم و من سلع من ابائهم و از جهيم و ذريه ياتهم انك انت الله عز و جل و قهيم  
 و من قى سيايت يومئذ فقد رحمتك و ذكك هو الفوز العظيم يعنى و از خجسته است قول اوده  
 الذين يحلون الآية انى انك برسيد از عرشى و انك انك كرا و عرشى انما تبج ميكند  
 بهر اوتالين و در كار خويش و ايمان مى آرند با و و آمرزش ميخوهند بر اى مومنان ميگويند  
 پروردگار ما فراتر از قوتى همه چيز را به بخشايش و عرشى پس بيايى از انان كه توبه كرده  
 پيروي راه تو نمودند و نگاه دار ايشان از عذاب و زنج اى پروردگار ما و در ايشان  
 به بوستانهاى هميشه مانند كه عدن كرده بايانشان و در آيينه بزرگى نشسته كارهايشان  
 از پيران ايشان و زنان ايشان و فرزندان ايشان بهر آنكه تو قى غالب با حكمت و  
 بازدارى از و ديهار امروز درين جهان پس بديست كه تو بخشند و بر و در آخرت آن  
 نگاه داشت توان فريزى است بزرگ چه بر صاحب دل كه امروز در پناه عصمت الهى  
 فردا در سايه رحمت ما فتاى خواهد بود و درين گفته اند شعر امروز كسى كه دارى  
 به پناه و فردا بتمام مرتبش بخشى راه و آن را كه برش نداد و برور كاه ما فرود  
 كه نكند ناله و آه پوشتين نمايند كه درين آيتهاست نصارى ملائكه بر اى مومنان و عا  
 محفوظ مانند ايشان از عذاب نزع و ذليل گرديدن ايشان و در بشت مذكور است پس  
 كرويد كه عمل يكى در حق ديگرى نافع ميشود و حكيم اسان عقده اهل سنت و جماعه  
 عوق ما طئه لغت و فضله و نيز بايد دانست كه ما ملان عرش ملائكه اند و علامه  
 در تفسير بيان نموده كه حكيم حق سبحانه و تعالى جميع فرشتگان مبع و شام از روى  
 و كرام بر فرشتگان ملان عرش سلام ميكند و در تفسير غياپورى مسطور است  
 خلق الله العرش من جوده خضر و بين القائمين من قوامه خفقان الطير و

بيايى  
 بيايى







سبقت کردند بر بایان و پیدا کردن در دلهای ما هیچ کس به نسبت آنکه ایمان را برپا دارند  
 یقیناً محتاج به پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای پروردگار ما بر آئینه تو خجسته این مهربان من از  
 تخمین گفتند که هر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت است  
 صاحب انوار آورده که حق سبحانه و تعالی این مرتبه فرو داده و مهابت و نصیحت  
 مابین که موصوف است و بنا بر این دل و فکری طعینت پس هر که بدین صفت بنا  
 از اقسام مومنان خارج بود و درین آیت تصریح است بر عا کردن مومنین لاجتماع حق  
 مومنین با یقین به غفرت و پناه آید که تعالی و مستغفر که نیک و المومنین المومنان یعنی  
 و از تخریب است قول او تعالی و مستغفر آیت ای آمرزش طلب کن برای کنایان خود و در حق  
 مردان مسلمان زمان مسلمان و تفسیر معالم التریل مذکور است که حضرت صلی الله علیه  
 و سلم با وجود مغفرت مأمور شدند باستغفار و گفتند که آیت درین سنت بیان  
 افتد که در ویران آورده که مراد است که طلب عصمت کن از خدا تا از اثر شر کنار  
 و درین آیت اگر می است عظیم از خدا تعالی در بیان این جهت که پیغمبر ایشان را بر استغفار  
 کنایان ایشان امر کرده و از امام علام روح نشد و منقول است که حق سبحانه و تعالی  
 خود را امر کرده باستغفار است و خلاف امر الهی از آن حضرت متصور نیست استغفار  
 فرموده باشند و طلب آمرزش کرده از حق تعالی و او سبحانه که می است از آنکه سبب  
 خود را فرماید که از من چه سبب طلب کن و چون بطلبند عطا کند پس معلوم شد که است  
 مراد است آمرزش خواهد بود و مشغول هر که را چه تو پیشو باشد و ما امید از خدا چاره باشد  
 چون این شایع است که بری غیافه بر نام نایست طفره اموستان با کنایه کار بهای بتواند  
 امید و ایرها و بکار فی تفسیر و تفسیر پیشا پوری مذکور است فی الایة مکتبه و هی ان

الایة الخ



النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت قال مع الله وبي توحيد وحال مع نفسه هي ثمانية عشر  
 وان يستد الله جنس الأنا حتى لا يقع فيها وحال مع نفسه وطلب تتر الذنوب عليه بعد وقوعها  
 انتهى وأما الأحاديث فمنها ما روى الطبراني والدارقطني عن علي رضي الله عنده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 وسلم قال من تمر على المتبر وقر قلب الله اصد عشر مرة ثم ذهب من اجره بالاموات عظمى  
 من الاجر بعد الاموات يعني كسبكم بكونكم رستار وكونكم سون خلاص زود وبارت  
 به بخش مردان به مردگان داد می شود و می از مرد بشمار مرد و بهنها مار و می الطبرانی  
 والدارقطني ان رجلا سأل النبي صلى الله عليه وسلم فقال كان لي ابوان ابرهما حال حيوتها  
 فكيفت ببرهما بعد موتها فقال له عليه السلام ان من البر ان تصلي لهما مع صلواتك  
 ان تقوم لهما مع صومك يعني مومي بخياب سالت مآب صلى الله عليه وسلم عرضه داو  
 ورجالت زندي يا والدين خود چسان ونگوئی میگردم و اکنون که او شان انتقال کرده اند چه  
 طریق چسان بایشان بجا آورم پس بوی فرمودند حضرت صلى الله عليه وسلم که بالفعل چسان  
 باو شان است که ثواب نماز نفل و روزه نفل بایشان برسانی و بهنها مار و می ابو حفص  
 العيسكري عن انس رضي الله عنه انه سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله  
 انما تصدق عن موتانا نخرج عنهم و ندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه يصل اليهم  
 فيرحون به كما يفرج احدكم بالطبق اذا ابدى اليه يعني يرسل انس رضي الله عنه اربعين  
 خدا صلى الله عليه وسلم که ماصدقه میدهم از طرف مردگان خود با وج می کنیم از جانبشان  
 و دعا مغفرت می کنیم در حق ایشان پس آیا ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد  
 فرمود حضرت صلى الله عليه وسلم که آری میرسد و خوش میشوید باین ایصال چنانکه خواه  
 میشود از شما و تیکه بدید داده میشود بوسی خوان لغمت و بهنها مار و می ابو داود و عن

رحمته

رحمته

رحمته



تحریرات

احمد رضا خان

احمد رضا خان

بنیارسى الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على متوكم سورة يس  
 بخوانيد برآمده های خود سوره یس و نهما ماروی عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من دخل المقابر فقرأ سورت یس خفف عنهم يومئذ وكان  
 له بعد من فيها حسنات یعنی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان  
 پس بخواند سورت یس تخفیف کرده شود و از مردگان دان روزی باشد او را بگوئی  
 بشمار مرد های آن مقبره و نهما ماروی الشیخان فی صحیحهما بصحیحة صلی الله علیه وسلم صحیحین  
 احدیما عن نفسه الآخر عن امته اسی جعل ثوابه لامته و هذا تعلیم صلی الله علیه وسلم ان  
 یفعله عمل غیره و الا قد اذ به علیه الصلوة و السلام هو الا استمسک بالفرقة الواقفی یعنی در  
 مؤذن حضرت صلی الله علیه وسلم و پیش بقی یکی از آن از طرف ذات مبارک خود و در  
 از جواب امت خود یعنی ثواباتی برای امت خود و فرمود این تو بانی تعلیم  
 از حضرت صلی الله علیه وسلم باین طریق که انسان اعمل بیکر نفع میکند نظام است که پیرو  
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم و پیغمبر است متشکلم کسی بپاکت کسی از اوصیال  
 انکاری نماید و نهما ماروی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة ثوب  
 انه و هو غائب قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان امی است و  
 انا غائب فهل یقفهما ان تصدقت عنهما قال نعم قال غایب شهادت این حالتی صدق  
 یعنی فات کرد ما و سعد بن عبادة و بود سعد بن عبادة و آن وقت غائب یعنی  
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غزوہ تبوک حاضر بودند پس آمد سعد بن عبادة  
 نزد حضرت پس گفت سعدی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی که مرد ما در حال  
 می شایسته بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چسبیده امیت میکردم و ما در



صدقه پس آیا نفع کند اورا اگر صدقه دهم از جانب وی فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آری  
 نفع کند اورا صدقه کردن تو گفت سعد بن عبادہ پس تحقیق من کوہ میگیرم ترا ای رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق کہ باغ من صدقه است از جانب وی و منها ما اخرج احمد و الاثر  
 عن سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ انہ قال یا رسول اللہ ان امی ماتت فای الصدقۃ  
 قال الما فخرجت و قال ہن لا سمعنا یعنی روایت کردہ در سند خود و بخاری و مسلم و ابوداؤد  
 و ترمذی از سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ کہ وی عرض کرد کہ ای رسول خدا باد من و فای  
 یافت پس کہ امی صدقه افضل است فرمود حضرت کہ آب پس کنیز سعد چاہ را و  
 سعد کہین چاہ صدقه است برای مادر سعد پدر آنکہ در حدیث سابق مذکور شد کہ سعد  
 صدق کرد و دین حدیث تصدق کردن چاہ مذکور است پس و ہش آنکہ اول باغ  
 تصدق کردند و بار دیگر چاہ را و منها ما اخرج ابن ماجہ ابن خزمہ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ  
 عنہ قال قال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مما یلتحق المؤمن من جناتہ بعد موتہ علما انہ آوہ  
 صاحبہ کہ او مصحف و قرآن و مسجد ابناء او بنیا لابن پیل بناہ او نہراجر او صدقہ اخرجہا  
 من مالہ تلحقہ بعد موتہ یعنی فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدستیکہ از ان چیز کہ متعلق کردہ  
 شود بمسلمانی از نیکیہائی وی بعد از مرگ وی علمی است کہ پراکنده کرد اورا و پیامو نمایند  
 مردمان از حکام دین و شراح یا فرزند نیک کہ گذشتہ اورا پس خود یا قرآن مجید کہ وارث  
 کرد یا دہ از کسی یا مسجدیکہ ساخت آن برای نماز گزاردن مردمان یا خانہ بنا کرد برای  
 مسافران یا جوی کہ جاری ساخت آن از آب یا صدقہ کہ پیرن کردن از مال خود میسر  
 ثواب این شئیہائی مذکورہ پس از مرگ وی و منها ما اخرج ابونعیم و البزار عن النسائی عن  
 انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سمع یحیی بن العبادہ را بعد موتہ و ہونی قبرہ من علم

احمد بن حنبل

ابن ماجہ  
ابن خزمہ

ابن ابی شیبہ



علما و آجری نهرو و عسکری و غیره مسجد آورده و در آنجا دفن کردند و استغفار بعد از موتی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یافتند که جاری ماند و از آنها در حق بنده پس از مردن وی  
 حال آنکه او در قبر است که یک یا موزان علم را با روان سازد و جوی را از آب برای نفع مرد  
 یا بکند و چاه را یا نشاند و درختهای میوه برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا  
 داشت که از آن کسی تواند یا که گذشت پسیر را که طلب متعفف کند بر روی کسی پس از مرگ وی و  
 ما اخرج الطبرانی عن ابی سید محمد بن زید بنی بنی عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 الرجل یزیم لقیمة من کلمات اثنی عشر افعول فیها یغفر الله له الذنوب و لک لک یعنی الاثنی عشر  
 مردار و زیارت از نیکبها مانند کون ای پس گوید آن مرد از کجاست این علمها هر پس گفته  
 که بهتغفار کردن پست و منها ما اخرج الیهی فی شعب الایمان الیهی عن ابن عباس رضی الله  
 عنها قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما لیت فی قبره الا شجرة العریق النخوة فی قبره  
 تنحدر من اب او ام او ولد او صیدی فیها فاذنحت کانت الحیة من الدنیا و ما فیها بان الله لیدخل  
 علی من القبر من دعا علی الارض اثنی عشر کمال من بدیهة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم  
 یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست مرده و گور مگر مانند غریقی فریاد خواندن انتظار  
 میکند و عار که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسربا یا پری صادق پس وقتی که حق  
 شود او را و عا باشد مراد دست نرسیدی که او را و دنیا آنچه در دنیا است و تحقیق که حق  
 و دل میکند بر ساکنان قبر را از دعا علی بن من مانند کون ما و عظمت و بزرگی و بدستیکه تحفه  
 زندگان بسوی مژگان استغفار است برای ایشان منها ما اخرج الطبرانی فی الاثنی عشر  
 این رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما من رجل میت یوت بهنم میت  
 عنه بعد موتة الا اهریباله جبریل علی طبق من نور ثم لقیف علی شقیة القبر فقیول یا صاحب القبر

الحديث الثامن

الحديث الثامن

الحديث الثالث عشر



ایمتقن بن برتیه ایها لیک اهلک فاقبلها فاندخل علیہ فیخرج بها ویستبشر بخیر جزائه الذین لا یلهیهم شئ یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که میرزا ایشان کسی مرد پس تصدیق کنند بعد مرگ وی مگر آنکه برید بروی آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه نهاده است و بر طبقی نوریت برایت جبرئیل بر کناره گور وی پس گوید جبرئیل ای صاحب قبر عمتی این بدست که فرستاده است آن بسوی تو کسان تو پس قبول کن آن پس در آید جبرئیل پس خوشوقت کرد مرده بدان برید و بشارت کرد و نگین نذر مسایکات می آید آنکه برید بفرستاده شده است بسوی ایشان خیر می دهند اما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الزنجانی فی فوائد عن ابی رزنی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من دخل المقابر ثم قرع فاتحة الكتاب قل الله احد والحمد للکاکثر ثم قال فی جعلت ثوب ما قرئت من کلامک لاهل المقابر من المؤمنین المؤمنات کأنوا شفیعاً الی الله تعالی یعنی فمروء حضرت صلی الله علیه وسلم یکم در آید در کورستان پستتر بخواند سوآن محمد و قل الله و سوآن الهم الکاکثر پستتر کوید خوانده بدرستی که من کو اندم سوآن آنچه خواندم از کلام مر اهل بن کورستان را که مسلمان اند باشند اهل کورستان را بخواند را شفاعت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حج عن میت فلزمه حج عن مثل جبرئیل لیک حج کند از جانب مرده پس آنس که حج کرد دست از جانب می مانند مرده می هست اما الاخبار منها ما روی جعفر بن محمد عن ابی حمزة عن ابی العباس بن یعقوب بن صالح الانباری سمعت ابی یقول اسی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال له یابنی لم تقم بدیکم عناق قال یا بلی تعرف الاموات برتیه الاحیاء قال یا بنی لولا الاحیاء لهلکت الاموات یعنی بعض صاحبان خواب دیدند برنج و دراکه وفات کرده بود پس گفت آن پدر مر سپرد که ای سپر من



موقوف کردی فرستادن بدیه از ما گفت پس ای پدر من ایامی ستانند مردگان را  
را گفت پدری که ای پسر من اگر نمی بودی زندگان البته هلاک می شدند مردگان را  
ما اخرج ابن الدینار عن سفیان قال لا موت احج من الاحياء الى الطعام والشراب  
گفت سفیان ثوری که مرده باز یاده محتاج اند به شربت زنده ها بسو طعام و شراب  
ما قال القطری نه قد کان الشیخ غزالدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الى المیت  
ما یقر فلما توفی را بعض صحابه فقال له انک كنت تقول ان لا یصل الى المیت ثواب  
و یهدی الیه فکیف الامر قال کنیت اقول ذلك فی الدار الدنیا والآن قد رجعت  
لما ریت من کرم الله فی ذلک و انه یصل الیه ذلک یعنی گفت قطری تحقیق بود شیخ  
غزالدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب آنچه خواند شود بر او مرده و در  
شود ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی باران  
در خواب پس گفت آن یار از شیخ غزالدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده  
ثواب آنچه خواند شود و بدیه فرستاده شود بسوی می پس چه طور است این کار گفت شیخ  
میرا خود را بدم من که می گفتم آن را و رضایت وینا و این وقت پس رجوع کردم به بیست  
دیوم از کرم حق تعالی درین باب بدستیکه شان نیست که میرسد ثواب بسوی مرده و در  
ما اخرج القاسمی ابو بکر بن عبد الباکی الانصاری شیخه عن ابن عسیر قال قال حماد الکلی  
لیلا الی مقابر که فرضعت اسی علی قبر فتمت فزیت اهل المقابر حلقه حلقه فقلت فمیت  
القیمة قالوا لا ولكن جل من اخواننا قر قل هو الله احد و جل ثوابها لنا فنحن نقسمه من ذلک  
گفت حماد کلی که بیرون شدم یک شب بسوی کورستان پس نهادم سر خود را بر کور  
پس آب کردم و دیوم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که برایش قیامت که چنین حلقه ها

ما اخرج ابن الدینار عن سفیان

ما اخرج القاسمی ابو بکر بن عبد الباکی



اهل كورستان گفتند كه قيامت برپا شده است و لكن سبب حلقه حلقه شدن مايان است كه  
 مردى از برادران مايان خوند سون اخلاص او بخشد ثواب آن ابراسى مايان پس اين  
 تقسيم آن ميكنيم از مدت يك سال و احوال ازان فارغ كنشيم و منها ماردى حجت الاسلام  
 الغزالي فى حياه العلوم و بعد الحق فى العاقبة عن حمد بن جنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فقولوا  
 الفاتحه الكتاب المعوذتين و قل بيوث واحد و اجعلوا ذلك لاهل المقابر فانه يصل اليهم نعمه  
 گفت ما حمد بن جنبل رح كه چون داخل شوييد كورستان پس بخوانيد سون فاتحه و معوذتين و  
 قل بيوث و بگردايند ثواب اين براسى اهل كورستان پس بدرستى كه ميرسد اين ثواب بسوى  
 و اما الروايات الفقيهيه منها ما فى ذخيره العقبى الانسان لان جعل ثواب عمله لغيره عند اهل السنه  
 و جماعة عن يصلح و الصوم و الحج و الصدقة و التلاوة و غير ما من جميع انواع البر يصل الى الميت  
 و منفعة قالت المتقره ليس شئ من ذلك يعنى مختار نزد اهل سنت و جماعت است كه انسان را  
 جائز است كه بخشد ثواب عمل خود براسى غير از نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن و سوا  
 اينها از جميع انواع نيكى و ميرسد ثواب اينها بسوى مرده و نفع ميكنند آن و متقره گفته اند كه  
 ثواب سچى كى از اينها ميت ميرسد و منها ما فى الرطبه لى الاصل فى هذا الباب ان الانسان لا  
 يجعل ثواب عمله لغيره عند اهل السنه و جماعة صلوة كان او صوما او حجا او صدقه او زكوة  
 القرآن الا ذكرا الى غير ذلك من جميع انواع البر يصل ذلك الى الميت و منفعة قلت  
 المتقره ليس ذلك لا يصل اليه و لا ينفعه حاصلش بعينه مانند ما سبق معلوم بايد كرد  
 و منها فى البحر الرائق من صام او صلى او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحياء  
 جاز و يصل ثوابها اليهم عند اهل السنه و جماعة كه فى البدائع و بهذا يعلم انه لا يفرق بين  
 ان يكون المجهول له ميتا او حيا و الظاهر انه لا فرق بين ان ينوى بغير الفعل لغيره و يفعل

حججه

اولا روايت  
 ثواب  
 اينها

اولا روايت  
 ثواب

اولا روايت  
 ثواب



بنسبه ششم بعد از آنکه بجهل ثواب غیر و اطلاق کلام مهم و ظاهر کلام مهم اند لا فرق بین العرص و النفق  
 معنی فریضه و جهل ثوابها غیر فانی صیغ و لکن لا یعود القرض فی ذمه لان عدم الثواب لا یتصل  
 عدم سقوط عن ذمه نهی مخصوص مام آنکه کسیکه روزه و هشت یا نماز گزارد یا صدقه داد و بخیشید  
 آن برای غیر خود از مردگان و زندگان روست و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان  
 اهل سنت و جماعت چنینست و در بدائع الحسین تقریر معلوم شد که تحقیق فرق کرده شود  
 در میان آنکه مرده باشد آن کس که ثواب چیزهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد  
 ظاهر نیست که فرق نیست در میان آنکه این خیر را ابتدا برای غیر کرده یا اولاً برای خودش  
 خود بجا آورده باشد یا مقرر سازد ثواب آنها برای غیر خود بجهت اطلاق کلام ایشان درین  
 مستند عدم خصوصیت و یکی از آن هر دو و ظاهر اطلاقات فقها فرق نمی خرد و در میان  
 و نقل پس چنین بکار در نماز فریضه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است  
 لکن ضمن عام ذکر در ذمه واجب یعنی این فریضه از ذمه واجب قطب باشد زیرا که چون واجب  
 ثواب این یعنی بعد بخشیدن حاصل نشد بلکه ثواب آن به موجب رسیدن این لازم نیاید  
 که این نماز از ذمه واجب ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب تسلیم نیست عدم سقوط را از ذمه  
 کما لا یخفی و منها ما فی المفترت رجل عتیق عبد عن ابیه ایة قالوا لا الا لاجل الاب من غیر  
 ینقص من اجر الابن و کذا الصدقات والدعوات للوالدین و یجمع المؤمنین و المؤمنات  
 یکون الاجر لهما و لا یکلهم من غیران ینقص افره یعنی مردی آزاد کرد و بنده خود را از جانب  
 خود که مرده است پس تر که غلام برای آن مرده است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر  
 حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و چنینست حال صدقه یا دعا که  
 که برای پدر و مادر برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نمود و آید چه صواب یا نهایی



ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی الآلی الفاضلة نقلاً عن نوادر الفوائد  
 ثواب طاعت برده و زرع بخشیدن و دست نهی باقی ماند درین مقام سالی جواب طلب  
 تقریرش آنکه معتقد به قبضه موعوب له شرط است و موعوب بدون قبض تمام نمی شود و در صورت  
 نهی کردن ثواب صدقات و تلاوت قرآن و زیارت امامت شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت  
 بهیض ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موعوب له در صورت بهیض  
 حقیقی البته شرط است و اما در بهیض حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه بهیض دو نوع است یکی  
 اموال و دیگر بهیض طاعات و قبض موعوب له را که از تمهات بهیض از جمله شرط آن در ثواب  
 می نویسند در بهیض اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرح بنابر فضال  
 الهی صحت ایجاب و موعوب بطلان قبول کلی و وافی است و بعضی این منط تقریر جواب کرده  
 که قبضه موعوب له در بهیض حقیقی شرط است و در بهیض حکمی شرط نیست و اینجا متحقق بهیض حکمی است  
 بهیض حقیقی فقدان القبض الا بفتح اصل المقصود فادرک و نصف و اما البقاء الکلامیه منها  
 شرح العقائد النسقیة و فی دعاء الاحیاء الاموات و صدقهم ای صدق الاحیاء  
 عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای الاموات خلافاً للمتغذیه انتهى و لهذا فی جمیع الکتاب کلمات  
 باجملة از کتاب سنت و فقه و عقاید باثبات رسیده که ثواب عمل غیر مذکور می رسد زنده  
 باشد یا مرده قراة قرآن باشد یا سواي این فرض باشد یا نقل و امام نووی و جلال الدین  
 سیوطی جماع مذکور اربعه بلکه جماع جمیع مسندت و جماعت تبر و وصول ثواب همه عباد و تبارک  
 و مرده نقل نموده آنچه که خلاف امام شافعی رح در سلسله وصول ثواب قراة قرآن نقل می کنند  
 پس آقایی اول است که فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراة علی  
 القبر مخرم بمسئره و عیبها و غیرهم و قال الزعفرانی سالت الشافعی عن القراة عند القبر فنها

و اینهاست  
 جواب طلب  
 سوال



لاباس و قال النعمانی فی شرح المہذب یستحب لزار القرآن تقریاً یا تیسیر من القرآن یدعو لهم  
 الشافعی یقرن علیہ الاصحاب فی موضع آخر و ان ختموا القرآن کان افضل و ان الامام احمد بن حنبل  
 نکر ذلک او لایستلم سلیفہ فیہ اثر ثم رجع حین بلغنا ہتہ یعنی خواندن قرآن نزدیک قبر  
 نقیسن کردہ اند صاحب شافعی روح و بواسی ایشان باین کہ مشروع است و گفته است  
 وغفرانی کہ پرسیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبر پس گفت ترجیح باکی نیست  
 بان و امام نووی در شرح المہذب گفته کہ مستحبست مرزیت کنندہ قبر را کہ بخواند قرآن  
 را بہتر است کہ اورا آسان شود و دعا مغفرت کند و حق مرده ہا تصحیح کردہ است  
 شافعی اتفاق کردہ اند برین صاحب وی و امام نووی در مقام یک گفته کہ اگر ختم کنند  
 قرآن بہتر باشد و بود امام احمد بن حنبل روح کہ از خواندن قرآن نزدیک قبر بخار می نمود  
 اورا حدیثی درین باب رسیدہ بود باز رجوع کرد از ان وقتیکہ رسیدہ و احادیث بہر گاہ  
 از ذلک لائل حقہ فارغ شدیم کہ کنون بعضی شکات متعلقہ مع جرح و قدح آن بیان میکنیم  
 باید دہنت کہ متعلقہ متسک کردہ اند بآیہ کریمہ الآخر و از ذلک و ذلک و از ذلک و ان لیس فی ان  
 الامام سنی ان سبیعہ سوف یربی یعنی اگر بر بخوابد و شب یسج بردارند ہا بارگاہ و یکبارہ  
 نیست مراد اکل و خیمہ عمل کرد و بدستیکہ سعی آدمی زود باشد کہ دین شود و ازین آیت  
 است کہ کسی بکبائہ و دیگر می ناخود نمی شود و کسی بہ ثواب و دیگر می شاب نکرد پس عمل  
 در حق دیگر می مانند دعا و صدقات و تلاوت قرآن و جز آن مفید نیست فثبت بطلان  
 قطعا و جواب زین استدلال بخند و وجہ است اول آنکہ مختار ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 کہ آیہ مذکور مفسوخ است بقول او ثقوا الذین امنوا و اتبعوہم فزیہم بایمان یحبنا ہم و زیہم  
 ما التناہم من علمہم من شئی یعنی آنکہ ایمان آوردند و بر فی ایشان رفت اولاد ایشان را

مختار ابن عباس

جواب



بیان برسانیم بدیشان اولاد ایشان را یعنی در دخول به تنهک یا در وصول بدر بیت  
 ایشان یعنی اگر در جات آباد کنند باشند درجه اولاد نیز بلند گردانند تا چشم پدران بر ایشان  
 روشن گردد و نقصان نکینم ایشان را یعنی پدران را از جزای عمل ایشان چیزی یعنی اولاد  
 بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان به ثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود اولاد را  
 در جات ارزاداریم پس ازین آیت روشن است که سبب صلاحیت ایمان پدران بر  
 تعظیم و تکریم ایشان اولاد ایشان در شربت داخل شوند و بدرجات بلند فائز گردند اگر چه  
 اولاد از روی اعمال زیادت آن گذشته باشند باجماع اعمال ابا در حق انبیا نافع خواهد  
 گردید فانه هم پاس مطلوب المعرفه و لاج استقامت سپید اهل استقامت و الجماعه فی الزیاده  
 اما قوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی فقد قال ابن عباس انها منسوخة بقوله تعالی  
 والذین آمنوا واتبعتهم ذریعتهم الاّیة و فی شرح الصدور و جواب عن الاّیة باوجیه مدانیها خسته  
 بقوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم الاّیة و دخل الانباء و الخیلة و الصلاح الاّیة و دوم آنکه مختار  
 عکس مذهب است که قول او تعالی وان لیس للانسان الاّیة خاص است بقوم حضرت ابراهیم  
 و حضرت موسی علیهما الصلوٰة و السلام زیرا که این کلام بطریق حکایت منقول است و صحیفه  
 ایشان دلالت میکند برین آیه کریمه ام لم ینبأنا فی صحف موسی و ابراهیم الذی فی  
 و اما این است مرحومه پیش ثابت است برای ایشان ثواب اعمالیکه سعی کرده باشند  
 بنس خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این است بعد از مرگ ایشان فی الزیاده  
 و قیل فی حاشیه بقوم موسی و ابراهیم لانه وقع حکایه عما فی صحیفتهما علیهما السلام بقوله تعالی  
 ام لم ینبأنا فی صحف موسی و ابراهیم الذی و فی شرح الصدور و التالی انها ما نصیه بقوم  
 ابراهیم موسی علیهما الصلوٰة و السلام فانه من الاّیة فلهذا ما نسخت و ما سعی لهما و الاّیة فی



و این جواب نریف است باین که شان نزول کرمیه مذکور دلالت دارد بر آنکه حادث  
 برای روان آیت مرقومه نازل گردید در وقت مرحوم آن حضرت علیه الصلوة  
 بوقوع حادثه و اما بنسناد آن صحیفه حضرت ابراهیم عم حضرت موسی علیه الهام است  
 برای تبلیک و رسالت و تئیس یهود است چنانچه ایشان باین حضرت اعتقاد می داشتند  
 شان اول آنکه ولید بن مغیره که از اغر و فریش بود بت پرستی گذشته اتباع و توفیق  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیار نمود و آیات قرآنی می خواند و می شنید و کفار که حق  
 می دانستند طعن و اگر ندانند که دین آبا و اجداد ترک نمود و در تیه ضلالت افتاد و  
 توبه برین است که دین جدید را گذشته باز دین قدیم را اختیار نمایند پس ولید جواب  
 آنحضرت میسر نمیداد و این را تئیس کرده است باز کفار که از ولید گفتند که این مان بگذر و عذر آنحضرت را بگذر  
 کردهای خود و خواصم بر دشت اقتضای دین حق بر گشت و قدری ثل مشروط ایشان مهم  
 پس بجای جل شان بری بطل عقیده ای شاد و فرمود لا تزوروا زواجر فی الاثام باجماع خواص و عظمای  
 مخالف صریح ایشان بود که مذکور شد و هر چه جواب اسامعیم آنکه مختار برین است که مراد از انسان  
 در آیه مذکور کافر است و مسلمانی است آنچه سعی کند بذلت خود و آنچه سعی کرده  
 برائی پس از آنکه وی فی الزیلعی و قیل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فلیس  
 اخوه و فی مستخرج الصمد و الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فله  
 ما سعی ما سعی که قاله البریع بن الانسنتی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد  
 دارد که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مؤمن پس در آیت دوم  
 که انسان بکافرا با می کند از آن آیت اولی که لا یخفی جواب چهارم آنکه حسین  
 فضل معنی آیه که می چنان عاده فرموده که نیست انسان از راه عدل مگر آنچه سعی



خود و اما از راه فضل و عنایت پس با عزت است که زیاده نکند حق تعالی او هر چه خواهد  
 تا آنکه ثواب اعمال و دیگران هم باو عطا فرماید چه که فضل او متعالی را حدی پامانی نیست  
 فی الزیلعی قیل لیس من طریق العدل لمن طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع  
 لیس للانسان الا ما سعى من طریق العدل فاما من باب الفضل فجابران یزیده الله ما شاء  
 قاله احسن بن فضل رحم الله لام در لفظ الان معنی علی است کما فی قوله تعالی  
 استاتم فلها ای فعلیها و گفتو که تعالی لهم اللفته ای علیهم پس معنی آیت چنان است که نیست  
 برسان چیزی از گناه مگر آنکه سعی کند بنفس خود یعنی بجهت گناه و دیگران ما خود نخواهد  
 بگذارد از طریق شرح الصدور لیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بگوید  
 بودن لام معنی علی مضمون آیه مذکور با مضمون آیه الا ترزوا زرة و زراخری متجسب  
 میشود مگر آنکه آیه لاحقه تا یکد آیه سابقه گردانند لکن ظاهر است که تا پس می باشد از تاکید  
 ما دامیکه تائیس ممکن باشد بر تاکید حمل شاید در ششم آنکه مختار این چهارم است که  
 چون نصوص کثیره دلالت میکنند بر آنکه ثواب عمل یکی بدیگری میرسد و مثل تخمین نصوص  
 زیادت بر ظاهر است قرآنیه درست میشود پس در اینجا مستثنی دیگر مخدوف است و تقدیر  
 الا لایه بکذا لیس للانسان الا ما سعى باو سبب یعنی نیست مرسان مگر آنچه عمل کرد و آنچه  
 بخشیده شود و برای سی ششم آنکه لفظ ما سعى منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره  
 سبیه مراد از ما سعى ایمان است و ظاهر است که در آیه هم لیس و خبرش مع متعلق است  
 فیه است مخدوف نیست فتقدیر الا لایه بکذا لیس حقه قصیر فقه سبب من الاسباب  
 للانسان الا ما سعى ای سبب سبیه و بهو الایمان یعنی نیست نیکی که نفع کند مرسان از دنیا  
 هیچ سببی از اسباب مگر سبب ایمان یعنی چه ظاهر است که بدون ایمان که نام نیکی خواهد

ج

ج

جواب ششم



عمل این کس باشد یا ز تل و زل زلفین نخواهد شد آقا المولی الاعظم حسن بن محمد بن حسن  
بانتظام النفاوری روح فی تفسیر عقاب المحققون این سعی غیره المالم یمنع الاقبیاء علی کما  
نفسه و همان یکون موبنا صالی کان سعی غیره کانه سعی نفس انتهی فی الجزاء الی کس  
الاسیبه کن سیه قد یکون بمباشرة سبابه تبکیر الاخوان بحسب الایمان حتی صار  
یتقنه شفاعت اشغیل انتهی و ایام بانسی زیارت قبور مقرر نمود و اندامانند چشند  
جمعه و شنبه و دو شنبه فی هین العلم و قد تعین ایام هم ایام حسن و مقرر شد است  
زیارت قبور روز پنجشنبه و جمعه و دو جمعه که زیارت قبور دران روز بهتر است از  
دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در جرین شهرین و ایامی  
آنچه است که داده میشود برای میت علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود و روز  
دیگر ما اگر می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر آنچه میشود است  
و بار مادر عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری دران نقل میکنند صلی  
که ذاتی ترجمه اش که المحقق الدیلموسی و شرح عین العلم مذکور است نفی روایه این حد  
عن ابی بکر رضی الله عنه من زار قبر الدیه او احد هیاوم جمعه فخره عن حسن بن عوف  
کیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی از این بر و روز جمعه پس نخواهد  
میس آمرین شود و عمرش را و فی مشکوٰۃ المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع یحیی الی  
النبی صلی الله علیه و سلم قال من زار قبر ابوی او احد هیاوم فی کل جمعه فخره و کتب بترغیب  
است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میرساند حدیث را تا پیغمبر صلی  
علیه و سلم کیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی از این بر و روز جمعه مرزید  
شود و عمرش افزوده شود و در این اعمال نیکی کنند و پدر و مادر و فی شرح



السعاده در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی هستند  
 و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابهت تماماً یکسان بدن اردو و از آنرا که نزدیک بقبور  
 می آیند می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سایر ایام انتهی و در شرح مسطور  
 مسطور است که مردی از اولاد عالم جندری میگوید که در خواب دیدم عالم را بعد از سال از  
 مرون وی پس گفتم آیا نه مرده بودی گفت آری مردم گفتم پس کجا هستی گفت سوکنی بخدا که  
 من در بام ارم از باغهای بهشت من و یاران من در شب جمعه در روز جمعه ملی تیم و جمعی  
 نزدیک ابی بکر بن عبدالله مرنزی پس ملاقات میکنیم باز سرداران شما گفتم غزای شما ملاقات  
 میکنند از دایم شما پس گفت عالم چه بعید است فهم تو بدنها بوسید و شدند و ارواح ما  
 ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبردار میشوید از زیارت کردن ما گفت عالم که از زیارت خبر  
 نمی شویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در روز شنبه تا طلوع آفتاب در بعضی آیات  
 فقیه بوسه دادن قبر والدین نیز آمده است بلکه فی الترتیب السبب در روز شنبه که فضیلت  
 دارد جهت قرب او جمعه و الاثنین و در روز شنبه که فضیلت او با انواع کثیر و ابرار است  
 و در خزانة الرایات مسطور است که زیارت بقور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و در روز  
 تا طلوع آفتاب روز پنجشنبه در اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز شنبی و آخر این  
 انزل الدنیا لیهی فی الشعب عن محمد بن وسع قال بلغنی ان الموقی یملون بنو اربعم یوم  
 و یوما قبله و یوما بعده و در فتاوی لآلای فخر و نقلا عن الاحتساب مذکور است که هر  
 است زیارت بقور و شب برات و عیدین و عاشورا و عشره ذی حجه و فی کثر العباد  
 القیور فی کل الاسبوع مستحب و افضل ایام اربعه یوم الاثنین و اربعه یوم جمعه و اربعه یوم  
 یعنی زیارت بقور در هر هفته مستحب است و بهترین روز برای زیارت چهار روز باشد و شنبه



و نیز مشبه فی الآمال انما خروجه و سبب الزیاد فی کل سبع و دانی رساله عمر العسقلانی فی زیارت  
 علی المؤمنین فی کل سبع عالمه و منه حکم الثابت لاجل وجوب انتهی یعنی تسبیح زیارت قبر  
 در هر هفته و آنچه در رساله عمر غفری مرقوم است که وجوب زیارت قبور پس از آن که در هر هفته  
 مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب معنی متعارف که مقابل استجاب است  
 و نیتقام باید داشت که از آداب زیارت قبور است که پیشکام قبله و در سجده  
 هند و مقابل روی میت بایستد و سلام دهد بطریق که تفصیلاً سابقاً ذکر شد و الله  
 سلام بگیرد و بکشد غلب قبر از کبرتش فرو میرود و رفت بار سون خلاص شود  
 و خواندن سون بیس و سون فلک و آفر سون حشر تسبیح و بعضی در هیات آن که  
 یازده بار سون خلاص میاید بخواند بعد از آن بنشینند و مشهور است که سوره خلاص  
 بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود. فی شرح عین العلم و یقره القرآن بایستد فی تمام  
 مسلم عن ابی امامه الباهلی رح اقرء القرآن فانه یاتی یوم القیمه شفیعاً لاصحابه ثم یسبح و یر  
 بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنین فان الاذکار کلها نافعه که فی ملک الدار عن حاتم  
 من تر بالحق لم یغیر نفسه لم یغیر الله نفسه فاجان نفسه خاتم و در و قرآنه بیس فی آنکه  
 ای فی الاحادیث المشهوره و الاخلاص سبعا اسی سبع مراتب المشهوره و یقره ثلاثین  
 لانه بمنزله ختم القرآن جمیع الآیات فی روایه لعیلی عن زحاج النعمانی من قر قل هو الله  
 ثلاث مرات کما قره القرآن جمیع انتهی و خواندن سون فاتحه و معوذتین و آیه الکرسی و  
 اذ انزلت و الهکم الشاکر برای مغفرت اهل قبور نیز نافذ است و فی الملاحظه و قدرة القرآن  
 عند القبور و ترجمان یونس یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور امیدواریم که مؤمن شود  
 میت را و در فتاوی شراعی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر کرم و



نزد امام ابوحنیفه ریح فرزند امام محمد ریح مکرده میست و موسی بر منحل انام محمد است و در کتاب  
لآلی فاخره مذکور است که خواندن قرآن با و از بلند نزدیک قبر مکرده است و نوشته خواندن  
مکرده نیست و بعضی گویند که خواندن سوخته ملک نزد قبر با و از بلند مکرده نیست و در  
حضر جمعین نقل از فتاوی غریب آورده که یک زیارت بقور کند پس بخواند اللهم  
استأذنک حتی محمد آل محمد ان لا تعذب هذا المیت برادر خدا تعالی غریب از آن نیست  
تا قیامت و در لآلی فاخره نقل از وسیله القلوب آورده که یک این آیت را در کورستان  
بخواند و رعم الفین کفر و ان بن معین قتل علی و ربی للبعث ثم للبعث بما علمتم و ذلک علی  
پس از آن شش کند حتی دعا خواندن را و اهل کورستان او در اینجا چند آداب زیارت بقور  
میکنند پس این جمله است که ترسان و دلبران و متقابر روز و از حن در تفرقه و کلام لایستی بخواند  
نماید و در کورستان چرخ میخور و نوشاید و خواب نکند و بقور را پامال نه نماید مگر نصیر و  
چون فرو و آوردن میت در قبر یک میان قبر نباشد و برهنه یا دفن در مقابر مستحب است  
شرح عین العلم برایت خطیب ثابت شد که افکر سوزان از زیر پا گرفتن بهتر است از پامال  
کردن متبوع و فی شرع الاسلام من نه است الا ایضا القبور فی غلیظانه کان یکره ذلک و  
ان میشتی فی المقابر حایفا ویدعوا لله تعالی و یستغفرهم و ای رسول الله صلی الله علیه و سلم یلایشی القبور  
و فی اینیه مره النبی صلی الله علیه و سلم یجعلها یعنی از حجامه سنت نه است که زیر پا نشد کور بار  
و غلین خود زیر که آن حضرت صلی الله علیه و سلم مکره میشت این را مستحب است که در کور  
برهنه پار و دود عای خیر کند در حق اموات و امرش کنایان طلبد در حق ایشان از حق  
و تعالی و در پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مروی که میرفت در کورستان بنعلین پس حکم فرمود  
که کشید بنعلین از پا و از آن جمله است که بر قبر نشیند و بگوید یا رب ان و نماز نه کرد و

15

10

10

五



بسوی قبر صحیح مسلم برایت ابو مرزوق غنوی یعنی شهد عتبات شد که فرمود پیغمبر خدا  
 علیه سلم لا تجلسوا علی القبر و لا تقلموا علیها یعنی نه نشینید بر کور که منافی غایت و اکرام  
 مومن است و نماز که از یک جانب آن دو صحیحین است ام المومنین عائشه صدیقہ یعنی اوست  
 عتبات شد که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم لعن الله اليهود و النصارى  
 اتخذوا قبور انبيائهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که مساجد  
 خود را بر مای پیغمبران خود را مسجد بنا دارند که قبور را مسجدی ساختن بدو طریق متصور میشود  
 یکی آنکه مسجدی بجانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت دانند چنانکه بت پستان  
 میرسانند دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد و لکن عقائد و از آنکه توجیه  
 ایشان نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و متوجع حرمی غلط  
 نزد او تعالی از جهت شمال و می بر عبادت و بمالند در تعظیم انبیای او و این هر دو معنی  
 نامرئی و مامشروع است چه اول شرک علی و کفر است و ثانی نیز حرام است از جهت آنکه در  
 نیز از شرک مسجد است اگر چه شرک خفی است و بهر دو طریق لعن متوجه است با جمله نماز که از  
 بجانب قبر نبی یا مردی صالح بقصد تبرک و تعظیم حرام است بچاکس و در آن خلاف نیست  
 اما اگر در قرب کواثران مسجدی بنا کنند یا نمازی که از بدی توجیه بجانب آن نماید  
 مجاورت آن موضع که مرفع جبهه مظهرشان است و با باد و نور نیست از دو جهت  
 ایشان رعبادت کمالی و قبولی است و بدین در بقصد و سبب محذوری لازم نمی آید  
 باکی نیست بکافی ترجمه اشکون الشیخ المحقق الدلبوسی نقلاً عن شیخ ابن حجر المکی و بر این  
 ابو داود و ترمذی و دارمی از ابو سعید ثابت شنید که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم  
 کلما مسجد الا بقبره و محام یعنی زمین همه مکمل مسجد دارد که نماز در وی جائز است لی غرض



مگر قبره از جهت آنکه غالب آنجا قذارت و ختم است اوست با پنجه بدامی شود و از مردمان آنجا  
 و اگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست در کرامتی نه و بعضی بر آنند که نماز در مقبره  
 است مطلقاً از جهت ظاهر این حدیث اما نماز بجانب قبر و اوست بالاتفاق و اما احکام از  
 آنکه محل کشف عورت و مادامی شیاطین است و فی المنیة و شرها یکدیگر آن کیون قبل از  
 الی المخرج ای الخلاء و الی الحمام و الی القبر و فی خلاصه هذا المکین بین المصلی و بین الموضع  
 حامل کا حائط و آن کان حائط لایکونه تهی فی شرح المناسک للملا علی القاری آن کان  
 بین المصلی و بین القبر حجاب من جدار فلایکونه مصلوق تهی یعنی نماز بجانب بیت الخلاء و احکام  
 و قبر در انصورت مکره است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن  
 همانا واجب نباشد و اگر دیواری حائط باشد پس نماز در آن مواضع مکره نیست و  
 فی جامع الرموز لاکرهه فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحيث لو صلی مصلوق انما شیعین وقع  
 علیه انتهى یعنی نماز بجانب قبر در آن صورت مکروه است که در حالت گزاردن نماز بطور  
 ششون نگاه معطلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه  
 نیست که فی این شرح البخاری لما کانت الیه و دو انصاری سجدون بقبور الانبیاء تعظیماً  
 نشانهم و یعلمون بانها قبور نبویهون فی المصلی نحو یا و تجذوا و یا یا انعم النبی صلی الله علیه و سلم و من  
 من کف فی مشکوٰۃ المصابیح عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لان یجلس احدکم علی حجرة فتحرق ثیابه فتخلص الی حجرة خیر من ان یجلس علی قبر و اه مسلم یعنی  
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هر آنیکه بنشیند یکی از شمار خاک سوزان پس بنزد آن  
 افکار جاهل و اوست برسد آن خاک را اثر سوختن می تا پوست آن بهتر است و او را از  
 فستون می بر قبر و در شرح سفر سماوة مذکور است که نهی فرمود پیغمبر خدا صلی الله



علیه السلام از نماز گزاردن در کمرستان و در برابر کور و نهی فرمود از خوار داشتن کور بحدی که یا  
 گفتند ما بر آن یک نمایند یا بالاتر آن نشینند و درین باب تشدید می واقع شد و در حدیث  
 مسلم و ترمذی و غیره آن که نشینید بر قبور و نه گراید نماز بسوی آن و از سر برین  
 مردی است که گفت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حالیکه تکیه بپنجمین ام بر قبر می کرد  
 فرمود که ایذا و صاحبین قبر زکال شیخ الاجل فی شرح الشکوک لعل المراد ان روح  
 لایرضی بالاتحاد علی قبر بل یکده لثغنا یا ایضا استخفافا و در لای فافره مذکور است که مکروه  
 است نهادن سر بر قبر برای خوب مرویت که ابو ذاب بر قبری خواب کرد پس صاحب  
 قبر او خواب دید که می گوید که ایذا وادی مرا شب قال الجلیبی حکم نریان مقبره او ترا  
 اهلها و الاستقبال و بجلوس التواب حکم کان فی حاله یحیی انتهی و از انجمله است که ازین  
 و شاییدن بر قبر باز یک قبر که مرده است جنباب نماید الغرض هر فعلیکه موجب اذیت  
 باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموماً و بقبور کافران خصوصاً و از انجمله است که  
 زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود  
 از خدا می توان نمود و از انجمله است نهادن سبزه و گلها می تان و خوشبو بر قبر چه با و چه  
 این خیر یا برتند تسبیح خدای کند و تبت رحمت و تبت بجهت تسبیح حاصل میشود و تبت  
 شده که بگوشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بابت و قبر پس فرمود که این هر دو سبب گناه  
 کبیره در عذاب قبر قرار اند که از ان هر دو حقیقاً مبنی کرد و بر تنجا و دیگر می سخن جنی می  
 پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاخی از درخت فرمود و دینمه کرد آن و نشانید آن  
 بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی عذاب  
 مرد و قبر تا و قتی که خشک نشوند این هر دو شاخ فی کما فی سائل انما علی الشکوف من التبت



علیه السلام قبرین فقال نهما لیدبان فی کبیر آما اصدحا فکان لا یتبیری من البول فی رز  
 المسلم الا کتفه من البول واما الاخر فکان یشی بالیمین ثم اخذ جریر رطب فشقها  
 ثم غرز فی کل قبر واحد قالوا یا رسول الله لم صنعت فقال لعل ان تخفف عنهما لم  
 یتبیا انهمی ویتحقق دلهوی روح افاده فرموده که مشک کنند باین حدیث در اخذ جریر  
 وکل وریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدالات  
 لایح میشود که انداختن شیای بر ترازه بر قبور موجب تخفیف غدا بمل قبور می شود و  
 معلق فرمودن حضرت صلی الله علیه و سلم عدم تخفیف غدا بر سیوست شاخا اشان است  
 باینکه خد سیوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف غدا و موجب است چنانچه  
 در علم اصول فقه مبرین شنیده می شود فی شرح اصد و قال ان خطابی بنو عبدالل العلم معمول علی  
 الاشیاء ما دمت علی اصل خضرها و جلقها و طراوتها فانها تشج حتی یحب طوبتها و  
 خضرها و لقطع عن صلبها و قال غیر خطابی فاذا اخف عنه بالتبیح فکیف بقلة المؤمن  
 قال بنو الحدیث اصل نعس الاشجار عند القبور و در رساله قراح قوم است که بکند  
 گیاه نان از قبر کرده است فی البحر الرائق ناقلا عن خلاصه دیگره قطع الحطب و ایش من القبر  
 الا اذا کان یابا و لای تشج قطع ایش الرطب تهی و فی العالمیه و وضع الور و والرحین  
 القبور حسن و علم و شعور میت بر اثر و جواب سلام اوان و است کر قتن میت اندازار اکتب فقه  
 و احادیث مستحق و ثابت باجماع خبر داشتن اموات از زیارت زائران و جواب سلام اوان  
 شناختن ایشان از اول و دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمیع حاصل است قال ابن قیم  
 الاحادیث و الا انما تنزل علی ان الزار متی جاء علمه المنور و سمیع کلامه و نس به و روى علیه السلام  
 و نرا عام فی حق المشهد و غیر هم یعنی احادیث و اما بدالات میکنند بر آنکه هر کاه کسی بر آن

ن اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمیع حاصل است



قریباً یزید است و ادراشنامه کلام اومی شود و تئست میگردوی و جواب کلام اومی و نویسن  
 تحفیتش بهیدان نوار و بلکه شامل است غیرشان را نیز و قال سبکی و اما الادراکات  
 کالعلم اسباع فلا شک ان ذلک ثابت لهم و لکن الموقتی یعنی شبنمیت و لذا که علم و سماع  
 ثابت است مرشیدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح و شرح الصدور و باب  
 مستقل برای اثبات آن معتقد کرد و حیث قال باب زیان بقبوره و علم المعوقی برادر ابرام  
 و ویتهم لهم اخرج ابن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن ابی هريرة رضی الله عنه قال اذا  
 مر الرجل قبره فسلم علیه و علیه السلام و عرفه و اذا مر قبره لا يعرفه فسلم علیه علیه السلام  
 يعرفه یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و دستن مرقمان زیارت را  
 و دیدن ایشان را از آن رار و است نمودن ابی الدینا و البیهقی و در شعب الایمان از ابو یزیر  
 رضی الله عنه که گفت چون بگذرد و مردی بقبری که می شناسد او را و از زندقی پس سلام  
 دهد بر وی جواب سلام او میدهد صاحب قبر وی شناسد او را و چون بگذرد بقبری  
 نمی شناسد او را و از زندقی پس سلام دهد بر وی جواب سلام میدهد و او را شناسد  
 و اخرج ابن عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم من اعدید بقبر اخیه المؤمن کان يعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه  
 علیه السلام صحیح عبد بن حمز فی اللالی الفاخرة فی تذکرة الافرة التي من فيها الشيخ الاجل مولانا  
 عزت الله بن شیخ الاکمل ابی المعالی الغسانی نقل عن شیخه و فی شرح الصدور و اخرج ابن ابی  
 الدینا فی کتاب القبوره وصابونی فی الماتین عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله  
 علیه و سلم من اعدید بقبر رجل يعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه و علیه السلام کذا فی غیره  
 الروایات و فی حیات العلوم الامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الا زلی و فی شرح



ابن عربی الدنیائی کتاب القبور عن ام المؤمنین عائشه رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم ما من رجل یزور قبر راحیہ ویکس عنق الا استساق وزور علیہ حتی یتیم  
 نیست مردی کہ زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میکند دل قبر  
 بوی و جواب سلام او میدہد تا آنکہ پستاده شود و از ترقی عین العلم الموتی تعلمون روزی ہم  
 یعنی مرد ہامی و اندر زیارت کنندگان خود را در آن روز ہامی روز پنجشنبہ و جمعہ و شنبہ  
 و دوشنبہ یعنی درین روز ہا بہ نسبت دیگر روز مردگان اعلم زاند بحال زائران رو میدہد  
 و حضرت مولانا افضل المفسرین قلم المحثین مولانا شاہ عبدالغیر قدس سرہ الغیر در جواب  
 بعضی استفسا تا یرقیم فرمودند کہ ان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین معنی  
 شرع شریف و قواعد فلسفی جماع دارند اما شرع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای روح  
 بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذت روحا مجمع علیہ سنفہ است الا با کیست  
 و لذت او در فلا سنفہ شمرده اند و ظاہر نیست کہ بدن و اما در تحلیل است و روح را شعور  
 و ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیادہ و کم می شود  
 و ادراک و شعور را بل قبور در بعضی امور زیادہ می شود و در بعضی کم تفصیلش آنکہ در آنچه تعلق با امور  
 دارد و ادراک آنہا زیادہ است و در آنچه تعلق با امور دنیویہ دارد ادراک آنہا کم و بیش است کہ اتفاقات و امور  
 امور غیبیہ زیادہ است و در امور دنیویہ کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اصل  
 ادراک و شعور یکسان است بلکہ اکمال کرده شود در دنیا نیز بہ نسبت توجہ و عدم توجہ زیادہ  
 و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچہ دقائق علیہ و کلاء در بار بسیار کم می فہمیدند لذت  
 شہام و کیفیات نعمات و غرامیر امیر زاوہ با خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک  
 آن خیر تا بسیار فاضل اند این ہمہ سبب خلقت توجہ اتفاقات است و کثرت آن کہ بیانی لا انا



انفریته و طوینا کشیج عن ذکره فی المتن حذر عن الاسهاب و مالایجاز و حضرت مولانا  
 حسن محدث دہلوی قدس سرہ و بعضی حکمای متبیین قیام فرموده اند کہ مرد با سخن مردمی  
 و زانرا چہ کہ بر تہر رفتہ و عا و کلام بگوید مہمی شنود و کامل درین باب نیست کہ اموات را  
 شعور و ادراک باقی است ہمین بہت مذہب اہل سنت و جماعت عند تحقیق خلاف الامر  
 و دلایل و براین آن عقلا و نقلاً در کتب کلامیہ و احادیث معتبرہ ثابت اما متکلمین پس باطلاق  
 اہل مل و خل نفس را بعد حدوث بقای است ابدی بخشنی کہ فنا پذیر نیست بنا علیہ  
 نفس التعلق خاص بن اجزاء بدن بعد مفارقت از وی و تغییر کیفیت او باقی می ماند کہ بدان علم  
 شعور نیز اثر این قبر و احوال ایشان وارد و ادراک اولیا و مکمل کہ در حیات ایشان را پس  
 عجب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود و بحیث رفع جلیباب بدن زیادہ از آن  
 و جوہر قوی کہ در حالت حیات بتوسط اینہا سایر محسوسات حاصل میشد و الان نیز  
 بلا فرق بلکہ بطور قوت و غلبہ موجود اند چہ نسیمہ یعنی باخرامی لطیفہ بدن کہ مرکب و حاصل  
 و تابودنش باقی و نفس را خصوصیتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوی متعلق  
 جان جوہر قوی واقع شدن باجملہ ادراکات عقلیہ و حیثیہ بعد مفارقت و بقای این  
 لطیفہ بدن بدستور قدیم مشاہد و محسوس ہستند بلکہ زیادہ تر یافتہ می شوند و چون  
 حضرت شیخ اہل مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث الدہلوی قدس سرہ بطریق این  
 کتاب طعناات اشارہ فرمودند چون نفوس بشریہ بموت طبیعی بمیرند از روح طبیعی  
 قدریکہ طیبہ آنها تواند بود یا خودہا می گیرند و در عالم برزخ می باشند یا بقیہ اطلوٹھا  
 و ملکات و آنها مانند سوارسی باشند کہ پس اول از وی گرفتہ باشند یا مانند  
 کاتبی کہ دست او را برین اندالغرض ہمین شیخ غلطی است ہیئتہ و وصفہ الالہ

نفس بعد حدوث بقای است



اسلام فبقول تفصيل لا فيكون القول الثابت هو قوله ربى بعد آية تهى وفي شرح لمصباح  
 المسئلة الخامسة معنى الآية الثبوت والنبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير الا بالزل  
 عنها والتثبت جعل الله للشخص ثابته بقوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا حتى جعل للمؤمنين ثنتين  
 قائمتين على القول الثابت وهو كلمة الشهادتين في مجموع الدنيا يعنى عند الموت ومعانيه ملك  
 الموت وفي الآخرة يعنى في القبر عند سؤال الملكين وقيل في القيمة وقال بعض العلماء <sup>للتثبت</sup>  
 يكون في ثلثة احوال عند معانيه ملك الموت وعند سؤال القبر وعند المحاسبة القيمة  
 اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها بالعصمة من الكفر والنابى بشير الملائكة بالرحمة والاباء  
 مقنعين من الجنة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها بطلقين بصوب لجيب والثاني زوال المخوفات  
 والثالث ازالة مكانه في الجنة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها بطلقين بحجة عما يسئل الله  
 لتسهيل حساب والثالث تجاوز الزلل والدنوب وقيل التثبت على اربعة اوجه الرابع  
 عند الصراط تهى توضيح مقام انك ارجله آيات الله برعب قبر قول او تعالى ثبت  
 الذين آمنوا بالقول الثابت في مجموع الدنيا والآخرة ويصل الله الظالمين ويصل الله  
 يعنى ثابت ميكروا ندو ستوار ميساز و خدا مسلمانان را سخن درست و درست و محكم و محبت  
 قاطع و برهان ساطع ترايشان ثابت محقق شدن و درو لهايشان بر تميز و تمكين  
 رنج كشته و تشكيكات مشككين در آن خلى نمانده و مراد از قول ثابت كلمة طيبة لا اله الا الله محمد  
 است كه خدا بر آن ثابت ميدارد و مومنان در زندگاني دنيا تا در وقت ابتلا و افتنان صبور

والتثبت على اربعة اوجه

ورزند و از جاده مستقيمة توحيد نه لغزند چون زكريا و يحيى و جبرئيل عليهم السلام و چون  
 مهاجران خندق و كباينكه استخوانها و گوشتهايشان بشارت و شانه نامى نهي يارده  
 پاى شدن بعضى كويند كه ثبات و هم مومنان در زندگاني دنيا يعنى وقت مرگ تا ختم حيات



بگوید ثابت در ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل آخرت  
 تا جواب بنگرد که بطریق محبوب رود و در بعضی مراد از حقوق دنیا قبرست بجهت قرب  
 او دنیا و از آخرت وقت بعثت که مرد با از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آنست  
 موقوف سوال است و از این عباس رضی الله عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه  
 شهادت در زندگانی و ثبات دارد و او را خدا تعالی بران کلمه در قبر و پیاپی مورد ادراک  
 و اتمام فخر الکریم سانی دلیل عقلی بر این ثبوت مذکور افاضه فرموده و تفسیرش آنکه هر که بر کار  
 مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کلامی وقت از کلمه نشود  
 پس هر که و بنوع مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیة راسخه که مایه عباد  
 از آنست خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و کفر پذیر  
 مرتکز و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنوع مومن قبول حق  
 گویند خواهد گشت و گمراهی سازد و همه کس را که حق را گفته باشند و به باطل حیران شده  
 و از نعمت توحید محروم ماندند و نجاست شرک بیاورد و پیش او شان بکلمه توحید راه نیامد  
 نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعثت و نه در موقوف سوال میکنند نه آنچه بخواهد  
 یعنی مومنان بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان اگر اوه می سازند او حکیم علی الاطلاق  
 حکمت ازلی او هر چه بخواهد میکند باین ظاهر می شود و بعضی مفتیان آیه کریمه ایشان  
 اند که غیبت میکند خدا را از ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت  
 مواظبت و مداومت نموده اند و محروم میدارند ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت  
 تفسیر خدشه است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز بمومنان تکلیف اعمال باشد  
 کماتر می بعضی باین غیبت تفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

و بی شک



ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمه توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دارا  
 باشد و این باطل است و مجروح میکند این را آنکه گریه من عمل صالحی من فی کرا و انشی  
 مومن غلغلیه حیث طیبه یعنی هر که عمل نیک کرد و مرد باشد یا زن و او مسلمان است  
 زین کنش نبردگانی پاک یعنی در دنیا نعمت دهم چه این آیت دلالت صریح دارد بر  
 ثواب در دنیا نیز قائل و باید دانست که فخر مکتبین متقدمین است که آیه مذکور دلالت  
 میکند بر عذاب قبر زیرا که فرمود پیغمبر خدای صلوات الله علیه سلم که ثبت الله الذین آمنوا بالقول  
 الثابت نازل شدن است در عذاب قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و  
 دین تو کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است  
 و پیغمبر من محمد است و در اینجا بحثی است حول طلب تقریرش آنکه آیه مثبت الله الذین آمنوا  
 بالقول الثابت دلالت نمیکند بر عذاب قبر بلکه ال است بر نعم قبر لکن اگر منضم شود بآیه  
 مذکوره قول او تعالی و یصل الله الظالمین البته عذاب قبر بابت خواهد شد و در حد  
 مذکور قول مروی نشن و تقریر جواب آنکه مراد از عذاب قبر در حدیث مذکور معنی عام  
 است که شامل است همه احوال قبر از سوال و عذاب و تنعم پس آیه که همیشه محل است  
 جمیع حالات قبر تفصیل این احوال آنکه اولامیت را از امور مذکور سوال می شود  
 میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است دینی را تفصیل نصبت  
 پس گریه مثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر نعم قبر میکنند و گریه و یصل الله  
 دال است بر عذاب قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا  
 میشود اول وقت مشاهد ملک الموت علیه السلام و در وقت بیه طریق تثبیت و سید  
 محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۴ فرود وادون ملائکه رحمت ۳ دیدن مکان در بهشت

بنی حجاب طلب

تقریر جواب

سوره نجات عظامی شود  
اول وقت مشاهد ملک الموت



دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تنبیه است معصوم محال می شود و اقلین جزا  
 با جدای از اهل شدن برین مکان در حجت سوم وقت محاسبه و در وقت  
 و درین وقت نیز تنبیه است طاعت میگردانند اقلین حجت هزار بار است در شان  
 حساب شد و در گذشتن از کنا بان و بعضی گویند که تنبیه در چهار وقت نیست شود  
 وقت مذکور شدند و وقت چهارم است که هنگام گذشتن بر صراط که باریکی تنگ  
 آنجا خواهد شد در روشنی با سایش تمام مر و بر نظرها انجام پذیرد و منها قوله تعالی  
 وَلَا تَقُولُوا لِمَن قُتِلَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ حَیاءٌ وَلَکِن لَّا تَشْعُرُونَ قَالِ الْبُغُوی فی معالم  
 التنزیل هن الایة نزلت فی قتلی بدر و کانوا اربعه عشر شهید من المهاجرین و ثمانین  
 الانصار قال الحسن الشهداء حیا عند ربهم تعرض ارزاقهم علی ارباحهم ففیصل الهم الرح  
 الفرح کما تعرض النار علی ارباح فرعون خذق عیشیه ففیصل الهم الوجع انتهی قال القس  
 لکن تنبیه فی الله ربنا هم لقیبت بالله ارباحهم من کان فناه الله کان بقاؤه  
 بهم فی ظلال الانس من سبطهم جماله مره و یستغفرهم جلالة انوی و قال جعفر الصادق علیه السلام  
 الشهداء قتلوا فی ذات الله و استوجبوا الثواب عند الله فهم حیا مره و قون شهداء فرعون  
 و الذین قتلوا اموالهم صاروا بالهوی قتل و قلوبهم حیا و می سکنت حرکاتهم فقیل  
 بدی یکم فهم فم فم فم اولیاء الله و جباهه و فی التفسیر النبیاء فوری  
 غیر من تحقیقین الی ان الشهداء حیا فی الحال لکن یحیی روحانیة و ان ارباحهم ترک و شجده  
 العرش الی یوم القيمة و ذلک لان الانسان لیس عیان عن بن النبیة بل هو امر مفاد  
 للبدن ثم ذلک الشی الغائر لهذا البدن المحسوس و کان جسمنا مخصوصا ساریا و جسمه  
 مجردا لا یبعدان ففیصل بعد موت البدن حیا او امانه الله فیعیده حیا و یهدی ثبته غذا

دوم وقت سوال  
 در قبر و درین  
 وقت نیز تنبیه  
 است معصوم  
 محال می شود

از انسان  
 سبب قوت  
 نبوت



القبر وثوابه ومن تأمل في الامور الواردة عليه وجلبوا الى النفس مضادة لاحوال البدن وجلب  
 احدها متقصية لضعف الآخر فالبدن ضعفت وقت النوم وتقوى النفس على مشايخ الغيبا  
 واذا اعرضت النفس عن الطعام التبرك قبلت على مطالعة العالم العلوي اذ تسروا  
 ايتها بما وطلعت فيها بجلايا القديسة واكثر ارباب الشرع على زهم حيا في مجال حزين حذنته  
 ثم منهم من قال انه تعالى رفع حسابهم الى السموات او الى قديم تحت العرش ويوصل انواع  
 السعادات والكرامات اليها ومنهم من قال تبركها في الارض ويحبها ويوصل بين السعادات اليها  
 ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تحزين كون البدن المكلف الرب حيا متعبا  
 باقلا نوع من السفسطة والحق في هذا المسئلة عندى خلاف ما يقول الاول الناسخ من ان النفس بعد  
 بدنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقول الفلاسفة  
 من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وانما تشلذذت له بما اكتسبت من المعاني  
 في الاخلاق الفاضلة والعقائد الباطلة والملكات الذميمة والذي اقوله ان النفس تبقى لها  
 علاقة مع بدنها لا بالتحريك وكسباب الاعمال ولكن بالتشذذ والتالم والتحقيق فيه ان النفس في  
 هذا جعلت متصرفه في البدن لاجل كسباب الاعمال والملكات وان تقصر الى تحريك  
 وعمل الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متصرفه فيه من اجزاء وحساب فكيف ينبغي ان  
 يقاس احدنا على الاخرى فلعلكم يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة بالتشذذ والتالم والآلة  
 فقط الى ان تقوم القيمة الكبرى وهذا القدر لا ينبغي ان يكون البدن مشاهدا في القبر من غير تحريك  
 ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو جبران في تفسيره خفف الناس في هذا بحيث يقال  
 معناه ما بقا ارواحهم دون جسادهم لاننا شاهدنا ما ذهابا وذهب آخرون الى ان  
 الشهود الحياء الاجساد والارواح ولا يصدق في ذلك عدم شعورنا بفنن نراهم على منقبة الاموات

من ضعف  
 في البدن  
 وقت النوم

من ضعف  
 في البدن  
 وقت النوم

من ضعف  
 في البدن  
 وقت النوم



و هم احياء كما قال الله تعالى و ترى السجبال تحسبها جاثق و هي تمر مرزحاجب كما ترى انما تم على  
 بينة و هو يرى في منامه انهم اوتيا لم غفلت و لذلك قال الله تعالى بل احياء و لكن لا تعلمون  
 فبينه بقوله ذلك خطا باللموسين على انهم لا تدركون الحق بالمشاهدة و حسن و بهذا  
 الشهيد عن غيرهم و لو كان المراد حق الروح فقط لم يحصل لهم تغيير عن غيرهم لما كان  
 السموات لهم في ذلك اذ المؤمنون يعلمون حق كل الارواح فلم يكن لقوله تعالى و لكن لا تعلمون  
 معنى انتهى و في انوار التنزيل موطنه على ان حيوتهم ليست باجسد و لا من جنس باجنس بل بحسب  
 و انما هي امر لا يدرك بالعقل بل بالوحى و فيها دلالة على ان الارواح جواهر قائمه بآثارها  
 من اثارها ليس من البدن تبقى بعد الموت و ركة و عليه جمهور النجاة و التابعين و نقلت الآيات  
 و حسن على هذا فخص الشهاد لاختصاصهم بالقرب من الله تعالى و منزهة البهجة و الكرامة  
 و قال الحق سبحانه تعالى لما ثبت حق الشهاد و لا شك ان حيوتهم ليست بهذا الجسد  
 و انما له فلا بد ان يكون حيوتهم بوجوه اخرى غير من روحانيا و لا استدر كل بقوله و لكن لا تعلمون  
 لان شعورهم ليس الا بالحق سبحانه و لذلك يحق ليست بهذا الجسد انتهى معنى و ارجعها  
 بنوع فراق كريمة است و لا تقولوا لمن قيل في سبيل الله اموات بل احياء و لكن لا تعلمون  
 اى و لموتهم كمرسى كه كشته شود در راه خدا كه ايشان مردگانند بلكه ايشان زندگانند  
 در حضرت ما و لكن شما انگاه نمشويد يعنى نمى دانيد كيفيت انجيات از ريزه كه ادر اكن ان سبيل  
 نيست مردانيت كه صحابه منى الله عنهم بعد از جنگ بدر ذكر شهداى ميكرند و بعضى سبيل  
 مى گفتند كه چاره فلان در روز بديريان شيرين بر او و انتم حيات و لذت نفيم  
 محروم شد و حق سبحانه فرمود كه ايشان را مرده خوانيد بلكه فى التفسير حسنى و در تفسير  
 مستبصره مرقوم است كه آيه كريمة در حق شهداى بدر نازل شده ايشان چهارده كس بودند



شش از هاجیرین و بهشت از رضا رضوان الله علیه جمعین و مختار ضحاک نیست که آیند کوه  
 در حق شهیدان بی معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود و ز قهار بار و ج  
 شهید پس میرسد ایشان رحمت و رحمت همچنانکه پیش کرده می شود آتش و زنجیر بر  
 فرعونیان صبح و شام پس میرسد ایشان را در و خون و آتش شیری مروی است که با  
 شهید در راه خدا افتادند و از واج نشان نزد خدا می تعالی باقی اند و هر که فانی شود و  
 خدا همیشه بانی ماند نزدیک خدا و نشان در سایه نیست و محبت آرام آسایش می کنند و در  
 در بای صفات جلایه بلا الهی استغفر الله و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است  
 که شهید در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و حتی ثواب گردید پس او نشان از اند شادان  
 و فرحان و روزی داده می شوند از میوه های جنت و کس اینک بجا نرفت کرد و در کما  
 نشان نه اند و فعال و حکایت ایشان منقطع پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است  
 حال نشان لویشان اولیا بهند اند و بر و کت ابوهریره رضی الله عنه ثابت شد که فرمود  
 خدا صلی الله علیه و سلم که روز قیامت شهیدان بر پای یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شوند  
 بپوشیند پس حتی سبحانه و تعالی از او نشان ارشاد فرماید که آیا و حق انعام و اکرام و غنا  
 نکردم جواب دهند که خداوند او و حق و فاکردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا بگذر  
 تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود حضرت الله علیه و سلم که هر آینه دوست میدارم  
 که شهید شوم باز زنی گردانید شوم باز شهید شوم باز زنی گردانید شوم باز شهید شوم باز  
 زنی گردانید شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که برین شهید  
 بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستد ایشان بروی تا روز قیامت بر کعب  
 پیشیده مانند که درین تصحیح است بر شنیدن اموات کلام حیا را و جواب سلام دادن ایشان

فیه  
 وین  
 شید  
 وین  
 شید  
 وین  
 شید



و در شنیدن رسد سلام از قبر سید الشهدا و شهیدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار  
 این است و فی التفسیر الغفری یعنی و کونید در حق کسی که گشته شود در راه خدا و از جمله شما  
 باشد در چهار کیش این مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود  
 پس مت بمعنی عدم حس و حرکت و عدم ادراک و شعور جدا می شود از اجزای روح و میسرود روح را  
 اصلاً تغییر نمی شود و چنانچه مائل قوی بود محالاً هم هست و شعوری و ادراکی که دشت محالاً هم دارد  
 بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه با امور مفلائیله او از صفای ادراک مانع  
 می شد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح  
 شهید باشد یا روح سائمه متوین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مرده  
 صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلیق روح با وی از وی  
 طاهر می شوند محالاً نمی شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق می شود اول آنکه بعد از  
 مفارقت بدن از ترقی باز نیامد و تا وقتی که مایل بدن متعلق بود میدان ترقی بر روح او فرا  
 بود و دوم آنکه بعضی تمتعات و لذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن آنها  
 خوگشتن بود از دست او میروند بندگان او را نیز در شرع حکم عبودیت میفرمایند اما در این امور  
 فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد تا ختم شد و فائده کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقا  
 مرد و من بعد او و ادراک مافات مقصور زمانه و نیز میگویند که مال او میراث داران گشت که  
 حالا او را کاری ببال اینجا نماند و زن او فارغ از کنج گشت اگر بعد از تقضای حاجت با دیگری  
 کند جائز نیست زیرا که علاقه که باین زن دشت و بان متمتع بود موقوف برین جسد بود و چون  
 جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار بر پی خود را فروخت و دیگر او را حاجت نبود  
 و لکام نماند و سوداگر چون دکانداری موقوف کرد و دیگر از فرونی مال او را ممکن نیست بها

روح را اصلاً تغییر نمی شود



اند و خسته خودش با اوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان را و خدا  
 اما شهیدان را و خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زندگانند زیرا که دائماً در  
 و تضاعف ابر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند دوران جان داد و حکم عمل  
 و انمی ایشان گرفته که گویا هنوز که و میر و غر و حیرت صحیحین را در دست که کن این اوم  
 میثم علی علیه اذات الالهجات فی سبیل الله فانه نمی له عمل الی یوم القیمه یعنی هر آدمی چون  
 میر و بر عمل او هر چه تم می نهند مگر یک که در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری  
 ماند و زیقات که یا جهاد میکند و تخمین تمتعات و لذات جسمانی نیز از ایشان موقوف  
 نشن بلکه ایشان را بجهاد و مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند با ابدان  
 آن ابدان تمتعات و لذات جسمانی بردارند امام مالک در منوطا و امام احمد و ترمذی  
 و انمی بن جبر و ایت کعب بن مالک و در و اند که حضرت علیه السلام فرمودند که ارواح  
 شهیدان در شکم جانوران بنزدیک مثل طوطیان و سبزه گامی اند از زندان ایشان را  
 پروا نمی میدهند که از هر حیوان و هر درخت بهشت شکم میر خور و بیایند و از هر نامی بهشت  
 هر چه خواهند از شراب و آب و شیر و شهد بنوشند و شیان ایشان قندیلهاست  
 که متعلق است به عرض دران بهشت می کنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود  
 ارسی ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات و نیاد و راقاده اند از تمتعات جسمانی  
 بی تکلیفات دارند و وصلاروی غم و الم نمی بینند پس در حقیقت حیات ایشان تمام است  
 و نسوی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی عالم و در تمتعات و لذات  
 بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان  
 از نظر شما غایب و در عالمی دیگر و راسی عالم شما زرق ایشان و سیر و دور ایشان



مقرر است مانند یک در ولایت میخور و وسیع شکوفه و کلار می نماید اهل هند و ستا  
چون اورا نه بینند مرده نگارند و نیز این جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود  
گرفته می کشند و بی روح میدارند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان پدید  
نمی شود اگر چه بطریق غرق عادت از غفلت و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسی که غایب  
شخصه او یران و خالی دین حکم بموت او گذرانته و فی بعض الرسائل الغریبه از روح  
بعد موت فنانیت بکلمه تقطع تعین بدن است لکن ارواح عامه اینست در بقایا  
روح است و شهید اروا و و زاده باین بقا عنایت می شود که حاصل از تعلق بر بدن  
دنیوی نیز همان و امرو و اولی ترقی در آخرت بحديث صحیح که نمی آید علمه الی یوم القيمة  
رنق توسط بدن دیگر اخروی که ارواح شهیدان فی اجواف یا خضر تعلق فی ثمار بحیث تا و  
الی تمادیل العطفه تحت العرش و در نفس قواد و در صون بقره و در صون آل عمران شاعر  
صیرح باین و دو وجه است و انبیا را عرض احوال است و توجیه باصلاح اموار ایشان یا و در  
اثر حیات است بانی مجر و شعور بعض احوال و ملذذ و مالم لازم بقا روح است که لطیفه  
در اک همانست و حیات با نفعی مشترک است و در موشین کفار زیرا که ارواح همه بانی  
و شعور و ادراک که ذاتی است منسلخ نشد و انتهی و اما الا حادث المبتدیه بتعذیب القبر و  
تغذیه فکثیر نمون ذکر منها الا حادث الثلثه الصحیحه بحديث الاول روحی الخاری و سلم عن  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان العبد اذا و جمع فی قبره و تولى عنه  
صحابه انه یسمع فرع فعا لهم اماه مکان فیقعدانه فیهو لان ما کنت تقول فی هذا الرجل یعنی  
محمد صلی الله علیه و سلم فاما المؤمن فیهو لان ما کنت تقول فی هذا الرجل یعنی  
من النار قد ابرک الله به مقعدا من الجنة فیراهما جمیعا و اما المنافق و الکافر فیهو لان



تقول فی هذا الرجل فیتقول لا ادری کنت اقول یا تقول بالناس فیقال لا دریت ولا تلمت  
ویضرب بمطارق من حدید ضربته فیصدح صوته یسمیها من یدیه غیر التقلیل یعنی فرمود سپید خنجر  
علیه سلم که چون نهاد و شود بنین در کور و بگردند از وی یاران وی بدستیکه در تحقیق  
می شود و کوفتن نعال ایشان یعنی آواز پای ایشان که بزرگین بودند میایدند و در فرشته  
می نشاندند و را پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی شخصت مسلمی  
علیه سلم و این اشارت یا از جهت شهرت امر و جفا و راست و از ادیان یا مابین طریق  
که در قبرشالی از حضرت وی حاضر می ساخته باشند تا شب با حق جمال جهان افزا و عقد  
و انجبال که در کاران داده شده شود و ظلمت فراق بنور لقاء کاشای او روشن کرد و  
پایان امر پس میگوید که او پس میبهم که وی بدین نامند او را و بهر حق پس گفته می شود و مریم  
نکا که بجا نشیست خود که از آتش و دوزخ که برانی تو آمازه ساخته بود و تحقیق بل کرد و جست برای او  
نشست تو که در دوزخ بود و بانی نشیست از بهشت پس می بیند آن مومنین و دو جارا که از دوزخ  
بهشت و حکمت پس نشیست که فرج و سرور بنیر لیدی که بهشت شد آن بادی دوزخ و دیگر ختمان  
و کافران حال برکس این بدو و اما منافق و کافر نشیست می دهر یک که می گفتی تو در حق این مرد یعنی شخصت مسلمی  
و کافر در دنیا هم که می گفتند دشمن این می گفتند مردم و دنیا فتم حقیقت سال اکتسب میشود و از زبان حق  
و شهادت تو قرآن و در دوزخ می شود هر منافق و کافر مطرقة از آتش و دوزخ میگویند پس میگویند که از آن که می شنوایان  
نزدیک از میان پیرایه ایشان نمی شنوند تا قاعد بنیاد و تکلیف حال ماند و چون نیستند ضرر و عیب  
مکروه و موجب انتطاع سلسله معیشت نکرد و کافرانی بر سر کفر و انانیت و ملا علی القاری مع فی مرافع الخلیج  
شرح مشکوٰۃ الصالح قبل السمع صوت نعالهم کوکان جانا فان جسد قبل ان مایه الملک نقیضه  
میت الایس شتی و هو ضعیف از ثبت بالا و ادیت ان المیت یعلم من یکفنه و من یسئل



علیه من محله و من یفقه قال ابن الملک فیہ ولا آلی حقیق لست فی القبر لان الاحساس بدون  
 احویات منقطع حادث و تهی و فی شرح المساج قال بعضهم ان الاموات یوزیهم صورته <sup>الغالب</sup> فی  
 استجابه العلماء ذکبت لعل ان لست سمع فی القبر یا تعال من الکلام و یقر من القبر ان تهی فی شرح  
 مقام آنکه مکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیسمع تسبیح نعالهم تاویل کنند  
 که خلاف ظاهر بعید از صواب است اختیار نمودن برایش آنکه اگر میت زن می بود او را  
 کوفتن نعالهای شنیچه بدن میت پیش از آنکه بیاید نزد او فرشته پیشش اندازد و اگر  
 مردی است او را پوشیده نمازد که این تاویل ضعیف است چرا که الفاظ حدیث از ان باب  
 دارد چه تقدیر نمودن لو کان یا بدون قرینه صارفه از وجه صحت بعید است بلکه در  
 کنایان تاویل را آنچه از احادیث صحیحیه بی ثبوت پیوسته که میت می شناسد کسی را که کفن  
 می پوشاند او را و نماز جنازه او می گزارد و کسیکه بر میدارد و جنازه او را و دفن می کند و بر  
 و گفت ابن ملک که درین حدیث دلالت صریح است بر آنکه میت در قبر زن است زیرا که  
 او را که بغیر زن کی محال است بحسب عدوت و بعضی گویند که ایضا میسر است و اموات را او را  
 نعال و خنجر را اکثر علما آنست که این حدیث دلالت میکند بر آنکه میت می شنود و کلام  
 و قدرت قرآن را و بعضی قشورین از ان حدیث جواب داد و اند باین طریق که شنیدن  
 میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نهادن میت در قبر از برای مقدمه سوال پس  
 سمع اموات در همه اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقا مع غرض الخط  
 عن خصوصیه وقت و آن وقت و محتاجان بفیه که از این جواب را باین که تخصیص کفر خلاف ظاهر  
 بر آن نمی چظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه حالت مذکور جعل است را در قبر فاقص من قرینه و غیره  
 بهمعین این هم در شرح تقدیر بر مکران سمع اموات بعد حدیث مذکور مشکل آفریده و جواب از نظر



ایشان تخصیص نکور بلفظ اللهم افاده نمود و نیک ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر  
 جواب که درانی الطریقۃ الوسطی قال مولانا علی القاری فی المرقاة و شکل علیهم خبر سلم ان  
 لیسمع شرع نعمالهم اذ اضرعوا اللهم الا ان تخصوا ذلك باول الوضع فی القبر مقدمه للسؤال  
 جمعانیه و بین الآتین فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی شبة الکفار بالموتی لا فایده  
 فقد سماعهم نهو کما ترسی فیه نقض لا یحصل بجمع مع ان باور در ان سلام علی الموتی بر علی  
 اختصاص باول احوال الدفن انتهی و کشته سخن درین مقام نیست که نغم و تعذیب قرواحیا  
 موتی و قبور و سوال و جواب و فتح و درج بهشت برای ترویج و تفریح با حیان کثایان  
 و بجه و دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث  
 و مبرهن شده مبنی است بر اعاده روح مجسد و بقا و تعلق آن با جزاء لطیفه بدن که عباد  
 است از نسمة ظاهر است که استقامت تهاجرت در حق مغفوران و دوام عذاب مستحقان  
 تا بعثت و تشکر مشهور و متواتر است بدون بقا روح و تعلق خاص آن با جزایان  
 منبهرتی ندارد و غیر منطابق شناختن اموات از ان را و شنیدن کلام و سلام  
 و جواب دادن ایشان که بمرتبه قناتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص  
 شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر مقتضای کند که همه امور مذکور از  
 شناختن و شنیدن و جواب دادن و مغفبتن و منعّم بودن مخصوص بوقت وضع  
 در قبر باشد اذ لا تأکل بالنفیل فلیک بالانصاف و تجنب عن الاعتساف و یغضد  
 ما قال ابن عبد البر ما دیت السؤال و عرض المتعد و عذاب القبر و غیمه زیاده بقدر  
 علیها و خطابهیم مخاطبة الحاضر العاقل و الذلی بقاء تعلق خاص بین الروح و الجسد الی یوم  
 الحشر انتهی و فی شرح الفقه الاکبر لملا علی القاری علیه رحمة الباری اعلم ان الروح

و کما یستخرج من کتب

الروح لما یلحق جسمه انما یلحق



لها بالبدن خمسة انواع من التعلق مفارقة الاحكام الاول تعلقها به في البطن الامم جنبها الثاني تعلقها  
 به بعد فروجه الى وجه الارض الثالث تعلقها به في حال النوم فعلقها به تعلق من وجهه ومفارقة  
 من وجهه الرابع تعلقها به في البرزخ فانها وان فارقت وتجوأت عنه لكنها لم تفارقه قط كما بحث  
 لا يتقي لها اليه النفات البتة فانه ورواها اليه وقت سلامه سلم عليه ورواها ليسمع خفق  
 نفاذهم حين يكون عنه وفيه اعادة خاصة لا تجب حتى يحن البدن قبل يوم القيمة فالحس  
 تعلقها به يوم تبعث الاجساد وهو اكمل انواع تعلقها اذ لا يميل البدن معه متا ولا نوما ولا  
 شيئا من هذا انتهى بمعنى تعلق روح ببدن شيخ كونه است اول روح التعلق است غلب  
 در حالت بودن بحد و شك م مادر دوم روح را تعلق است ببدن بعد پيدا شدن او و  
 پيرون آمدن وی از شكم سوم روح را تعلق است ببدن در حالت خواب پس در حالت  
 او را به بعضی اعتبار تعلق است به بدن و بعضی اعتبار مفارقت است از آن چهارم  
 را تعلق است ببدن در عالم برزخ بعد مفارقت روح از بدن چه در نیمه صورت اگر چه در  
 بعضی اعتبار از بدن تجردی حاصل شدن لکن بهبه وجه روح را فرقت تام از بدن روح  
 نداده زیرا که لهذا حدیث صحیح ثابت شدن است که وقت سلام کردن مسلمان بر میت  
 میسوی بدن متوجه می شود و نیز وارد شدن که میت می شنود آواز گوسفندان مردم  
 بگوید از وی یا ران ما بعد دفن کردن و این متوجه شدن روح مسوی بدن اعاده  
 خاص است که از آن لازم نمی آید زنده شدن بدن پیش از روز قیامت پنجم روح را  
 است ببدن روز قیامت که ابدان بموت خواهند شد و این نوع تعلق کامل ترین انواع  
 است که درین وقت بدن را نه موت لاحق می شود نه خواب و نه چیزی دیگر که موجب  
 بدن باشد و در خارج البنوق مرقوم است که میان قبور سائر مومنین ارواح ایشان نسبتی



است نامستمر که بدان ازمی شناسند بدلیل استجاب زیارت جمیع اوقات  
 و احادیث کثیره دلالت دارند بر آنکه اهل قبور را دراک و سماع حاصل است و شکست  
 که سمع از اعراضی است که مشروط اند بحیات پس همه حتی اندو لکن حیات ایشان مرتبه  
 کمترین از حیات شهدا و حیثاً شهدا کمترین از حیات انبیا و در ساله هاشمیه مذکور است که در  
 میت جسمی است مثالی که برای وسعت علم و شعور و تفنن تصرفات قضا می دارد و  
 جسمی نهادهای که تغذیه و تغذیه تولید و سمع بحاسه سامعه مانند آن از مقتضیات اوست پس  
 هر یک از جسم مثالی و شهدای مخصوصیتها امتیازی کامل دارد لکن اصل حیات که قدرشتر  
 است پاپین هر دو جسم جنس حواس و ادراک را علی السویه میخواند و هر دو با متحقق آتی  
 و ساقایر مان عقلی و نقلی و جماع فلاسفه و اتفاق کافه اهل سنت و جماعت بر ادراک و  
 شعور و سمع میت نقل کردیم پس از جمیع بایستی و حق لایح شده که شنیدن میت حقوق  
 نعال را اصل مخالف قیاس صائب خلاف عقل سلیم نیست تا فلسفی مزاج توهم کند که آنچه  
 خلاف قیاس ثابت می شود از خصوص موضع ثبوت تجاوز نمی کند بلکه بر همان موضع مقصور  
 ماند و بما لونا علیک لمع عند البصیر بحرق ان ما قال بعض حمله عرش الجبل والقوائم ان الاستد  
 بقوله علیه السلام ان العبد اذا وضع فی قبره قولی غده اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم بحديث  
 سماع لمیت لیسن بقیتم لانه ور عند غدا ب القبر و وضع فی حقیق علی قول الیهامه و یو  
 سماع لمیت خفق النعال عند وضع حقیق فی المیت لایوجب ثبوت عمومها بجهنم الاولین  
 المیت خفق نعال صحابه خاصه ذلک الوقت لانه مقدمه السؤال فلا یصح القیاس علی ذلک  
 لمزید و صیف فی المیتس علیه الثاني ان ثبوت ذلک السماع علی خلاف القیاس و ادور علی  
 خلاف القیاس بقصر فی محله و لا تجاوز عنه تم بقطع لیس مما یسمع بالقبول کما لا یخفی علی افاض



و اما زعم ان استنباط سماع الامت من هذا الحديث معارض لقوله تعالى تلك لا تسبح  
 و اما انت يسبح من في القبور مستعلم دفعه عن قريب فانظر و نقشا الحديث الثاني بروي  
 مسلم عن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال قال نبي رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط النجاشي  
 عن يمينه لا تخن بمساو عبادت به كفادات بلفظه و اذا اقبر ستة اومت فقال من يعرف به  
 الاقبر قال بل انا قال فتى ما تو قال في شرك فقال ان هن الالهة تغتلى في قبور ما فلو  
 ان و انفس الالهة ان الله ان يسلمكم من غضب القبر الذي اسمع منه يعني كفت زيد بن ثابت  
 و انشاي انك سميخه اصلي الله عليه وسلم بود و بوستان نبی بخار که قبيله است از نجاشي  
 سوار بر پشتري که مخضرت را بود و بود هم بابا حضرت که ناکا به بر مید و خم کوه اند  
 را از پشت خود پس نزویک بود که بنید از دحضرت را بر زمین و ناکا به قربا بود و  
 شش یا پنج پس فرمود مخضرت که کدام کس می شناسد صاحبان این قبر گفت  
 مردی که من می شناسم فرمود آن حضرت پس بگو کی مرده اند و در کدام زمان  
 عالم رفته اند گفت در زمان شرک مرده اند و مشرک بوده اند پس فرمود آن حضرت  
 این امت قبلا ساخته میشوند تا زایش کرده میشوند و گویای نویی و ترس و ملاحظه آنکه در فن  
 میکنند شمار دمای خود را و رسم گور کردن بر نیت از عالم بر آینه دمای کردم خدای  
 را که بشود شهر را خبری از غضب قبر که می شنوم من از ان العینی اگر بشنوید شما ان عباد  
 دیگر مرد را خود را و گور نمی بنید و در نجاشي کمال می آرند که غضب قبر موقوف بر دفن  
 نیست خدای جل شاناه اگر خواهد غضب کند مرده را اگر چه باشد در صحرا یا در شکم جانور و  
 نیز امر کرده شد مومنان بر دفن اموات پس ترک کن از ایشان بجهت این سرش چه  
 کنجایش را و توجیه کرده اند از بنی کمال بچند وجه یکی آنکه مراد نیست که اگر بشنوید عذاب

احادیث الثانی اثبات غضب القبر



قبر را خونی و دهرشتی عارض میشود شمار که بهیوش ذلی عقل میکرد و قوت فرصت و فن  
 نمی نماید پس ترک دفن نه از بهمت خوف آن است بلکه بسبب فوات عقل و فریق  
 بهیوش و گیر آنکه اگر بشنود غدا مرد و بار او دهرشتی و وحشتی حاصل میکرد و شمار از شمار  
 اموات بعدی که نزدیک نمی تواند آید بایشان تا تخمین و تکفین نماید و دفن کند  
 دیگر آنکه طبایع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مردهای خود و ترشیت نیز از آن  
 کرده اند که از کرم و موانع ناخیر و مقابله محل حضور مردم و خجالت ایشان است پس در صورت  
 بعید نیندازند تا کسی نرود و نشود و غدا بایشان را مطلع نکرد و بر عیبهای ایشان را علم  
 بکذا فی الترجمة بحیث الثالث روی بن جابر عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله  
 قال اذا دخل المیت القبر شئت له الشمس عند غروبها فیجلس یمسح عینیه ویقول و عولی  
 یعنی چون در آورده می شود فروه در کوفه مثل ساخته می شود و نموده می شود و مراد را  
 آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس نمی نشیند میت در حالیکه می ماند  
 هر دو چشم خود را روی کوبید بگذارد که نماز شام بگذرد این دلالت بر فاعلیت حال  
 میکنند کویا هنوز در دنیا است و خواب رفته بود اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال بود  
 و تنهایی است در وقت شام کذا فی الترجمة لثبوت تحقیق ششم آنکه در احادیث صحیحیه  
 تنقیح تعذیب قبر نجات مومن و غدا کافر و منافق مذکور است و این حال بمن مطیع را  
 خواهد بود و مذکور نشده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذاب است یا نه پس گفته اند  
 که حکم مومن فاسق است که در جواب شریک مومن مطیع است نه در شاز و مستحبات است  
 و امثال آن یا دینیه این شریک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از عذاب کند  
 فاسقی باشد که خسته است خدا تعالی غفرت او را بکذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر

الکتاب الثالث فی غایت

تحقیق

تحقیق



کاف و کثیر بر وزن ایس یعنی ناستنا و حوش شش است از کثرت خدمت معرفت و چون هست  
از انباشتنائی ندارد و صدور فی مانند صورت آنها ندین لهذا برود و فرشته را که از سوال  
می کنند بنگر و بنگیر نمایند بکذا فی مرآة المصابیح و ظاهر است که بنگر و بنگیر نام دو فرشته است  
معین و شخص که بر سر بریت تمثیل حاضر می آیند و بعضی زعم کرده اند که بام و دو کرم است  
و میرکی ازین دو کرمه افراذی شمار دارد و مشک غرضه با که در کیساعت مردمان کثیر در  
مشرق و مغرب می میرند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از آن همه یادگیرند  
سوال نمایند و درین مشک خدمت است ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد برود و فرشته  
معین بصورت مختلفه و ابدان کثیر و متمثل و تصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال  
کنند این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع چنین امور غریبه از الهی  
است و قدس ابراهیم مؤید است قال بعض المحققین فی مائشیه علی شرح العقائد النسفیة قال  
استاد البیضاوی منکر و دیگر احسان و الا فی ساعده و اصدق تیغ الموت لا شخاض کثیره  
فی اطراف العالم فلا یمکن ان یسألوا بجمع فی آن واحد تم کلامه انقول عدم امکان السؤال علی  
حجت او یمکن ان یصوروا بصور مختلفه و ابدان متعدد و کما نقل عن اولیاء الله محمد صلی الله علیه  
و آله سلم انهم تحقیق هشتادم که از ظاهر اخبار و آثار و دید بابتهم و اقرب ثابت شود که از اطفال و نخلان  
و دیوید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیه السلام  
تعلیس فرمودند که ای ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که او تعالی پروردگار من است  
و پیغمبر پادشاه من است و سلام دین من است و مختار ابو عمر بن صلاح و صاحب مذهب  
که اطفال را تعلیم کنند چه ایشان را سوال در قبر نمی شود و در بیت مذکور در حیرت  
فرسیده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز جنازه ابراهیم علیه السلام بخواند و دفن



کند بلکه هانوقت در گزاردن نماز کسوف مشغول بودند و بعضی گویند که از اطفال کبریا  
 سوال میشود و اطفال مؤمنین که مغفور اندستول نمی شوند و بعضی بعکس این عم کرده اند  
 بعضی زاده توقف و زیدند فی شرح المصایح طوهر الاخبار تدل علی ان الاطفال کالبیان  
 فی سوال القبر فیکمل لهم قبل یعرفوا بذلك من لثمتهم وسعادتهم وقد صرح بذلك فی فقه ابنه  
 ابراهیم علیه السلام وهو ما ذکره الشیخ ابو سعید المتولی فی التتمه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما د  
 ابنه ابراهیم علیه السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم قل الله ربی ورسول ابی والاسلام  
 دینی وقال الشیخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة فی الاذکار لصواب انه لا یطعن الا  
 بلانه لا یستل هذا اقرب لانه لا یغیب فانه تابع غیر مکلف وحرث فی ابراهیم لم یثبت  
 بل الثابت ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل علی ابراهیم ولم یحضر دفنه لاستغفاله بصلوة  
 کسوف ودر خط الناس رواه ابو داود و غیره انتهى و فی بعض الحاشی علی شرح العقائد النبیة  
 قبل ان یصلوا التشرکین یملون فی القبر واما صبیان المسلمین فکلهم مغفرون فلا یستلون و قد  
 یقال يجوز ان یموتوا قبل ان یصلوا و فی سوال حکمة لم نطلع علیها کما فی الانبیاء علیهم السلام  
 قبل یغیب ان یموتوا قبل ان یصلوا صبیان المسلمین لا یتقال لانها فی سوال صبیان  
 فانهم مغفرون لانا نقول لعل فی سوال منهم حکمة لم نطلع علیها وکیفیه السؤال عن قصی  
 غیر معلومة قبل یسأل صبی عن مفارقة الابوین وعن کیفیه معاملتها فی الرسالة  
 المعینیة لیس الانبیاء و للعشرة المبشرة والصبیان للمؤمنین سوال و لا عذاب و لا احسان  
 و ما وقع فی بعض النسخ من وقوع السؤال عن الانبیاء و اطفال المؤمنین فهو محمول علی  
 حساب العرض فیکال یغلت کذا و کذا و لکن عفو عنک و اما حساب المناقب فیه  
 لم فعلت کذا فهو لیس للجماعة المذكورة انتهى و در کتاب شرح اصد و در فی احوال المعبر



و بقوله تسبیح جمال الیقین یولی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود چنانچه تفصیل این  
 مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم مذكرولا تغفل و نیز در احادیث صحیحین  
 و ریاض یارب قبور سلام بر موی و کلامی با آنها بابت هست توضیح این مقام نیز مذکور  
 شده لکن اینجا هم بگوید حدیث آنها مالمونین و انما المانکین بیان میکند پس بدانکه در  
 ابو شیخ از عبید بن مسعود ثابت شد که زنی بود در مدینه مشهور که جارب کشتی مسجد  
 می نمود و فات کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حال انتقالش اطلاعی نداشت پس  
 بگذشتند آن حضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند من محسن فرمود  
 که همان ام محسن که جارب کشتی مسجد میکرد عرض نمود که آری محسن آن انتقال کرد  
 پس آن حضرت جماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوسی خواطبت فرمودند که آن محسن  
 کدام عمل ابهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیاهی شنود فرمودند که شما از نواده تر  
 نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود باز از اندرون قبر او آری برآمد که  
 جارب کشتی مسجد ابهترین عمل یافتی و عن ابی هریره رضی الله عنه قال اذا امرت  
 بالقبور قد كنت تعرفهم فقل السلام علیکم صاحب القبور و اذا امرت بالقبور لا تعرفهم  
 اسلام علی المسلمین یعنی چون بگذری بابل قبور که می شناسی او شان را در دنیا پس بگو  
 زیارت بگو سلام با و بر شما ای صاحبان گور و چون بگذری بابل قبور که نمی شناسی آن  
 پس بگو سلام با و بر شما ای مسلمانان و قال حکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا  
 ارواح جولانی می کنند و عالم برزخ پس می بینند احوال دنیا را و اخرج ابن عدی عن ابی هریره  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حسنوا انفسکم موتا کم فانهم یتزاورون فی  
 یعنی خوبتر به هم رسید که بهای مردگان خود را چو آنکه ایشان در قبر بایکدیگر ملاقات می کنند



و در حدیث بخاری موجود که آن حضرت صلی الله علیه و سلم با کفار که در بدر بدر آنکه بدز نام ابی سرف  
 و دیگری است مشهور که بنا صلیله چهار منزل از مدینه منوره واقع است و جنگ بدر بر دو نیمه  
 هفتصد هم رمضان المبارک دو سال دوم از هجرت بمیان آمد و آنادالا امام النبوی فی  
 الجهاد من شرح صحیح مسلم اعلم ان بدر را هو موضع الغزوة العظمی المشهورة وهو ما معروف  
 و قریه عامره علی نحو اربعه مراحل من المدينه منیها و بین کلمه قال بن قتیبه بدر بزرگوار  
 لبرطان یسمی بدر افسینت باسمه قال ابو الیقظان كانت لرجل من بنی عفا و كانت غزوه  
 بدر یوم جمعه سبع عشره خلعت من شهر رمضان فی استه الثانیة من الهجرة انتهى کشف  
 خطاب فرمود بل و جدتم ما و عدد بکم حصار و دم عرض کرد که یا رسول الله ما حکم  
 اجساد الارواح لها فرمودند که ما تمم ما سمع لما اقول منهم و لکن لا یجیبون تفصیل مقام انکار  
 مشکوٰۃ لصایح بخاری است عن قتاده قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحه ان النبی  
 صلی الله علیه و سلم امر یوم بدر باربعه و عشرين رجلا من صنادید قریش فقطوا فی  
 من اطوار بدر خبیث محبت و کان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرشه ثلث لیل فاما کان  
 بغير الیوم الثالث امر بر حله فشد علیها رجلا ثم مشی و تبعه صحابه حتی قام علی شفته کفی  
 فجعل ینادیهم باسمائهم فاستجابوا یاهم یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان الیسرکم انکم  
 الله و رسوله فاما قد وجدنا ما وعدنا ربنا حق قبل و جدتم ما و عدد بکم حصار قال نعم  
 ما حکم من جناب الارواح لها قال النبی صلی الله علیه و سلم والذي نفس محمد بیده ما اتم ما سمع لما  
 اقول منهم فی روایه ما اتم ما سمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زوائد البخاری قال قتاده  
 اجابهم الله حتی استمعوا قوله لویحی و تصغیر و لفته و حشره و قد ما انشی قال الطیبری قوله الیسرکم  
 انکم ظلمتم الله و رسوله بل تمنون ان تكونوا مسلمین بعد ما صلیتم الی عذاب النار اقول ان



آن نیت یا ترتیب علیه قوله فاما قد وجدنا لا یزال علی سبیل مستعاره مضد ما من  
 الحزن انکاسه تکلیما و خبره کالبشارة فی بشرهم بعد الیم و کالتیحه فی قولهم عزیم  
 ضرب جیح و مقام الشماة و محسرة یقتضیه فالغنی تخرون و تحسرن علی ما فاکلم من  
 الله و رسول و ذکر و قولنا کلم ان تنسیطه و نیه و یضرا و یبار و یخذل اعداءه فاما  
 و جدها ما و جدها حقاً انتهی و قال الامام النودی فی شرح صحیح مسلم قال المازنی قال  
 بعض الناس ان لم یسبح علی انظار هندی الکحیث ثم انکره المازنی و ادعی ان هذا  
 فی حق بل بدر و رة علیه القاضی و قال یمل ساعهم علی ما یعمل سماع الموتی فی احادیث  
 غلاب القبر و فتنة التي لا دفع لها و ذلک باحیاءهم و احیاء خبر فیهم یعقلون و یرو  
 فی الوقت الذی یرید بتدبر کلام القاضی و هو انظار المنحصر الذی یقتضیه احادیث  
 علی القبر انتهی و فی المرافاة شرح مشکوٰۃ و کان المازنی اخذ الاختصاص من قول لقاد  
 و هو طمان یجھور کما یجھورین فی شرح الصمد و توضیح مرام انک جدید مقتولان بدر از کلام  
 اشرار بقا و بودید و نقاد و دیگر سیر شدند و از مسلمانان چا بود و کس خبر چه شهادت  
 شش از مهاجران و پشت از انصار شش از فرزنج و در و از اوس و حکیم سفیر خدا صلی الله  
 علیه و سلم است و چهار کس از انان بقا و یقیای قریش گشته شده بودند از انان شش شدند و چا  
 از چا و های خبر که آن چا و عید و عید کنند و است و این صفت در ان چا و از قدیم بود که  
 و کنیز که از ان می انداختند یا بجهت انداختن میروا باسی این پلیدان و در دوی و بود  
 صلی الله علیه و سلم و تنبیه غالب می شد بر قومی و شخ میگرد و ایامت میفرمود و در چا  
 جنگ دیدان آن سبب پس چون بود و حضرت در بدر و فرسودم امر کرد و در چا  
 بیشتر سوار می پس سبب شد بر دای بالان آید شیر و از ان شد حضرت و پیروی کرد و

خروج



یاران او یعنی سحابه نیز همراه شدند تا آنکه بایستاد آن حضرت بر کنار و چاهی پس شروع فرمود  
 آن حضرت که ندای کند و ما را بنا به مالی ایشان و نامهای پدرانشان ای فلان پس فلان  
 ای فلان پس فلان آیا هست او خوشحال میگردد و اند شمار که فرمان برداری میکردید خدا و  
 خدا را و ایمان می آوردید پس بدست کسی که تحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بودید و در  
 مانتی پس آیا یافتید شما چیزی را که وعده کرده بودید و در کار شما ختی یعنی الان معلوم کردید  
 که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدامی فرمود حق است و محتاطی کنید که در قبول  
 ایستار که مستعان مست است برای حسرت و اندوه بطریق استنهاد یعنی آیا اند و شما که  
 و حسرت میخوردید بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یاد میکنند این را که پیغمبر خدا از شما  
 که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان را  
 ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عسری پیغمبر خدا چه سخن میگوید از ابدان که نیست جانها  
 در آن یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سو کند خدای که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست  
 شنو اتر مرغی را که میگوید من از ایشان یعنی آنها شنو اتر شما و یا برابر این و در  
 روایتی چنین آمده است شنید شما شنو اتر ایشان و لکن جواب نمیدهند ایشان را  
 کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قناره از برای جواب استیجاب  
 نگام برد و انکار سماع ایشان نموده که ایند ایشان را خدا می تعالی تا آنکه شنواید  
 ایشان را کلام آن حضرت از جهت سزایش کردن و تهدید نمودن  
 و فرود خوار داشتن و عتاب کردن و تقام کشیدن و بر اظهار حسرت و شیمانی و  
 محقق دلموی تنفس بر در جرح شکوف شریف و در ارج البوق افاده فرمود که این حدیث

این حدیث  
 در بعضی روایات  
 مسجود که فرمود  
 با عصبه بنده  
 و یا بنده بنده  
 و یا ابراهیم بن  
 من



صحیح متفق علیه صحیح است و ثبوت سماع و شعور باموات و حصول علم مرثیان را با پنج خطا  
 کرده می شنود و پنجین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود و کوفتن افعال در  
 را و تکیه بر می گرداند و دفن وی و پنجین آنچه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 یقین را آنکه سلام کرد بر ایشان را و خطاب کرد بر ایشان را و گفت سلام باد بر شما  
 اهل و اسلامان آنرا شمار آنچه وعده کرده شده بود و دانی بر آنست که پندیم  
 بشما چه خطاب با کسیکه نشنود و نه فهم مقبول نیست و نزدیک است که شمار کرده شود  
 از جمله عبت و در حدیث ترمذی آن است که چون زیارت کرد و حاشا نه می شنود  
 برادر خود را بعد از آن بنی بکر بیکه خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدید و می شنود  
 تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارت القبور گذشت نهی  
 باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که حضرت صحیح  
 در سماع اموات بچند وجه اول آنکه سماعت مردگان که در آن حدیث صراحت مذکور است  
 از خصائص و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله است بر کسب در پرده مباد که جواب  
 وجه اول است پس طریق اول آنکه حمل برین مجز و محال و مایه است و حمل نمی توان  
 کرد بر وی تا قائم نشود دلیل بر استحالة سماع و پروردگار غرور و جل قادر است بر آن  
 سبب خوش مراد را که را عادی است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتاب  
 مقرر شده است بکافی الترحمة طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود  
 حضرت عمر بن الخطاب علیه السلام تعجب و استبعاد سوال نمیکرد و کما لا یخفی طریق سوم  
 علما و محققین بحدیث مذکور و مسئله سوال قبر تسک نموده اند و ظاهر است که اگر  
 مذکور از جمله معجزات میبود تسک مذکور صحیح نمی شد و اولیست فی فتح الباری

اول  
 دوم  
 سوم  
 چهارم



شرح صحیح بخاری متکب بهذا حدیث من یقول ان السؤل یتوجه علی الروح والبدن رد  
 من قال انما یتوجه علی الروح فقط بان الاسماع تحمل ان یکون لاذن القلب لم یثبت  
 حجه قلت اذ کان الذی وقع حینئذ من خوارق العاده للبني صلی الله علیه و آله وسلم کم التمسک  
 به فی سئله السؤال بهذا انتهی طریق چهارم آنکه در رساله شریفه مسطور است که هرگاه سماع  
 کلام حیاری علاقه روح ببدن غیر متصور و تخمین تعذیب میت بدون همین علاقه نمیشود  
 شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب آن  
 بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروری نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه فرمود  
 انما کما شئتم چه مؤثر از آن قره سماع است نفس سماع از آن حضرت سوال کرد و حضرت  
 فی المعنی جواب داد که علاقه روح با بدن بعد موت هم باقی میباشد اگر چه مانند علاقه  
 حیات متعارف نمی تواند شد مقتضی خواب و خور و موجب دیگر حاجت کرد و دیگر چنین  
 که ترتب سماع و غدا بر آن تواند شد در کتاب نووی در ذیل شرح حدیث ما تم  
 با سماع منم مذکور است بحمل سماعهم علی یا حمل سماع الموقی فی احادیث غدا القبر و ذلک  
 با حیا هم او با حیا خبر منهم یقولون و یسمعون و فت یرین الله تعالی هذا کلام القاضی  
 و هو انظار المختار فی فیضیه احادیث اسلام علی القبر و انتهی وجه دوم آنکه حدیث مذکور  
 از باب ضرب المثل است و مراد حقیقت کلام نیست بلکه مقصود از آن عبرت زندگان  
 حسرت کافران است پوشیده نه آنکه جواب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باین طور که ایشان  
 از شما زیاد و ترمی شنوند یا برابر شما سمع میکنند نه ابا دارد و از آنکه حدیث مذکور از  
 عبرت حشر است تحول کرد و زیرا که در تصور ظاهر آن بود که میفرمودند که برای تجر

کتاب صحیح بخاری

کتاب صحیح بخاری



شما و حضرت کافران خطاب میکنم و نیز منافق اوست مگر فرمودن حضرت علی علیه السلام جواب را بقسم چهرین وقت هیچ حقیقاً قسم نه بودنی الهافه شرح مشکوٰۃ و اجابوا عن هذا الحديث بأن تلك خصوصيته صلى الله عليه وسلم معجزة و زيادة حسرة على الكافرين أقول يرويه ان الاختصاص لا يصح الا بالليل و هو مقصودنا بل السؤال و جواب باینانه و مانع باز ضرب المثل اقول ویدفع جوابه صلى الله عليه وسلم و چه سوم آنکه در روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ثابت شده که گفت صلى الله عليه وسلم علی قلبی بدر فقال اهل و جدتم ما وعد ربکم حقاً ثم قال الآن سمعون ما اقول پس از قید الان لایح می شود که شنیدن کفار مخصوص است بوقت خطاب نمودن غیر خدا صلی الله علیه و سلم او شان را و بلا شبه برین تقدیر سمع کفار از قبیل معجزة خواهد بود تقریر جواب آنکه مراد از تقدیر فرمودن حضرت سمع کفار را بقید الان آنست که لکن در کتب بر افتاد و کفار عذاب خدا را معاینه کردند برتر که اطاعت خدا و رسول خدا حضرت تهانی و تمنا میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقول طیبه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم را شنید و شکی نیست در آنکه رفع حجاب مشایق عذاب همه کفار را در این عالم بیزخ تا قیام قیامت روایت اصلاً خصوصیتی بکنار بدر ندارد پس سمع نیز در حق همین کفار در ان عالم متحقق خواهد شد تا تید مید باین قول حضرت صلی الله علیه و سلم که اولاً ذکر شد و ایست که انکم اطعمتم الله کما لا یخفی علی المستدرب و آنرا بجا میاید باشد که از قید مذکور وقت سخا طبع حضرت با کفار بدر ارا ده کردن خلاف سیاق حدیث شریف است هذا ما ظهر شی الان و لعل الله بعد ذلک اراد بما آتینا علیک ظهران ما تو به بعض التعصین من ان ما روی بن عمر فی عنهما مقید بکلمه الان و هو الوقت الذی خاطبهم الله صلی الله علیه و سلم فی هذا التقیید یعنی

وضوح

در این حدیث  
در این حدیث



ساجدهم كان مختصا بذلك الوقت معجزة رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمومته انتهى  
 سبيل لا الى الرشا ولا الى الخي على اهل السداد واما ما طعن في ذلك البعض من ان في قوله صلى الله  
 عليه وسلم لما اتوا بهم والذين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الاول فانه لا يخلو على المصنوع  
 والثاني بناء اقول للمواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين ما سبق من الاجابة الدقة  
 التعميم المبطل للاختصاص فانتج حمل اللام عليه اما ذكر الواحد المتكلم فبيان للواقع وتخصيص  
 لمطابقة السؤال فانه لما سأل عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم وقاطبة لقبول ما يروى  
 ما تكلم من جبار فافاد صلى الله عليه وسلم في جواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عن تخصيص  
 واشتكى من اصل العموم وجه چهارم انك قول حضرت قتاده رضي الله عنه احياءهم الله حتى يبعثوا  
 قوله الخ اول است بر اختصاص جواب اير من وجه طاهر است زير كه هر كاه شنيدن بدار  
 بلا ارجح است بعد بود پس قناده مثال واقعي را بيان كردند كه اوس حانه جل شاناه  
 اوشان رازند كه رايند يعني ارواح را در حيا و كفار را عاده بنموده كلام تهديد بخام  
 بشنوند و داغهاي حسرت بخورند و شبته نيست در انكه همه كفار براي چيدن ذائقه  
 عقاب در عالم برنج زنند مي شوند راين زندكي بطوريكه براي اداي كيفيت عقاب  
 باشند على الدوام تابست باقى مي ماند پس از ماويل حضرت قتاده مهلا تخيصص بكفار بدر  
 متفاد نمي شود و احيائي مذكو ارقيل مغزات نيست آري اگر اوشان احيات حسي است  
 مي داد قطعاً در معبود مي شدي فتح لكاري اراده قناده رضي الله عنه بهذا التاويل اقول  
 من انكر انهم سيمعون انتهى و بما لونه عليك طهران ما زعمه ترس المتقين من انه لما فهم قناده  
 هذا التخصيص من نظم الكلام زاد ايضا و اوضح بقوله احياءهم الله الخ و عجباً من الذي يقول  
 ان ذلك الاحياء لم يكن مختصاً بالنبي صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل لطيف احياء الاموات

بچه عرق

پدر

التبار  
 محمد بن ابي عبد الله



اثر اینست حتی یکم مجبور و مانده و حیثی باقی نماند و لاغریا و خطا خلأ صیغها و سبک سبک  
 قبیحی است بحدی که سخت خطا و صریح و قول غیر صحیح و الفصیح و لا تعجب الهوی بلکه احوال

پس با آنکه باین خبر و هم خوشوقت می شوند حال به تعالی دست بشرون بالذین لم یجحدوا  
 من قبلهم الا خوف علیهم و لا هم یخرفون قویع مقام آنکه حتی سبحانه و تعالی در حق شهید  
 احد در سوره آل عمران ادرشا فرموده . لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا

فقد یحیون

عند ربهم برزقون فرمین با تا با هم الله من فضله دست بشرون بالذین لم یجحدوا  
 منهم الا خوف علیهم و لا هم یخرفون دست بشرون بنعمه من الله و فضل و ان الله لا یضیع  
 اجر المؤمنین یعنی مرده کمان کمان سانی را که کشته شدند در راه خدا ابن عباس رضی

منها نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه فرمود که چون در آن  
 شمار و زاده شهید شدند حتی سبحانه جانهای ایشان را در جوارف میخیزانید و جایی  
 که همیشه طواف کنند و بر شاخهای طوبی شیشه سازه و از نهر فردوس آب خورند

و بر وقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه عرش او خفته  
 ایشان میگویند خداوند اجر و دیاران و برادران ما را این دوات که یافته ایم تا  
 رحمت ایشان بجهاد و جهاد زیاده که در حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان

تشریف این آیه از زانی فرمود و نیز مردی است که در جابر انصاری رضی الله علیه و آله  
 شهید بود از حق تعالی در خواب است که مرا باز بدینا فرست تا دیگر باره شربت شهادت  
 فرمایم پس که در آن روزی که در جبهه کوفه که آن گان از رجوع ممنوع باشند گفت

ای خداوند منم که در آن روزی که مرا در راه و دیاران را خبر کن این آیه نازل شد که نهند  
 و در آن روزی که مرا در راه و دیاران را خبر کن این آیه نازل شد که نهند  
 و در آن روزی که مرا در راه و دیاران را خبر کن این آیه نازل شد که نهند



معجزه

مردود بدیشان میرسد یا ناک ایشان را بخود و فری و ...  
 این خطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است عطا  
 راسی آن مت و نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی پذیرد  
 از او تایشان بلمعات معارف ربانی مستیگر از دیزرقون نشان بآست پستان  
 منبع نور و صدر رحمت ناطر شوند فریض عبارت از آن است و محبت واقع آنها حجاب بود  
 از وصول بمقام وصال و مستی افزون تر از نظر بحال و چه کریم نمی تواند بود و مستحضر  
 مایه خوشدلی اینجا است که دلدار است می کنم جهد که خود را مگر احب افکنم  
 در پی شوق می شدند بسبب آنکه میوز بایشان نه پوسته انداز پس ایشان بسبب آنکه  
 پیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اند و نه پاک گردند برضا  
 دنیا و آنچه در و بگذارد خوشوقت می شوند به نعمت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر  
 از اندیشه ابانکه خدا ضائع نمیکند فروموشن را بگذارد فی التفسیر بحسب فائز مختار محقق است  
 شهید باطنی از نون اند بخت روحانی و روح ایشان رکوع و سجود و بجا می آرند ز بر عرش  
 باقیامت و بعضی بختی جسمانی گویند ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان  
 بسوی آسمان صعود میکنند و سعادت های وافر و کرامت های مسکات برایشان غایت  
 و فرقه میگویند که ابدان شهید از زمین رنن اند و با انواع غایات رحمت حاصل میکنند  
 در پرده مباد که مغموم این هر دو فرقه خلاف مشابه و بعید از تحقیق است و در مدارج  
 مندرج است که حضرت خلی الله علیه و سلم در شان شهدای احد مخصوص بعد از ورود و  
 که در فضل مطلق شهیدانه و روشن فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند  
 الخ انما از خوف مرغان سبزه و هر روز آن مرغان بلب جوهای بهشت می

فائده



و از بهای آن می‌نهند و از حق الهی هشت شیخو رنود و درینا زلی و خانه‌های بشت  
 برستانها و کستان و غیر آن می‌نمایند و بعد از آنکه از سیه بشت خارج میشدند  
 بنیاد لطلکه آویخته شده اند باق عرش باز میکردند با بکله انگار تسعوز و دراک اموات که  
 کفر نباشد در لحما و بدون او شب نیست نم حکماء الطیبه و نیز ممولانا صاحب روح نوکر زلم  
 فینق لم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر تواریشان مراقب نشد  
 چیزی از باطن انحصار نکند و تحقیق این مقام فضلا در کتب حضرت معویه قدس است  
 معاینه باید کرد و بیان جمالی و بحث سلسله است و اندک خواهد شد و حضرت سیدین  
 مرشد السیاح لانا رشید الدین خان صاحب مرحوم مغفور در جواب بعضی سوالاتی که  
 چون سماع کلام حیاد حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در حق طایفین  
 ادلی ثابت باشد و هر که قائل باشد که سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف  
 عقیقه صحابه و تابعین است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین میفکد و تفسیر  
 و لا تقبلوا من یقول فی شمس الاموات یعنی و مگویند در حق کسی که گشته نشود در  
 مذاک ایشان مرده اند می نویسد و قیامی فی الآیة و لا آله علی ان الارواح جواهر  
 با نفسها و نه اما اختاره و الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح  
 اجسام لطیفه ساریه فی الابدان کسریان المانی الورد و النار فی النعم و الدین فی النعم  
 نقوه بعض الملمین منایه و لما یحس من البدن شقی بعد الموت و را که لان البدن  
 وقت الموت و منعه لا تقیض شقی النفس بل النفس تقوی وقت النوم و نشأ  
 الاحوال و تطلع علی المعنیات فاذا کان منعت البدن لا یوجب ضعف النفس و نه  
 فی ان موت البدن لا یعقب موت النفس لان کثره الافکار سبب تکمال النفس بالمعانی



لا الهة دهنوعاية كمال النفس فما هو سبب كمال النفس فهو <sup>النفوس</sup> ليقضان البدن وهذا يقوى الظن  
 في ان النفس لا تموت البدن ولا ان احوال النفس على ضد احوال البدن وذلك لان  
 النفس انما تخرج وتنتج بالمعارف الالهية الدليل عليه قوله تعالى الا بذكر الله تطمئن قلوب  
 وقال صلى الله عليه وسلم اتيت عند ربى لطيفى وسقينى ولا تشك ان ذلك الطعام لشرا  
 ليس الا عبارة عن السرفة والحجة والاستتاره بانوار عالم الغيب وباجمله فالسعادة  
 النفسانية كالضادة للسعادة الجسمية فكل ذلك يشيران لنفس مستقلة بذاتها وحي <sup>كان</sup>  
 كذلك وجب ان لا تموت النفس بموت البدن هكذا في التفسير الكبير لتفصيل مقام <sup>النفوس</sup> الكبر  
<sup>النفوس</sup> ميكوريند که ارواح حيايم لطيفة اند ساری در بدن مانند سريان آب در دوا  
 و گشت در دغن در کج و ثابت می کنند جسميت ارواح بدو دليل یکی آنکه در آيات و  
 فاديشب او سنا که از لوازم و خصايص <sup>النفوس</sup> جسميت برای ارواح مثبت شده مانند قوفى و ز  
 دار سال و مساک و غيم و تغيب و افراج و تنار <sup>النفوس</sup> الخروج و فعال و آمد و رفت کردن در عالم  
 برنج و خوردن و نوشيدن و سير کردن و لطف کردن و شناختن و عدم شناختن و دم  
 ارواح ادا که می کنند ذات خود را و مقولات را و کی نیست در آنکه ادراکات و علوم و عوا  
 اند پس اگر قائل شويم که ارواح حيايم هستند بلکه اعراض اند لازم آيد که عرض قائم شود  
 و بطلان اين قيام در علم کلام مبین شدن و تحقیق اين اهل سلام و فلاسفه اختيار کرده اند که  
 ارواح جواهر مجرد و انداختل اذاک و شعور از ذرات ارواح است که کار می از ان منفک نشود  
 و احوال ارواح مغایر و مباین احوال ابدان است چه که بدن وقت موت منيعت منحل  
 می شود و روح را قوت و اشتغال رو ميدهد و هنگام خواب بدن انعطاف مستعمل ميگردد  
 و نفس مشاهد ميکند امور عجيبه و غريبه را و بعد موت بدن ضرب متعفن ميشود و ادراکات

از نفس

تفصيل مقام

روح



نفس صورت ترقی نمایان میکند و الی الا نهایت که در تفسیر غیری مرقوم است که جان آدمی هر چند در سندان مصائب گرفتار شود و بخطر الهی محفوظ است تسکته شدن فقر آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابغی جان آدمی در حقیقت آدمی عبارت از ان سب ابدی است هرگز فناپذیر نیست و آنچه در عرف مشهور است که موت هلاک جان میکند محض مجاز است نهایت کار موت آنست که جان از بدن جدا شود و بدن بسبب یاقوت مرئی محافظ از هم پاشد و الا جان فنا میشود نیست و اشیا عالم بربخ و همگان حشر و نشیمنی بهمین مسکن است و دین سوره نیز از همین اوهام ثبات فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن و چون عظم او جان است که بتبدل و تغیر دران راه نمی یابد و بدن نیز که لباس است که بتبدل بدن در شکم مادر رخنگی دیگر داشت و بعد از آمدن آشکم با آن فرس طغیولیت بزرگی دیگر و در جوانی و پیری اختلاف بسیار در وی راه پیدا بدین خبر عظم او که جان است و ادراک و تلذذ و تالم خاصه اوست چون فنا قبول نکند و در دست محافظانی که از جنود جناب کبریا بر آن گذاشته شده مقبوض ماند و جمیع افعالی بدن و عاده و تالیفات غیر آنها بهمان شکل و صورت چه استبعاد ماند که مانند آن از اشیاء نامتناهی عمر بار داشتند کرده می شود و نهی و فی التفسیر الکبیر تحقیق ان الانسان جوهر ذو الفاعل و هو الذی له المومن و هو الطبع و هو العاسی و هذه الاعضاء آلات و ادوات لذي العقل فاضيف الفعل الى الآلة في الظاهر و في حقيقة مضایف الی ذلک لیسو بهر انتهى یعنی تحقیق همین است که این عباد است از جوهر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عیسان و انبیا برای نفس ثابت است و بهر عینا آلات و وسائل افعال او هستند و فی ترح لاشک و تحقیق لاشک



پس سره قد ثبت فی الدین ان الروح باقیه دلها علم و شکر بر ما را برین و لا روح الکل قریب  
 جناب الحق تعالیٰ کما کان فی محبته نهی و فی شرح الصدور ذهاب الکل من ملین  
 ان الروح یبقی بعد موت البدن لقوله تعالیٰ کل نفس ذائقه الموت والذائق لا بد ان  
 بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکتاب الآیات الاحادیث بقاها و تصرفها و تعینها و تعذیبها  
 الی غیر ذلک علی غیر افضل تحصیل لها عند القیمه فناء ثم تعادیدل علیها هر قوله تعالیٰ  
 علیها فان اولایل یکون من المستثنین فی قوله تعالیٰ الا من شاء الله قولان علی یکی  
 تفسیر اسمی بالدر النظم قال الاقرب انها لا تقنی و نهان المستثنین کما قبل فی سور العین  
 یعنی در شریعت حقّه ثابت شده که روح را بقا است ابدی و اورا علم و شعور زیارت کنندگان  
 حاصل میشود و در روح کمالان اقرب منزلت در جناب حق تعالیٰ متحقق بخواند علوشان  
 زندگانی دنیا حاصل بود و مختارین فکلا سغه است که روح بعد موت بدن باقی می ماند  
 ای که می کل نفس ذائقه الموت یعنی هر جان چشیده مرگ است دلالت و ضمه دارد بر آن  
 چشیده چیز را ضرر است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز آیات و احادیث که از آنها نظر  
 بقا و تعین بقا روح ثابت شده دلالت می کنند بر بقای آن و خلاف است در آنکه در قیامت  
 روح را فنا خواهد شد یا علی حاکما باقی خواهد ماند از ظاهر آنکه کرمیه کل من علیها فان فناء روح  
 مستفاد می شود لکن اقرب ببعول است که روح را در قیامت نیز فناء نیست و مندرج  
 است در ذیل شیهایی که او تعالیٰ شاء آنها را و ای که کرمیه الا من شاء الله از حقوق فناء  
 استثنای فرموده و مؤید اوست آنچه در بدو رسا فرمود از بحر الکلام منقول شده که بخوار  
 و جماعت است که هفت چیز اند که آنها در قیامت فناء نخواهند شد عرض کردن و روح  
 و بهشت و دوزخ و روح النضر هر گاه مانند تابش صبح روشن شدن کربان در



عبارت است از روح که جوهری است <sup>بسیار</sup> با ذات صفت ادراک و شعور و سمع و بذا و ادراک  
 و ماشا که اورا فنا و هلاکت طاری شود پس انکار شنیدن ارواح سلام و کلام احیاء  
 و شناسن زائران و جواب دادن سلام ایشان از پایه اعتبار و عباد و ساقط است و علیه  
 جمهور الصحابه و التابعین و بنی بطنه و بنی امیه و بنی عباس و بنی فاطمه و بنی علی  
 با تقریب من شده و مزید البیحه و الکرامه و طایر و ان یحتمل الروحانیه المسببته لادراک اللزوم  
 مشترک فی الجمیع فاما تخصیص الشهادیه بها و حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله  
 در کتاب جذب القلوب دیا المحبوب افاده فرمودند که تمام اهل سنت و جماعت کلمه  
 نقالی عقاید دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع و مرآت اموات و انبیا و قال الامام  
 جواد الاسلام الامام الذی رمی بحدان الروح اذا فارقت البدن یعنی تحقیق روح  
 جدا می شود از بدن و تحمل القوه الروحیه توسط القوه النطقیه یعنی بر میدارد قوت  
 را بواسطه قوت نطقی فکون مطالعته للمعانی المحسوسه لان تجرد ما من هیات البدن  
 غیر ممکن یعنی پس میباشد روح درین وقت آگاه شونده برای معانی محسوسه زیرا که  
 حالی شدن روح از جمیع بنیهائی بطوریکه هیچ گونه تعلقی و خصوصیتی با آنها باقی نماند  
 ممکن نیست و پس عند الموت شاعره بالموت و بعد للموت متخیله نفسها و تقصیر جمیع ماکولات  
 و تقصیر حال الحقیق یعنی در روح نزدیک مرکب شعوری به مرکب میدارد و پس از مرگ کجا  
 میسند ذات خود را و تصور میکنند همه آن چیز را که اعتقاد می بداند در حالت زنده گانی دنیا  
 و صدر الدین شیرازی تلخیص بر مرقده اما در اسفار اربعه بعد نقل این کلام گفته اند کلام  
 صحیح بر اینست بالبرهان القطعی با جمله سماع میت و ادعبارت است از روح که در  
 مفارقت از بدن طاری شدن کلمه تعلقی بدان دارد و کلمات شناسن زائران



کلام و سلام زندگان بر همان تعلق است با حدیث بسیار که قدر مشترک آنها بر تبه تو است و می  
 رسیده ثابت است چون کرآن احادیثی میخواندند بر تعداد انواع احادیث که دلالت  
 بر سمیت می کنند گفتا می کنم پس پوشیده همانند انواع احادیث است اولی حدیثی که در تفسیر  
 لام و سکون یای تحاشیه و بای موصوده یعنی چاه و تفصیل انقیام بوجاهتم مبتین شده و قدر که  
 علما از آن حدیث استدلال بر سماع میت نموده اند و مکران را بعد سکوت رسانیدند و انکار  
 حضرت ام المؤمنین عاتشه صدیقه رضی الله عنها را قبول نه داشته اند چنانکه در فتح الباری و غیره  
 بشرح بخاری و دیگر شرح حدیث موجود تفصیل انقیام غریق لایح خواهد شد فاشطره مقتضا  
 دو قسم حدیث مغرکه است لمن یغسله و یجفر و سماعه یا یتقال فیه و ما یقول و انجازه مازنه یعنی  
 شجره انجمن میت کسی را که غسل میدهند و شستن میت سخنی را که گفته شود و حق  
 او و شنیدن احیاء کلام میت را و حال آنکه بنابر کفر زنده است و روی احمد و ابن ابی الدینا  
 و الطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان  
 یعرف من یغسله و یجمله و من یغسله فی حفره یعنی تحقیق مرده می شناسد کسی که او را  
 میدهد و بر میدارد او را و کفن میدهد وی را و دخل میکند او را در قبر و روی ابی الدینا  
 عن بکر بن عبد الله المزنی قال یغنی انما من میت میوت الا و حفر فی ید ملک الموت فینهم  
 یقولونه و یفنون به و یورسوا فیض اهل قلوبهم علی الکلام لهنها هم عن الزنه و العویل یعنی آن  
 که می میرد روح او در دست ملک الموت می باشد پس مردمان غسل میدهند او را و کفن  
 میدهند او را و وی می بیند چیزی که میکند اهل او پس اگر میت را قدرت بر کلام می بود  
 بر آینه باز میداشت او همان را از نو ح کردن و آواز نمودن و فی بعض الرسل مردمان  
 قتل از دفن سنج حال پس مانند کان می باشد می بیند غسل دهنده و دفن کننده را



می شناسند که مانی الاجبار عن محمد بن دینار قال ما من میت یوت الا وهو یعلم ما یموت فی الیه  
 بعده وهرم یعلم ویکفونہ وانه لیطرا الیهم و قال ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ سمعت  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان میت یعرف من یشہ من یدیک فی قبره و بعد از وفات  
 حال پس ماندگان را بلا واسطه نمی دانند مگر بواسطه ملائکه و دیگر مردمان چنانچه در بعض  
 مقبره مذکور است که بعد از وفات ملاقات مردمان با هم می شود و یکی از دیگری حال پس  
 ماندگان را آقا رب او غبار دریاقت میکند انتهی و برایت شیخین از ابو سعید خدری رضی اللہ  
 عنہ ثابت شده که فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم قتی که نهاده میشود جنازه یعنی  
 میت بغرض پس بر میدارند و مردان بر گزینهای خود پس اگر باشد میت نیکو کار بگوید  
 پیش منسید مرا ثواب عمل صالح که من کردم و سناد قول بخبار که جنبه میت است  
 بطریق مجاز است و قائل روح است و تواند که روح را در این حالت بجز و ستاده و باشد  
 و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مرا آن خود را یعنی آنها که بر میدارند اوای و ای کجا  
 میرید او را می شنو آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز بگوید که لقمه  
 تکلیف شتر و گمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی را  
 ملاک میشد بجهت و هشت و شش بگذانی ترجمه و برایت این ابی الدنیا از عمر بن خطاب  
 رضی اللہ عنہ ثابت شده که هر چیز هوای آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید  
 وای بر داور و جنازه من در فریب نینداز و شمار او را بچنانکه در فریب انداخت مرا  
 کنند زمانه شما بچنانکه باری کرد من بگذشتم مال دنیا برای و ارثان خود و روزگاری  
 حساب آن بر من است و مال آنکه شما پس نداده من می روید و می خوانید مرا بگذانی شرح  
 الصدور در رسوم احادیث اسلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح ابن مقفاس



قلم بنویس چهارم حدیث اوراک الیهیت لمن بزور جمال الدین سیوطی برابری اثبات این دعوی بایستقل منتقد  
 کرده چیت قال بایست یار و القبور علم الموقی بزوارهم و رویه بهم لهم و حدیه شهابی متعلق این باب پیش  
 ازین بیان که ویم قنصر بن سیم اساریش و الی بر نشیدن میت حقوق نعال شقیق مقام مسود  
 سابقا بقلم حواله نمودیم قنصر که رسدای این انواع بیا را حدیث اندک دلالت میرسد دارند  
 سماع و اوراک نیست از آن جمله است حدیثی که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال  
 زندگان علی ما شاء الله سبحانه و سیوطی بایستقل برای اثبات این مطلب منتقد نموده چیت  
 قال باب عرض اعمال الاحیاء علی الموقی بر رویت انس بن مالک خنی بته عنه ثبت شده که  
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اعمالکم تعرض علی اقا بکم و شما ترک من الاموات فان کان  
 خیر استبشر و ان کان غیر ذلک تمالوا اللهم الا تمتهتم حتی تهیدیم یعنی بدرستی که عملهای شما پیش  
 برز دیکان کر و نسی شملک نموده اند پس اکنون عمل نیک می باشد خوش میشوند از آن و اگر  
 بد باشد و عام میکنند که خداوند امیران او شان انا انکه بدایت نمانی ایشان و بد رویت طحا  
 از جابر بن عبد الله رضى الله عنه ثبت است پیوسته که فرمود رسول خدا علیه الصلوة و السلام  
 اعمال شما پیش میشوند بر کرده باز دیکان شما در قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شما را  
 میشوند از آن و اگر بد باشند دعا میکنند که خداوند الهام کن او شان و در دلهای ایشان  
 اتفاق که عمل کنند بفرمان برداری تو و اخرج ابن ابی الدینا و الاصبهانی التریب عن ابی هریره  
 رضى الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقضوا موتکم بآیات اعمالکم فانها تعرض علی  
 اولیائکم من أهل القبور و از آن جمله است حدیثی که دلالت میکند بر زیارتن میت از خیر می که از اینها  
 از آن زنده و این اول است بر آنکه میت را شعور و اوراک و سمع باقی میماند و سیوطی بایستقل  
 اثبات این مدعی منتقد کرده چیت قال باب تادوی الیهیت بما یسلطه عن الاحیاء من القول فی



والله اعلم سببه واذا اخرج البلي من عاتقه فله عذابا من النمل صلى الله عليه وسلم قال الميت يؤذى  
 في قبره ما يؤذى في حياته يعني ميت را ايزا ميبرد در قبر جزای که ايا ميدهد و در در خانه و در  
 ابونعیم وابن مندو از ابوهریر رفته اند عنه ثابت شده که فرمود پیغمبر علیه السلام و انما  
 دفن کنسید مردگان خود. ایمان بقدر صاحبین هر که میت ایزا میابد از هر ساید و بختی که  
 ایزا می باید زنده از بسبب. و اخرج البخاری عن عائشة بنت عبدالمطلب قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم لا تسبوا الاموات فانه قد يشدوا اليه و يعني دشنام در پید مردگان را تنقیص که  
 ایشان رسیدند بسوی اسوا یکدیگر میشن ساینده و بر اویت رسیدن منصور از ابن مسعود رفته  
 عنه ثابت شده که گفت بدارم از ایزادادون میت همچنانکه بزارم از ایزادادون زنده و اگرانی  
 متح احمد و در اخرج ابو داود و حسن مائنه بن عبد بنها کسر عظم الميت گفته حیا قال بسید  
 فی ترجمه روایانی جز من حدیث ابن حنیف عن عائشة بنت عبدالمطلب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خرجنا مع  
 جنازة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذ اجننا القبر اذ ابرؤم لم نخرج مجلس النبي صلى الله عليه وسلم  
 على شفير القبر فخرج بخار عظاما ساقا و عظاما فذنب لي كسرنا فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تكسر  
 كسر که ایاه ینا لکسر که ایاه و لکن و سه فی القبر فاستندنا من هذا سبب احديث النبي  
 ترجمه مشکوٰۃ مشکستن بخوان مرده همچو مشکستن بخوان اوست در حالت زنده که این عبد  
 که از اینجا متا و یکدو که میت متا لم یکدو و همچو آنچه متا لم یکدو و بدان زوج و لازم  
 که متا ذکر و دنیا نمچه متا ذکر و دنیا و انتی بقیة متا و علیک ان شرح احديث حلقه  
 از نصیر مینا ه فقطه لا الی ان المدا کسر عظم الميت گفته حیا فی الاثم و یعصده ناره و می  
 ما حه عن حماد بن عمار عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تسمی عظم الميت کسر عظم احی فی الاثم و تسمی زنده  
 توجهوا الی ان المقصود کسر عظم کسر عظم احی فی التقیح و التوین قال الطیسی فی هذا الحديث هشام

ما قدمو  
}

تمت



الى انه لا يهتاج بيتا كما لا يهتاج جواد في الكتب الفقهية في كسر عظم الميت لتقبيح بصوته وامانة له وجم غفيرة  
 رغبوا الى ابن الرادكس عظم الميت لكسر عظمه حي في التالم والتاذي قال ابن عبد الملك وابن  
 عبد البر سينافون هذا الحديث ان الميت يتالم بما يتالم به الحي قال ابن حجر ومن لوازمه ان  
 الميت يتلمذ بما يتلمذ به الحي ويؤيده ما خرج ابن ابي شيبة عن ابن مسعود رضي الله عنه قال اذا  
 المومن في موته كاد انه في حياته وما خرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود انه سئل عن الوطى على القبر  
 كما كره اذى المدة من في حياته فاني اكره اذاه بعد موته كذا في شرح الصدور وما اخرج احمد بن  
 عمر بن خرم قال اني البني صلى الله عليه وسلم تنكيا على قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر ولا تؤذ  
 كذا في مشكوة للصايغ قال شيخ الدهلوي لعل المراد ان روحه تكره الرضى بالانكار على قبره  
 اذ انشأها فابيضده ما في اليزن لشعراي من انه قال انشأني وحيي بخور تقليم طفل الميت وقال  
 ابو حنيفة وما لك لا يجوز هذا لعل مخيف وشأنه قد وجه الاول ان ذلك من جملة النطقة  
 المأمور بها بعد الموت الدنيا مع كونه لا يؤلم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرفا في الميت  
 ولم يصح الشارع فيه بامر فكان تركه مقدما على فعله انتهى فتقوله لا يؤلم الميت مشعرا ان يكون  
 مؤلما للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا نص على ادراك الميت وشعوره ما في مرقاة المفاتيح لا  
 ان ارواح الاموات تتالم من المؤذيات وتفتح للذات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذ  
 وعيت هذا فاعلم اولان اتباع لسواد الاعظم والجم الغفير لامرني في وجوب رفع يدي عن ذلك... ذلك  
 ان للميت شعورا وادراكا وحساسا وان هذا ايضا لتناوينا ان بقي ذلك الحديث على اطلاه  
 ولم يقيد بقيد دون قيد يحمل جميع احتمالاته من ان كسر عظم الميت لكسر عظمه حي في التالم والتاذي  
 والامانة وتقبيح الصورة ووزر الاثم للكارس ولا شك في ثبوت الشعور للميت ج ايضا ومنه سطر  
 ان ما حمله بعض المتأخرين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت كسر جيا على الميت

بني

ان رادكس المولى  
 محمد بن الرادكس  
 اذ ان رادكس



بشعور و بانه لولم یکن حسن لم ثبت لانا لم یکن یصح تشبیه بن الکسرین خطا لانا لولم  
 ان اردتم ان المراد بان کسر عظم المیت کسر عظمی من جاج و فطرس فشی لانه یلزم منه  
 ان یجب علی الذی کسر عظمه من القصاص ما یجب علی کسر عظمی و هذا باطل فتعین ان  
 المراد لیس بذلک و انما المراد ان کسر عظم المیت اثم کما ان کسر عظم عظمی اثم لانه یجب ان یحسب  
 صورته و یعظمه کما یغلطونه فی بحیوة و بهذا منسره الشیخ حیث قالوا و فی بحیث و لانه  
 علی تعلیم المیت کما کان فی حیاته و لهذا صح العلماء بان الایلام لا یحقق فی المیت ان یحسب  
 ما یتبعی ان لا یلحق الیه سمع فالصف و کن المنصفین حتی یاتیک الیقین توضیح تمام آنکه  
 حدیث جهالت کرده اند در تعین معنی حدیث پس بعضی میگویند که مراد است که شکستن  
 مرد که است بچنانکه شکستن شیخان بچنانکه شکستن شیخان بر او است بچنانکه شکستن شیخان بر او است بچنانکه شکستن شیخان بر او است  
 بنمیر خداصلی الله علیه وسلم شکستن شیخان مرده باشد شکستن شیخان بر او است بچنانکه شکستن شیخان بر او است بچنانکه شکستن شیخان بر او است  
 فرقه میگویند که مقصود است که شکستن شیخان مرده امانت است و بقیع صورت است  
 و تخارا که محققین آنکه در شکستن شیخان مرده اند و در نج و در و بیت حاصل میشود این  
 و ابن عبد البر تفسیر کرده اند که ازین حدیث ظاهر میگردد که میت در ذماک می شود و بچنانکه  
 در ذماک می شود و زنده و از چند احادیث و اخبار تأیید این مدعی نمایان میگردد و از آنجمله آن  
 آنچه برایت بن استنباط از ابن مسعود رضی الله عنه ثابت شده که ایامی مسلمان در حالت موت  
 باشد ایام او است و حیات حیات و از آنجمله است بروایت سعید بن مسعود ثابت شده که  
 شخصی از ابن مسعود رضی الله عنه پرسید که آیا مالیدن قبر و دست فرموده که مکروه میدانم ایام  
 مسلمان میت بچنانکه مکروه می دانم ایام او دان مسلمان من و از آنجمله است آنچه برایت بنمیر  
 احمد بن حنبل از عمر بن خرم گفت که دیدم را سعید خداصلی الله علیه وسلم گیه کننده بر قبر می

این حدیث صحیح است



که ایذا ده صاحب این قبر را فرمود که ایذا ده او را این شکایت می است محقق دلموی قدس  
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرد و راضی نشود به بکیه دادن بر قبر او و بگوید  
میدانم این را چه درین کتاب دولت و امانت نیست و از آنجمله است آنچه در میزان شریف  
نذکر است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل ترشیدن ناخنهای میت جائز نیست زیرا که  
بجهت آن لطافت و طهارت مرد و حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و رنج بر نمیدارد  
و نزد امام ابوحنیفه و مالک ترشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن میت  
و شارع بان امر فرموده پس ترک وی اولی باشد بر فطن محتجب نیست که جواز ترشیدن  
ناخنهای میت بجهت عدم ایذا بیشتر است بآنکه هر چه مرده را ایذا دهد مانند شکستن استخوان  
البته ممنوع است از کتاب او چنانکه الا لایحیی و از آنجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که  
نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برنج اند و نه ناک و در دو کای می شوند از نشیای  
مردیه که از زندگان در حق اموات ظهور بخامد و نشاوان و فوجان می شوند در آن عالم  
اشیای لذتین که از حیا در حق ایشان ظاهر گردد هرگاه اینهمه بیان در پیشین شد پس  
نباید که شبهه نیست در آنکه پیروی جمهور واجب است و سابقا مسلک جمهور در معنی حیات  
مذکور میشد پس در تصویرت از آن حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را بشود  
و او را که حاصل است و بعد المطلب نیز پوشید و مباد که ممکن است که حدیث مذکور را بگویند  
از قیودات و باحتیالی از احتمالات متباینان از مذبلکه او را مطلق و عام کار از متابعت مذکور  
شامل مانند همان را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه در پیشین  
مرده ایذا دایمانت و کنا و تشجی صورت دست میدارد و ظاهر است که بر تقدیر  
اطلاق نیز شعور و او را که میت محقق میشود و القصه از جمیع ماسبق و محقق بود باشد که



عنه عليه السلام  
عن ابن عباس

ایضا بعضی کبر این رعم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم عظیم المیت گفته اند  
استدلال آوردن بشوهرت باینکه اگر میت را احساس و ریخ ثابت نشود چگونه میت  
میان شکستن شیخون مرده و شکستن شیخون زنده متحقق گردد خطای است صریح که مقتضای  
که در جمیع امور شکستن شیخون مرده مانند شکستن شیخون زنده است پس لازم می آید که از  
شکستن شیخون مرده نیز قصاص لازم آید همچنانکه وجب می شود قصاص از شکستن  
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد است که شکستن شیخون مرده گناه است  
شکستن شیخون زنده گناه است چرا که وجب است تحسین صدفیت و در صورت شکستن  
شیخون می تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شراح حدیث تفسیر کرده اند  
که حدیث مذکور دلالت میکند بر عظیم میت مثل تعظیم او در زندگی و لهذا علما تصریح نموده اند  
که در میت ایام و ایذا متحقق نمی شود نهی کلام مذکور بعضی از اخبار است حدیثی که دلالت  
میکند بر ایذا یافتن میت از نوحه زندگان گریستن ایشان با آواز بلند عن عمر بن الخطاب  
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالنیات علیة فی قبره و اضرجة التجاری و حسن عمر بن حصین و حد  
بن جبان فی صحیح و ممره بن جذب عند اللیث فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود در قبر  
به سبب گریستن و نوحه کردن زنده بروی وی و فی المشکو عن عمرو بن عبد الرحمن انها  
قال سمعت عائشة و ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان المیت یعذب ببکاء الحی علیه  
تقول ان عمر عند ابی عبد الرحمن اما ان لم یکذب و کنتی اخطا و اما ما روى رسول الله صلی الله  
علیه و سلم علی یهودیه یکی علیها فقال انهم یکون علیها و انها تعذب فی قبرها متفق علیه نهی  
فی ترجمه اش که مرده است از نوحه کردن عبد الرحمن بن سعد بن زاره که وی گفت شنیدم  
عائشه و حال آنکه ذکر کرده شد مرعائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت عذاب

و این

نهی



بکبریتین نزد بروی می گفت عالتشه بیا مرز و خدای تعالی ملائی عبد الرحمن که لقب ابن عمر است  
 این کلمه در جای میگوید که کسی سخنی گفته و خطا کرده میگوید خدا او را رحمت کند و پیام زده  
 عالتشه میگوید آگاه باشید بدوستیکه وی یعنی ابن عمر خدا و روح نکفته است و چون گوید  
 وی اعلی وارفع است از ان لکن می فراموش کرده است آنچه از ان حضرت شنیده و خطا  
 کرده است در شنیدن و فهمیدن بعد از ان بیان خطای ابن عمر میکند بقول خود خیرین نیست  
 که گشت پیغمبر اصلی الله علیه سلم بر زن یہودیہ کہ مردہ بود و گریستہ میشد بروی پس گفت  
 بدوستیکه ایشان می گزید بروی و حال آنکہ وی تحقیق بر آنیہ عذاب کرده می شود در قبر  
 پس حضرت در خصوص یہودیہ این گفت و کفار دیگر در حکم وی خواهند بود و در خصوص  
 وی ہم گفت کہ وی بسبب بکایتان معذب است بلکه وی در عذاب است چنانکہ سنا  
 کافر است ایشان می گزیدند و او را غریب می دارند و مرحوم میدانند وی خوار و ملعون است  
 از نجاب ابن عمر فرمیدہ کہ آنحضرت صلی الله علیه سلم بطریق کلیہ فرمودند کہ میت بسبب گرتن  
 زنکان بر وی در قبر معذب چکر دو انتہی و در مظاہر حق ترجمہ ہست مشکئی شریف  
 است اعتراض حضرت عالتشه فی انپی اجتہاد وی کی اور یہ اعتراض جب دائر ہو کہ یہ حدیث  
 خالص سی قضیہ میں سنی گئی ہو حال آنکہ یہ ثابت ہوئی ہی ساتھ الفاظ مختلفہ اور  
 روایات متعددہ کی ابن عمر سی اور اون ہی متفقہ اور مطلق ہی پس صورت حال کہاں  
 رہی اتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قولہ صلی الله علیه وسلم ان الميت یبعث  
 بکمالہ اہل علیہ فی روایہ بکمال الحجی و فی روایہ یبعث فی قبرہ بمانع علیہ فی روایہ من یک  
 علیہ لعذب و مختلف العلماء فی ہن الا حادث فما ولہا انجہ نور علی من اوصی بان یک  
 علیہ نواح بعد موتہ فقذرت وصیتہ و ہذا یبعث بعد موتہ بکمال اہل علیہ و لو ہم لالہ بسببہ و غسبہ



اَلَيْسَ لَوَاقِحًا مِنْ كَيْ حَلِيلِهِ اِلَهٌ وَفَا حِوَالَمِنْ غَيْرِ وَحِيَةٍ فَلَا يَغْدِبُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ  
 رِزْقًا غَيْرَ قَالُوا وَكَانَ مِنْ عَادَةِ الْعَرَبِ الْوَحْيَةُ بِذَلِكَ وَمَنْ قَوْلُ الْمُسَدِّدَةِ مُشْعَرٌ  
 اِذَا مِتَّ فَاَنْفَعْنِي بِمَا اَمْسَلَهُ وَنَحْنُ عَلَى الْحَبِيبِ يَا اَبْنَةَ مَعْصُومٍ  
 غَيْرُ مُحَدِّثٍ مَطْلَعًا حَمَلًا عَلَى مَا كَانَ مَعْنَاهُ اِذَا قَالَتْ طَائِفَةٌ هُوَ مَحْمُولٌ عَلَى مَنْ اَوْصَى اَلَيْسَ  
 وَالتَّوْحُ اَوْ لَمْ يَعْزِضْ تَبَرُّكًا مِنْ اَوْصَى بِهِمَا اَوَّلُ الْوَحْيَةِ تَبَرُّكًا يَغْدِبُ بِهِمَا تَفْرِيطُ  
 بِمَا لَمْ يَغْدِبْ تَبَرُّكًا فَاَمَّا مَنْ اَوْصَى تَبَرُّكًا فَلَا يَغْدِبُ بِهِمَا اَوْ لَا صَنَعَ لِي مِنْهُمَا وَلَا تَفْرِيطُ  
 وَفَضَّلَ هَذَا الْقَوْلُ اَحْيَاءَ الْوَحْيَةِ تَبَرُّكًا وَمِنْ اَهْلِهَا عَذِيبُهَا وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مَعْنَى اَلَا  
 اَلَيْسَ كَمَا نَوَانِيحُ حُونَ عَلَى الْمَيْتِ وَيَنْدُبُونِ بَعْدَ شِمَائِلِهِ وَمَحَاسِنُهُ فَيُزَيِّمُهُمْ فَلَكَ التَّمَالُّقُ  
 فِي السَّعْيِ يَغْدِبُ بِهِمَا كَمَا نَوَانِيحُ اَلَيْسَ لَوْ اَلَيْسَ لَوْ اَلَيْسَ لَوْ اَلَيْسَ لَوْ اَلَيْسَ لَوْ اَلَيْسَ لَوْ  
 وَنَحْوُ ذَٰلِكَ مِمَّا يَرَوْنَهُ شَجَاعَةً وَفَخْرًا وَهُوَ مَعْرُومٌ تَرَعَا وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مَعْنَاهُ اَنَّهُ يَغْدِبُ بِمَا  
 بَكَاهُ اِلَهٌ وَبَرَقَ لَهُمْ اَلَيْسَ اِذَا ذَهَبَ مُحَمَّدٌ بِحَبْرِ الْبَطْرِى وَغَيْرِهِ قَالَ الْقَاضِي عِيَاضُ بْنُ  
 الْاَقْوَالِ وَقَالَتْ سَائِلَةٌ هَلْ يَغْدِبُ عَنْهَا مَعْنَى اَلْحَدِيثِ اَنَّ الْكَافِرَ وَغَيْرَهُ مِنْ اَصْحَابِ الذَّنْبِ  
 يَغْدِبُ فِي حَالِ بَكَاءِ اِلَهٍ عَلَيْهِ فَبَيْنَهُ اَلْبَيْكَا اَتَمُّ وَالتَّحْيِجُ مِنْ بَيْنِ الْاَقْوَالِ يَقْدِرُ مِنْهُ عَنْ اَلْحَبِيبِ  
 وَجَمْعُ كُلِّهِمْ عَلَى خِلَافٍ مَا يَهْتَمُّ عَلَى اَنَّ اَلْوَاكِبَا بِنَا الْبَيْكَا الْبُصُوتِ وَبِنَا حَبْرَ لَامَجْدٍ  
 وَجَمْعُ الْعَيْنِ نَتَقِي التَّحْيِجُ مَرَامُ اَلْكُفْرَانِ جَمْعُ رِيكَ صَحِيحٌ وَغَيْرُهُ اَزْمَةٌ اَلَيْسَ اَلَيْسَ اَلَيْسَ اَلَيْسَ  
 شَدْنٌ مُرَوِّدٌ بِسَبَبِ نَوْجَةٍ كَرُونِ زَيْنٍ وَكَرْسِيْنِ اَنَّ اَوَا زِيْلْبَنْدِرُوسِي وَرِيْصُوْدِي  
 كَرَسِيْتِ وَرَحَاتِ زَنْدِكِي وَجَبَتْ كَرُوْدَةٌ اَلَيْسَ بِنَوْجَةٍ كَرُونِ وَكَرْسِيْنِ وَعَادَاتِ عَرَبِيْنِ  
 وَبَكَاهُ وَجَبَتْ مِيكَرُودُ وَجَبَتْ قَوْلُ طَرَفَةِ بَرَانِ دَلَالَتِ دَارِ شَجَرِ اِذَا مِتَّ فَاَنْفَعْنِي بِمَا اَمْسَلَهُ  
 وَنَحْنُ عَلَى الْحَبِيبِ يَا اَبْنَةَ مَعْصُومٍ



او هم و شکاف که بیان ابر من ای دختر معبد و در صورت عدم وصیت میت بنوحه و بکای  
 نخواهد شد و بعضی عزم کرده اند که تعزیر مرده بنوحه و بکای زنده در صورتی نیست که  
 وصیت کرده باشد باین هر دو یا وصیت نکرده باشد ترک این هر دو پس ایشان  
 ترک نوحه و بکای واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعزیر میت مخصوص است باینکه زنده  
 او صاف جمیل و خصال حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبیل  
 اند چنانچه در جاهلیت میت را باین طور با و از بلند میکردند که ای پیوه کننده نان  
 و زیت و منده جماعت و ضرب کننده مکانها و جدا کننده دوستان و موند او چنانچه  
 برایت موسی اشعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما من میت میت  
 فيقوم باکرم فبقول اوجلاه و سیداه و نحو ذلک الا وکل الهدیه ملکین یلهزانه و یقولان  
 کذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میناستد که یکننده قوم پس میگوید  
 آن گریه کننده ای کوه ای سردار و مانند آن که در زنده و تفریح میگویند مگر آنکه بروی  
 میپار و خدا است و فرشته را که میخوابانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند  
 بلایق ایذا و توبیخ آیا همچین بودی تو ذاین نیز نوعی از عذاب است و نیز برایت طبرانی  
 از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی بعد المذنب بن رباحه را غشی و میوه  
 طاری شن پس زنی نوحه میکرد و او را میگفت ای سردار ای کوه ای سر امید  
 پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در جایکه بهوش آمد عبد الله بن رباحه و  
 عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرا بهوشی لایق شن بود پس نان با و از بلند  
 کردیم نمودند و شامل چند بیان کردند پس فرشته باستاد و با و باز یانه بود که او را  
 بسوی پایهای من متوجه نمود و گفت تو همچنان هستی که زنان میگویند و اوصاف تو بسیار



می کنند گفتیم که میستم مرتجعین و اگر می گفتیم که هست انجمن بر آینه میزد آن نوشته تا زمانه را  
 به ایپاسی من و شمار حضرت ام المؤمنین عاتقه صدیقه نشت که کافر و کهنکاه و مغرب شد  
 به سبب کفر و کناه و بهجت خود و بکا و از آنجا است حدیثی که ولایت میکند بر نفیر است  
 چه اگر سیت را در قبر او را که وسیع نباشد قفسین لغو کرد و فی شرح المصالح الا برقی قول  
 صلی الله علیه وسلم لقنوا موتا کم للذنب الاستجاب التلقین الموت و حیوان یقال عند  
 الخضره لا اله الا الله محمد رسول الله و لا اله الا الله موتا کم المتخضرون مجاز من باب یابون و یقینون  
 ان لا یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت و قول صلی الله علیه وسلم لقنوا موتا کم التلقین  
 بعد الموت مما لا یلزم علی حقیقه و یقال الشافعی و صحابه و التفسیر بموتکم تخمین المسکین و انظار  
 انه الغالب لانه صلی الله علیه وسلم لقن الباطل فاعلم تعلقن فاعلم الاکثرون المراد بموتکم فی  
 صلی الله علیه وسلم اقروا علی موتکم تسلمتم فصرن مجاز من باب یا یزل و یلزم المیزان  
 مراد علی حقیقه و قال الشافعی الاول یحل علی الخضر و علی لبیت یقرء عنده فی مینه و فی قد  
 و یل حکمته فی قریه کس ان احوال القیامه و یثبت مذکوره فیها فاعلمه ینذکره و یخشی ذکر  
 اشیخ سعدی بحسب حمزه الله علیه فی کتاب المسمی تخفیه الاخیر سندا ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 قال لعلی بن ابیطالب الله تعالی عنه اکثر من قره سور و یکس فان فی قوله بها غیبه و کما  
 ما قره ما یاتع الاشبع و الاطمان الاروسی و لا عار الا کسا و لا یترین الابر و لا یخسر  
 الا خفف علیه لا عارف الا امن و لا یسجون الا اخرج و لا شافر الا عین الا غیب فی  
 و لا طالب غایه الا و جد ایتسی فی شرح الما ذکره و یجوز التلقین بعد الذنوب استجاب ان  
 تذکره لیت قال تعالی و ذکر فان الذکر سی تنفع المؤمنین و یکون البعد فی هذه الحال احو  
 الی الذکر قال العلماء و لا یعارض التلقین قوله تعالی و ما انت سمع من فی القبر و قوله الله

و انما

و انما



لبك لا تسمع الموتى لانه صلى الله عليه وسلم نادى بالقلوب وسمعهم قال يا ائمة ما ائمة ما تسمع منهم لکنهم لا یفطنون  
 جواباً وقال فی المیت انه یسمع قرع نعالهم و اکثر بعض المالکین سماع الموتی ورد ذلك وقد  
 حافظ السخاوی جزءاً فی التلیقین نقل فیہ عن ائمة المذاهب الاربعہ استحبابه واطال فی  
 ذلك انتهى لأحدہ مرام ائمة تلیقین یعنی خواندن کلمہ طیب اعنی لا اله الا الله محمد رسول الله  
 وخواندن سورہ یس در حالت احتضار با اجتماع مستحب است واما تلیقین بعد از دفن  
 دون میت پس امام احمد بن حنبل امام مالک اکثر تلیقین را منع کردند و حضرت شافعی و بعضی حنفیہ و اندک صفویہ  
 و امام طہر الدین و قاضی محمد کرمانی بخیر نموده اند توضیح این ابہام آنکہ در شرح  
 سفر السعاده مرقوم است کہ در تلیقین میت بعد از دفن حدیثی آمده کہ نزد شافعیہ  
 است سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی ابن الجار و ابن عساکر و یحیی از ابی امامہ می آرد کہ  
 نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون مردی از برادران شما و دفن کردید او را  
 ریختید خاک بروی باید کہ بایستد مردی از شما نزد مردی و بگوید یا فلان بن فلان  
 مردی یعنی میت می شنود آن اولین جواب بنید بدست بگوید یا فلان بن فلان چون  
 این بار می شنود بر می شیند در قبر بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید  
 ارشاد کن مرا حجت کند خدای تعالی لیکن شامعی شنوید بگوید یا فلان یا کن  
 کہ بر آید تو بران از دنیا شہادۃ ان لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسولہ و انک شہید  
 کہ خدا پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون این  
 گفت میگوید و منکر و نیکر دست و دیگری را و میگوید پیر و نیکد از پیش این بنده چکار  
 داریم اکنون بابا و جدی حق سبحانہ تلیقین کرد و حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر  
 گفت یا رسول الله اگر امام ما بریت نمانیم بکہ نسبت کنیم فرمود نسبت کن بجو کہ مادر همه است



از پی در پیانه شرح بر این ستر این حدیث مذکور است و بر حسب احمد و ابو داود و ابن  
 از مفضل و ابن مبارک ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقروا سورة  
 یس علی موتا کم یعنی بخوانید سوره یس را بر مرد های خود طاهر گشت که مراد از یس  
 مختصر باشد و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سوره یس بعد  
 باشد در خانه یا بر سر قبر و بر رویت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی  
 علیه و سلم در خواندن سوره یس ده برکت حاصل میشود و اگر سنه را آسودگی و دست میزد  
 و تشنه را سیرابی عطا میشود و بر تنه را لباس و مرض را صحت و مختصر را تخفیف سکرت  
 و ترشده را هفت و مجبوس را رهایی و مشافرا و سکیری و بی زن را زن و بدست  
 آمدن جانور کرختیه و بر روایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که  
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم لا اله الا الله یعنی تلقین کنید مرد های  
 خود را بکلمه طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم نامین منی میباید و مراد از  
 تلقین اینجا ذکر این کلمه است و حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی  
 رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و در صورت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم موتا کم بمعنی  
 حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز یا قول الیه خواهد بود و بر روایت  
 ابن ماجه از عبد الله بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم لقنوا موتا کم لا اله الا الله حکیم الکریم سبحان الله رب العرش العظيم محمد  
 رب العالمین یا ایا رسول الله کیف الاحیاء قال احو و اوجه یعنی تلقین کنید بفرمایند  
 مرد های خود این کلمات گفتند صحابه ای پیغمبر چگونه است این اذکار مرزندگان را  
 اگر بیاوریم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهتر و نیکوتر چه ذکر سبحان



وَتَعَالَى زنده و مرموده را ششای قلب جلای روح هست و مختصار این جنات و معانی مورش  
ذوق و حیات جاودانی است و فی الارکان الاربعه لمولانا عبد العلی قدس سره  
و ما قبل ان التلقین لغولان المیت لا یسمع فهذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت  
یسمع بصوت النعال من الاحیاء و رسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادى الکفرة<sup>المبتلین</sup>  
فی قلبه بدر و قال انهم لیسیمعون لا یقدرون علی الجواب لما یحتمل من العذاب الشدید  
یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغویست زیرا که میت نمیشنود پس باطل است  
زیرا چه در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده تر می شنود به نسبت زنده  
به کوفتن بغال را و نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود و آواز داد و گفتار کرد  
شدند در چاه بدر و فرمود که ایشان میشنوند و قدرت ندارند بر جواب دادن چه که  
لاحق شده است ایشان را عذاب سخت و فی النبیایه شرح الهدایه و عند الشافعی یجب ان  
یلقن بعد الدفن فیقال یا عبد الله ایا الله اذکرا خرجت عین الدیانا من شهاده ان لا اله الا الله  
وان محمد رسول الله ان تجبه حتی والنار حتی و ساعده حتی آیته لاریب فیها وان سمعیت  
من فی القبر و رضیت بالله رباً و بالاسلام و بنا و محمد صلی الله علیه وسلم نبیاً و رسولاً  
و بالقرآن ایا ما و بالکعبة قبله و بالمومنین اخواناً لظاهر قوله علیه السلام لقنوه موتوا کم کذا  
شرح الوجیه فی فیه الفقهاء و الفتاوی الطهریه تجوز بعض المشایخ تلقین بعد الدفن فقول  
یا فلان بن فلان و یا فلانة بنت فلانة اذکر و ینک الذی کنت علیه الی آخره و فی بعض  
العقبی شیخیه شرح التوفاقیان و یلقن لشهادة اسی مکرر شهادتین متعانه لان الامام  
لا یقبل بدون الثانیة و قبل وقت تلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر و ینک الذی  
کنت علیه ضیت بالله رباً و بالاسلام و بنا و محمد صلی الله علیه وسلم نبیاً و بالقرآن ایا ما و



قبلاً آتی و فی جامع الرموز شرح مختصر الوعایه و یقین الشهادت و یوجب علی اخوانه و اصداغ  
 ان یقولوا عنده کلام الشهادت و لا یقولوا قل کیلاً یا لی عنکافی شرح السیاح و فی  
 الشهادت الکافی و المغتربات الی ان المراد من الشهادت شهادت ان لا اله الا الله و محمد و لا اله الا  
 الله و شهادت محمد عبده و رسولہ و انما خصل التلقین بالمختصر لان یلقین لیت لم یخبر عنده الا  
 الثالث و غیرهم من صاحبان طایفه فتوسی ایتہ یبلغ و بخار کما فی اجواب هرگز نال الامام  
 فی الثانیات مشروع لانه یعار و روحه و غفله و یفهم یلقین و قال صاحب الفیات فی  
 سمعت استاذی قاضی ان یحکی عن الامام طهیر الدین انه لقن بعض الایة و اورد  
 بتلقینہ فقلت بیه بخیر و فی اجواب انه لما سئل القاضی الکرامی عنہ قال بارادہ ان  
 حنا بن محمد و عند احد حسن و دروسی فی ذلک حدیثین آتی و در عشر و تجنیس نقل کرد  
 یلقین بعد از دفن جائز است نزد بعضی مشایخ خفیه از امام صنایع منقول است که  
 یلقین بعد از دفن موافق فریب امام عظیمین جائز است و هرگز یلقین منع کن  
 پس او نه بیه متعذر را اختیار کرده و در تمامی عالمگیری منقول است که تلقین  
 متعارف است بالاجماع و اما یلقین بعد از دفن پس موافق ظاهر روایت است  
 کذا فی العینی شرح الہدایہ و معراج الدرات و در تمامی مغتربات مصرح است که یلقین  
 و فتویٰ بعد از تمیز یلقین نزد موت یلقین بعد از دفن و در شرح اذکار و ذکر است  
 که یلقین میت از پنجست سبب شد و که یلقین یا و دانیدن و پند دادن میت است  
 حق قتال و ذکر فان الذکر یحق المؤمنین یعنی پند و تذکر و مرغیہ فرد و ذکر است  
 بریشک پند دادن و مراد برساند مؤمنان را و ظاهر است که میت حدان حالت متعالی  
 بعد از کبریا یمن صریح است بشنیدن میت کلام زنده و او متعجب نیست بکنند این قول را



اینک لایسم الموتی و فانت بسمع من فی القبور چه اگر آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندانند که کفار را  
 دشمنانند و ایشان را افرمودند که شما از ایشان یاده ترمی شنوید گن او شان  
 نمیدهند و بعضی مالکیه منکر شده اند سماع موتی را و دوست انکار شان و محافظت آن  
 کتابی در باب تلقین تألیف کرده و در آن کتاب از مجتهدین اربعه نقل کرده که تلقین بعد  
 از دفن مستحب است و بما القینا علیک یهرا ان التلقین بعد الدفن مباح و به بعضی خفیه و با  
 اثباتیه فکلهم جوزوه کما نص علیه شارح المصایح و اما الحفاظ السخاوی فقد نقل عن الایة  
 الاربعه ان التلقین بعد الدفن مستحب فاما توهمه بعض حمله عرش الفلستنه من ان المراد من الموتی  
 فی قوله علیه الصلوة و السلام لقنوا موتاکم بعد المشرق علی الموت علی سبیل البجاز المرسل  
 و به فتره ایته اهل السنة و الجماعة من الخفیه و اثباتیه و المالکیه و الحنبلیه و جمیعاً علیه فالاحتجاج  
 بذلک محدث علی سماع لمیت خلاف الاجماع انتهى ففرقة بلامرته و ان هذا لا ینکح  
 ذکر ذلک لبعض عبارات الکتب مقطوعه غیر تامه و هذا من سحیبه و غریزه فانه ذکر  
 العبارة الاولى من شرح المصایح و طرح العبارة الاخره و هی ان قوله صلی الله علیه و سلم  
 لقنوا موتاکم تحمل تلقین بعد الموت حمل اللفظ علی تحقیقه و به قال شافعی و صحابه و تبرک  
 العبارات الفقہیة الذاکه علی کون التلقین بعد الدفن مختار بعض الفقهاء الخفیه کثر بهم بعد  
 بلکه قدر مشترک در باب سماع میت بدرجه تواتر معنوی رسیده و لهذا تمام اهل سنت و جماعت  
 اعتقاد دارند سماع میت چنانکه از دلائل عقلیه و نقلیه سابقاً ذکر کردیم سماع اموات  
 پیوسته و الا ان در جرح و دفع تمسکات منکرین سماع موتی شروع میکنیم و استنباط  
 نفی سماع اموات از آیه کریمه فانک لایسمع الموتی و لایسمع الصم الدعاء و اولو اذین  
 یعنی پس بر آنیه نمی توانی شنوید مردگان و نمی توانی شنوید کران و اولو خواند



و تفسیر روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چرا که سباق بیارموصد و در او از  
 قول او تعالی است و متن ارسلنا ریحا فراوة مصفر الظلوا من بعد و میگفرون یعنی اگر درستم  
 کمون و بهلاک است چون و بود که ریج غلب است بر مرز و عات پس بنشینان  
 ز ر و تند و بعد از سبزی و بهلاکت نزدیک رسیده و چنانکه از دفعه نتوان گرفت البته  
 تنو پس از زروی زراع کافر باستی که کمال التجا بحق کرده اندی و از رحمت حق بگری  
 نشندی و ای محمد صلی الله علیه و سلم از کافران این طبع ندارد که فهم کنند سخنان را قبول  
 قبول نمایند بگذاری تفسیر یعنی در تفسیر بسیار در ذیل تفسیر قول تعالی بعد الذی یسرل الریاح  
 سبحان الله قول تعالی و متن ارسلنا ریحا فراوة مصفر الاية مذکور است و متن الاية  
 ما عیبه علی الکفار تفسیر میهم عدم تدبر بهم و سرعت زلزله بهم عدم تفکر بهم و سوار راهم  
 فان انظر السوی تفسیر ان یتوکلوا علی الله و یلتجئوا الیه بالاستغفار اذا جئهم من الغمر  
 و لم یاسدوا من رحمة ان یبادروا الی الشکر والاستدانة بالطاعة اذا اصابهم  
 برحمة لم یسقطوا بالاستشارة ان یتسبروا علی بلاية اذا ضربت و بهم بلا صفر و لم یفروا  
 فله تهمی و سباق بیار تخانیة آیه ازان اشد باوار و مراد از سیاق قول او تعالی است  
 و امانت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الامن توین با یا ما فهم مسلمون یعنی نمی  
 را و نمایند که در ولان از کفر اهل ایشان یعنی قادیانی بر آنکه توفیق ایمان و سب  
 نمی شود موعظ و نصاح قرآن مگر کسی که باور میزد و آیات مراتب انجاء الله بکنده  
 مراد از مراد امرانی تفسیر البیضادی ساهم عیار نقد بهم مقتصد و تحقیق من الابصار  
 علیه هم تهمی و فی تفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان تسمع الامن توین با یا ما  
 فلفظی یا محمد صلی الله علیه و سلم لیس ساهک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون یا ما تهمی



انا هم مسلمون لا نؤمن بالله الا على ما نؤمن به من الله تعالى بل من سلم وجه الله يعني سالما لله تعالى لا اله الا الله  
 لا اله الا الله قول اوله تعالى لا تشع الحق نذكره است بطريق مجاز اموات القلوب يعني مرده دلالت که  
 هم فران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق نیز مراد  
 باین آیت نازل شده است و در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را موعظه  
 را کرده است که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع  
 است باشد و مؤید اوست قول اوله تعالى ولا تكونوا كالذين قتلوا سمعنا وهم لا يسمعون چه  
 برین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و نفع و حصول موعظه است یعنی  
 بشنود مانند کاینکه گفتند شنیدیم ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که تورات  
 خوانند و زبان معرفت شدند و بران عمل نکردند کذا فی مستح الرحمن ترجمه القرآن و در  
 تفسیر حسینی مسطور است و مباحثید مانند آنرا که گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان  
 و حال آنکه ایشان نمی شنود شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شعر  
 مگو که می شنودم هر چقدر سعدی ۷۶ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی  
 و فی تفسیر البیضا و لا تكونوا كالذين قتلوا سمعنا كاللغة او المنافقين الذين اوعدوا سماعهم  
 لا يسمعون سماعا يتفقون به فكأنهم لا يسمعون راسا انتهى و کذا فی التفسیر الكبير والینا  
 و غیره ما من التفسير المعبرة و نیز تأییدی و در آن را قول اوله تعالى و قدس تنزیل من الرحمن  
 الرحیم کتاب فصلت آیات قرآنیها لعلهم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعض اکثرهم فهم لا یسمعون  
 یعنی این فرد فرستاده است از جانب خدا می بخشانده به هدایت نفوس عوام مهربان عا  
 قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیهایی می در حالتیکه قرآنی است حربی  
 قبیله میدهند و در حالیکه مرده دهند و پراسانده است پس روی گردان شدند اکثر مرد



پس ایشان نمی ستغزو بمع قبول یعنی نمی پذیرند بکذا فی التفسیر بحرینی و فی البیناوی  
 الترحیم عن قوبره و قبول فهم لایسمون سماع تامل و طایفه انتهی و فی کلمات فهم لایسمون  
 لایقبلون و لایطیعون من تکرار کلمات شغفت الی غلاں فلم یسمع قولی و قد سمعه و کمن لما لم یفعل  
 و لم یعمل بمقتضا و کما نه لم یسمعه و فی التفسیر الکبیر و عاشره که فهم معرضین عن القرآن لایسمون  
 و لایطیعون الیه انتهی باجماع جمیع مفسرین محققین اجماع دارند بر آنکه هر جا که در قرآن مجید و در  
 جمیع نفی سماع از کفار پیشه را ذکر شده مراد از آن نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود  
 از آن نفی ترات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق و عدم اطاعت  
 و عدم عمل بمقتضا نفوس قاطعه القصد در محاوره قرآن و چنین مقام اراده و نفی ترات  
 سماع از تبیل مجاز متعارف شده و نفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقه مجبور که در قرآن  
 مظهر آن مازع بعضی بل الهوان من ان القول بان المراد بالاسماع سماع قبولی مراد و  
 نقول بن الزیاده لا تخلوا بان یکون علی سبیل البیان او الزیاده علی نفس لایسمون  
 الاول لان الاسماع لفظ خاص و وضع لمعنی معلوم علی الانفراد و حکم ان مقادیر مخصوص قطبیا  
 و لا یتمیل البیان کنوز منیا فلا یجوز الا لحاق به و لا سبیل الثانی لان الزیاده شیخ غفر له  
 عند شافعی مع و علی کلام المذنبین لایصح هذا الاحاق اما علی قول شافعی فلا ینافی  
 البیان و اما علی قولنا فلا نه لا بد من شیخ اتوی منه و لا اقل من ان یکون شمله لا شیخ کذا  
 بما ینکم ثم کلام بعبارة مما لا ینفی ان بعض الیه فاس عدم قتال البیان و الزیاده و اما  
 یصح اجماعه علی اراده لمعنی تحقیق من نفی سماع و نحن انبیا من اجماع لمفسرین مع اراده  
 و کلام و حاشا ان نری لمعنی تحقیق ثم تحقیق البیان او الزیاده بل انما نفی التبیان  
 بما ینسب الی التفسیر کما التیقا علیک تفصیدا بالمراد علیه فانصف و لا تتبع الهوی

نکات  
محققین  
در کتب

مع  
المراد  
بسماع  
قبولی  
مراد و



حق سبحانه و تعالی جابجا در قرآن مجید کا فزان و مناقبان اصم و بکم فرموده پس اگر شخصی از آن  
 معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص الفهم بوده باشد بکذا فی الرسالة  
 الرشیدیة موسمی که در کریمیه صم و بکم و عی فهم لایرجعون و انشال آن بقرآن و  
 صم و بکم و عی موسمی مراد است فی التفسیر بحرینی ایشان کرانند از شنیدن حق یعنی قبول  
 سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در انفراب بیان باول مراد  
 ندارد پس گویا که سخن نمیکویند گویا که بیدارند بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز  
 نگردد از این صفتها و بر همین وجه محسوس شوند و بخشیم بویم القیمه علی وجههم عیما و بکاد  
 انهی دنی انوار التزیل لما ساء ما همهم عن الاصلاته الی الحق و ابوان یطوقونهم  
 و یبصر الایات با بصارهم جعلوا کما یفیت شاعرهم و نفقت قواهم کقولہ س عشر  
 صم اذا سمعوا خیر اذ کرت به و وان ذکرک لبسوی غندهم از نواد و کقولہ س عشر  
 صم عن الشی الذی لا یرید و سمع خلق الله صین اریه انهم فی افاد شد و فی حاشیه  
 ذلک التفسیر انه لما کان المعلوم من حالهم انهم کانوا یسمعون و یطوقون و یبصرون و اتبع حل  
 علی تحقیقہ فلم یبق الا تشبیه حالهم بشبهه بالعار و اعراضهم عما سمعهم من القرآن و یا یظهره  
 الرسول صلی الله علیه وسلم من الادله و الایات بمن هو اصم فی تحقیقہ فلا یسمع و اذا لم یسمع لم یکن  
 من یجوب فلذلک جعله بمنزله البکم فاذا لم یسمع بالادله و لم یبصر بطریق الرشید فهو بمنزله الا  
 انهم یخبران در کریمیه لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین الایه موتی تملکون  
 که کفار اند مجازا امر اذ الان برمان این دعوی یعنی مراد از موتی کفار اند بطریق مجاز  
 از تفاصیر معتبره باید شنیدن فی انوار التزیل و المراد التاویل للقضی تا صراحتا مله و الین  
 البصائر فی تفسیر قوله فانک لا تسمع الموتی و هم یسئلونهم لما ساء عن الحق شاعرهم انهی  
 جمیع معتبره بکلام الله و بکلام



یعنی دکنار مانند مردگان اند چو که بنده خود را از شنیدن حق و ایستادن برپشت  
انسانیت بهوای الموتی ندیده متعاضدیم باستماع و اتالی علمیم کما شهودا بکلمه فی قوله تعالی ولا  
تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی بین الایة بعد و فی المدکر فی تفسیر  
فانک لا تسمع الموتی ای موتی القلوب فلا تطیع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب ذکر

تفسیر قول او تعالی انک لا تسمع الموتی الایة افاده فرموده لما کافوا الایة عن الیسعین  
لا یمنعون شهودا بالموتی و بهم جبار صحاح انجوس انتهی یعنی هرگاه کافران فایده نمیکردند  
از ان خبری که میشنیدند و در التبیان داده شد بدردگان و حال آنکه کافران زین اند  
و عوس صحیح دارند و قد افاد الامام الرغب الاصبهان فی عبود المرفوت فی تفسیر قوله

انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین ای لا یفقهون لکونهم کالموتی  
فی افتقارهم بمسود علمهم القوه العاقله الی الی بحین الخفیه بالانسانیه انتهی و اما در بیان  
المستکملین فخر المله و الدین فی تفسیر الکبیر اثنانی انه تعالی امره صلی الله علیه و سلم بعد ظهور حجت  
رسالت باین توکل علی الله و لا تکیف الی اعداء الله و سیرج مشیه مهمات الرساله  
بنقلب ین قال توکل علی الله ثم علل ذلک بامرین اعداء توکل علی الله انک علی الحق المبین و  
فیه بیان ان الحق حقیق بنصره و الله و الله لا یخذلک و ما ینها قولک انک لا تسمع الموتی  
و اما حسن جعله سببا لامر بالتوکل لان الانسان ما دام بطبع فی احد شیان فان لا یو  
قلبه علی اظهار مخالفته فاذا قطع طوعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفته فان الله تعالی قطع  
محمد صلی الله علیه و سلم بان یؤمن بهم کالموتی و کالعدم و کالعمی فلا یفقهون و لا یسمعون و لا  
یبصرون و لا یلتفتون الی شی من الدلائل و هذا سبب بقوه قلبه صلی الله علیه و سلم علی  
اظهار الدین کما ینبغی لکن فی عالم التزیل لا امام البغوی ان الله لا یسمع من یشتاخص



وحيث مانت بسمع من في القبور يعني الكفار شبههم بالاموات في القبور حيث لا يجيبون  
وتمتحنين در كرمته ان الله يسمع من يشاء ومانت بسمع من في القبور ان انت الا انه يركه  
منكر ان سماع اموات بظاهر آيت تسك ميكير غممين معني مراد است يعني مراد من في القبور  
كفار اند بطريق مجاز در بصورت عدم سماع موتي از آية مذكوره بانبات نرسیده بلکه عدم  
سماع كافران ثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنم فی التفسیر  
یعنی بر آیه خدا می شنوند و فهم میکنند هرگز امیخا بدتوفیق و هدایت نبوتی تو شنوند  
کسی که در گور باشد ذکر من فی القبور تر شیخ تمثیل کفار نیستی تو مکر تر سنا شده و بر تو  
نهین ابلاغ و انذار است انتهی و فی تفسیر المدا رک ان الله يسمع من يشاء ومانت بسمع من  
القبور یعنی انه قد علم من يدخل فی الاسلام ممن لا يدخل فيه فيهدى من يشاء هدايته و انت  
فحنى عليك امرهم فلذلك شحص على اسلام قوم محمد ولكن شبه الكفار بالموتى حيث لا ينفون  
بسموعهم ان انت الا تدبر اى ما عليك الا ان تطلع وتذرفان كان المنذر من يسمع الا انه  
نفع وان كان من المصيرين فلا عليك انتهى و فی ر وابط الآيات من فی القبور یعنی الكفار شبههم  
بالاموات فی القبور لانهم لا يجيبون اذا دعوا فی تفسیر الرحمانی من فی القبور من موتى لا يجيب  
الظلمات و فی انوار التنزيل ان الله يسمع من يشاء هدايته فيوقع لهم آياته والاتعاظ بعلمه  
و مانت بسمع من فی القبور تر شیخ تمثیل المصيرين على الكفر بالاموات و مبالغه فی انشائه  
عنهم انتهی و در اینجا خدشه است جواب طلب تقریرش آنکه بر تقدیر تشبیه کفار بامواتی  
لازم می آید که در حق موتی که مشبه به اند عدم سماع بطریق اتم و اثبتی مستحق باشد زیرا که  
مقتضای تشبیه آن است که وجه شبه در شبهه اتم و زیاده تر باشد از شبهه و در اینجا  
مشتبه اند موتی تشبه به و وجه شبه عدم سمع است پس در صورتی از نص صریح عدم سمع

در اینجا  
خدشه است



بابت متحقق شد و نیز مؤید است آنچه در تشبیه بنیادی در ذیل تفسیر آیه کریمه انما یستوی  
 یسمعون الموعی سیم ایدتم الیه رجوع یعنی بجز این نیست که قبول نیکبند دعوت اسلام  
 انما که می شنوند و مردگان یعنی کافران بر اینگزایشان را خدا باز بسوی او گردانیده  
 مسطور است انما یحب الذین یسمعون سماع لغتهم و ما ل یقول الله تعالی و الحق السمع و هو شهود  
 کالموتی الذین لا یسمعون انتهى و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه  
 در علم میان مبین شد و که وجه تشبیه مشترک می باشد میان مشبه و مشبه به فی شرح التلخیص للعلاء  
 التفارانی وجه تشبیه هر المعنی الذی قصد تشبیه آن لطیفین بآل تشبیه المشبه به فی ذلک المعنی  
 تحقیقا او خمیلا و الا فرید و الاسد فی قولنا زید کالاسد بسترکان فی الوجود و احسب  
 بحیوانیه و غیر ذلک من المعانی مع ان شیتا منها ایس و بآل تشبیه قمارا المعنی الذی لازما  
 اختصاص بهما و قصد بیان شتر که هافیه و لهذا قال شیخ عبدالقاهر تشبیه الله لآله علی شتر که  
 شتین فی وصف هومن اوصاف شتی فی نفسه خاصه کاشیاقه فی الاسد و النور فی  
 آتش تشبیه به و مشبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است که شتر که است میان  
 زید که مشبه است و اسد که مشبه به است بخلاف افراس که وجه تشبیه می تواند شد زیرا که  
 وی مخصوص است باسد و در زیاده یافتن میشود و هرگاه این مقدمه میهند شد پس الآن باید  
 دانست که وجه تشبیه میان کفار و موتی عدم جاب است حق است که مشترک است میان تشبیه  
 کفار و مشبه به یعنی موتی و در مشبه به اقوی و اتم است چه کفار تا زمانیکه زنده اند احوال آجات  
 حق باقی است اما موتی که از او تکلیف جدا و جزاء انتقال کرده و جهلا اجات حق از ایشان  
 ممکن نیست و از عدم اجات حق تعبیر بعد جمیع احوال و آیات قرآنیه واقع شد و کما ذکرنا  
 تفصیلا من التفاسیر المعتبره مثل البیضا و الکشاف و محسنی تفصیل این احوال آنکه اگر از احوال

تفصیل  
 در بیان  
 تشبیه



سماع عدم اجابت حق اراده بکنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع باشد سماع است مراد باشد پس  
 که ممکن نیست که این معنی وجود شبهه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بخانه  
 سماع میان شبهه و شبهه بیشتر که نیست بلکه در شبهه یعنی کفار وقت حیات خدا که  
 وجود سماع بخانه سماع است متحقق و درین وقت اگر عدش نیز متحقق باشد جماع ضیق لازم  
 آید و آن ظاهر البطلان است بکذا فی الطریقه الوسطی و بما یقینا علیک اهدم هاس حمله  
 بعض محققین الا صیغه من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من القبور  
 ترشح لتمثیل المصیرین علی الکفر بالاموات مبانی فی افراطه عنهم انتمی قلت الترشح هو ذکر امایلا  
 المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لیس اسد شاکل اسلح مقصد انه لیس لطفاره و لم یقل  
 و ههنا شبهه الکفار بالموتی و ترشح بعدم السمع یعنی ذکر امایلا تم الموتی فثبت عدم سماعهم  
 بالنسب قطعاً ثم کلامه علی جمعه ذلك لما وعیت انفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة  
 الحق و هذا هو وجه شبهه بین المشبه به لا عدم سماع حقیقی بغایه ثابت من النص هو ذلك لعدم  
 لانه لعدم قطع فی الايض القطع عرق ما زعمه ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی  
 انما یتجیب الذین یرجعون اليه یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون سماع قنهم  
 و قابل لقوله تعالی و الی سماع و هو شریک و هو لا کالموتی الذین لا یرجعون فثبت انما یتجیب  
 فی عدم سماع الموتی تم بعنوانه و ذلك لان المراد من قوله لا یرجعون انهم لا یرجعون سماع  
 انهم و قابل و القرینة علیه ذکر ذلک السماع فی مصدر هذه العبارة و تنصيصه فی مواضع کما  
 نقلت من التفسیر سابقاً بالامایلا و فی الايض فوافقه ما فی التفسیر من انما یتجیب الذین  
 یتجیب انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون  
 انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون انما یتجیب الذین یرجعون

المراد بالمراد  
 معنی الازداد

المراد بالمراد  
 معنی الازداد

المراد بالمراد  
 معنی الازداد

المراد بالمراد  
 معنی الازداد



[illegible]



است و نظیر آیه مذکوره قول او تعالی است انک لا تهدي من اجبت ولكن الله يهدي من يشاء  
 هكذا في المراجعة شرح المشكوة بالجملة جازئت که او تعالی بملت قدرت موقی را در قبول متمی اجابت  
 بخشنده که حاصل شود بدان سمع و ادراک چنانچه قول قناده که در آخر حدیث بخاری مذکور است  
 بتران ذلالت مصریه دارد و در قول قناده تخفیف من تخفرت صلی الله علیه وسلم نیست که  
 بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخفیف باین اموات بلکه خدا می تعالی قادر است که آن  
 حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر نزد امانا فاده  
 ایشخ الاجل فی شمع المشکوة نه نفی سماع فی نفسه امتساک منکرین تمام شود و شنیدن  
 باینها یعنی بون باین فیما بین الاسماع و السماع کما لا یخفی علی من القی السمع و هو شهید و یا  
 ما من بعض مقتنی آثار الفلاسفة من ان لا یقاس بذاتکم اعنی قول تعالی انک لا تسمع الموعود  
 و قوله تعا و انت مسمع من فی القبور علی قول تعالی و ما ریت اذ ریت ولكن الله رعی و قوله  
 انک لا تهدي من اجبت و قوله تعالی انتم مریضون ام نحن الزاریعون لا یشک نیکب الا لایین  
 علی الثبوت فادعاه بالاثبت بالنظم لا عبارة و لا اشارت و لا دلالة و لا اقتضای باطل باجماع  
 اهل الاصول كما عرف فی موضعه و اما ما هو دال علی الثبوت فی هذه الآیات مذکور بعد من  
 الاستشمار و الاستفهام فالیقاس سجدت فی غیبتی عن غفلة عن نظم القرآن لان قول تعالی و  
 ما انت مسمع من فی القبر مصدر و هذه الآیه ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الثبوت  
 فی هذه الآیه انتم نعم ذککیر مریضون فی قول تعالی انک لا تسمع الموعود و لکن لما ثبت ان  
 الله یسمع من یشاء فما یحس عن کونه مذکور منی و ارادوا فافهم و لکن من انشاکین و ارادوا  
 ذککیر من ان الحیث فی سماع الایماء الموعود کما لهم لانی فلهذا تعالی و الله قادر علی سماع  
 انما دلت ایها غنا فقی و انما تحت النفی فاما لا تقدر علی سماع انما دلت و الله قادر علیه

یعنی از روی  
 انما دلت از روی

یعنی از روی  
 انما دلت از روی



ذمه علی سماع الایات و الله و در علیه فایه تعالی طای کل شیئی قدیر و خدا حی الامتعه علی ابدی  
 و ما فضل من الایام تم کلانه بعد از آن فایش من عدم الاطلاع علی حقیقه احوال فایه لیست  
 و کلانم فی ان الایام قدره و ماته علی انهم یسمعون المدنی کلانهم و لیسیم استقلال تام فی ذرا  
 الایام حتی یقی ذرا الایام و خلاصت النفی بل المقصود ان القادر القدیر یختار یسبح کلانم  
 المدنی و یبلغه الیهم و ذرا ما لم یثبت نفیه قطعا کما دیرت تفصیل آنما من عبارته شرح مشکو  
 فمحقق المدعی فاعلم و علم المرید یفقه و یس علی یزنی الایام المذكور فی قوله تعالی و لا یس  
 العلم المدعی لایه کما لا یخفی علی الفطن فماده ذکره و کتب البعض من ان اتصال قوله تعالی ان  
 لا یس المدنی بقوله تعالی و لا یس العلم المدعی اذا و لوا دیرین و جمیعها بالعلف و یزنی  
 انما یات الفاسده و یزنی ما یطالان الایام العلم المدعی لایه ابدانی مردود فایهم و تم  
 بقوله سلیم بنیة الیومین المارون الله تعالی فایه سماع من یسار و انت است قادر  
 بالایام عدم قدره علی سماع من فی القبور فالنفی هو القدره بحقیقه فایه امما الایام  
 حوله و لایکراه احد من سلیم بنیة تعالی فایه قدره است بشنوا یدن هرگز خواهد در  
 بنیة فایه حقیقی بشنوا یدن چنانکه قادر نیست بر سماع آن کما که در قبور هستند  
 در بخار مدنی قدرت حقیقی است و بنیة رایج سلمانای ناکار نمی کند و علاوه آنکه من فی اب  
 جسد باشد و روح من متعلق بالقبر است فی القبر و احدی جسد را که فی القبر است  
 نیکوید پس در یسوت عدم سماع جسد لازم آمد و اما روح چنانکه سمع و احد که در  
 خلق بدن میباشند همچنان علیک یاده ازان بعد موت پر دار و فی موضع اتزان لمولانا  
 عبد القادر المدعی قدس سرمان الله سمع من یسار اوله سننا هس حبکو چایا  
 و ما انت سمع من فی القبور و اور تو بنیة سنانی و الاقرین پیر و کوان انت الاقرین



توین ہی کمرور کی خبر پہنچانی والا ف اور فرمایا تو تین سنا تا قبرین پڑو ونگو اور حضرت  
 کہ مردوں سے سلام علیک کرو وہ سنتی ہیں اور بہت جگہ ہر دسی کو خطاب کیا ہی اس کے  
 حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبرین پڑائی و پڑوہ نہیں سن سکتا ہی انتہی و  
 نیز ازنا سبق واضح شدہ کہ مقصود و آیت مذکورہ تشبیہ کفار است بموتی در عدم اجابت  
 حق والا کفار سماع دہشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکرند  
 پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال و اتران و ندادن جواب بطوریکہ مفہوم احیاء  
 و توضیح ہی مقام اتقا مذکور شد فقیر و تدبر و پیچہ منکران سماع اموات بحديث ام المومنین  
 عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا متکسک شدہ از حدیث منکرہ سمع خراشی میکنند باین  
 تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا انکار فرمود کہ سماع موتی را و متکسک نمود و قبول و تعالیٰ  
 انک لا تسمع الموتی و سلم نہاشت حدیثی را کہ در حق قلمی بدر وارد شدہ و از ان ضابطہ  
 ثبوت سماع اموات می شود چنانکہ تفصیلش در مابقی لایح شدہ بلکہ زوکر آن حدیث را  
 باین طریق کہ وہم شد بن عمر فرمود عنہ را کہ سمع را بجائی علم گفت و رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 وسلم لیسعون نفرمودہ بلکہ لیسعون ارشاد کرد عن ہشام بن عروہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیسعون الا ان ما کنت اقول لہم حق و قد  
 قال اللہ تعالیٰ انک لا تسمع الموتی پس اولاً شدہ روح حدیث مانند فتح الباری و

کرامتی و مطلقانی مراجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا چہ معانی  
 کردہ اند تفصیل مقام آنکہ علما محققین از حدیث ام المومنین رضی اللہ تعالیٰ عنہا بچند وجہ  
 داده اند اول آنکہ حضرت ام المومنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما انتم باسمع لما تاول  
 منہم کہ ہر یک حضرت عمر رضی اللہ عنہ بعد از ابن عمر و ابوطالب و انس بن مالک و ابن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل  
 مقام  
 جواب اول



ثبت شده و انکار می نپذیرد و اندک بلکه حضرت صدیق علیه السلام تعالی عنها انکار کرد و در این را  
که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در  
غرض اصلی صاحبها الصلوة و الثنا بر حاکم سماع آیات و مواظبت مذکور شده مراد از آن نفس  
میت باشد بلکه مراد از آن ثمرات سماع و تعمیل مضامین است و شد این دعوی سابقا گفته  
معتبره دیگر کردیم و خلاصه شش نیست که در کلام آتشی سماع آیات و مواظبت که در حق  
حصر کرده و نفی آنها که مدتی کنار شهرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده  
مراد از آن سماع فیض و انبیا آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله  
علیه وسلم ما اتمم با سماع حدیث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کنار در عالم  
بصفت ایمان مصنف شود و در معصودت تعارضین او با کرمه ایک لا تتبع المعنی و اما  
بسمیع من فی القبر محقق شود و لهذا حضرت صدیق علیه السلام عنها که مجمع فهم و ذکا بود و در  
غواصی علوم غریبی میفرموده و معصود حدیث مذکور را این طرز ارشاد کرده و مذکور  
از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از آن علم است و همین تقریر در ذخیره جاری در  
قول حضرت صدیق علیه السلام عن تعریج است قاتلنا قال النبی صلی الله علیه و سلم انهم  
لیعلمون ای را من قوله ما اتمم با سماع منهم العلم و سماع نفسه لا سماع النبی تررب علیه السلام  
پس تشکیک بنکیرین منقطع کرد و در حجت خفین مشکلم شده که فی بعض الرسائل دوم آنکه  
عزیه علیه السلام حدیث مذکور را از امام المؤمنین حضرت عثمان روایت کرده و معتدل است که  
مراد حضرت عائشه علیه السلام عنها از آنکه کرمه ایک لا تتبع المعنی نیست که مراد بعد از آن  
ایشان در دوزخ سماع نخواهند کرد یعنی مقصود حضرت عائشه علیه السلام عنها این است که حق تعالی  
نفی سماع کنار میکند و تشکیک داخل خواهند شد و در دوزخ و معبود است قول فی تعالی

و یجوز



انما و هم فيها لا يسمعون يعني كفار و در و زخ كلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شکر و  
 در و زخ خواهند کرد و یا به سبب عذاب كلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقت شماع در  
 سوزخ خواهند داشت و باین تقدیر تاویل انکار حضرت ام المومنین حضرت زهرا علیها السلام  
 ادبایت قرآنی مخالف كلام صحابه و علما محققین نیست و این جواب مجروح و مقذوح  
 است چه که قول ام المومنین علیها السلام که ابن عمر ع رضی الله عنه را و هم شده که بجای معلوم  
 لیسعون ذکر کرده باشد ابا دار و از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی المستدرک  
 فی شرح قول البخاری لیسول جین بنو و اما عده هم من النار القائل به و عده یزیدان بین  
 برادر عاتشه ع رضی الله عنه و اشار الی ان اطلاق النبی فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی مقید بام  
 فی النار و علی هذا الامعارضه من انکار عاتشه ع رضی الله عنه و اثبات ابن عمر ع رضی الله عنه کما تقدم  
 توضیح فی جهنم لکن الروایة التي بعدین تدل علی ان عاتشه ع رضی الله عنه کاتب تنکر و ک  
 مطلقا القول بان احادیث انما یروى بلفظ انهم لیسعون و ان ابن عمر ع رضی الله عنه و هم لیسعون  
 فی الطريقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند  
 مقبول است و انکار حضرت ام المومنین علیها السلام با حجتها و خود مقابل اکابر صحابه با وجود  
 عدم حضورشان در غزوة بدر غیر معتبر و از امانت علیه الامام النعمانی فی شریح  
 صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیسع بکبار اهل عاتشه کریمه انک لا تسمع الموتی  
 و ما انت مسمع من فی القبر را قول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما انتم با یسمع من حدیث هر که  
 تارضی ندارد چنانچه تفصیلاتش در ما سبق مذکور شد قال ابن حجر فی المستدرک  
 شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر و قالوا ما و قالوا معنی الکرمه الام  
 سما عاتشه هم و لا تسمعهم الا ان یشاء الله تعالی غرض و قال العلامة القسطلانی

جواب سوم

قاضی العالی  
 جعفر  
 قاضی العالی



اللہ نے قال سمعیل کن عند عاتشہ نظر شدہ عنہا من الغم الذکار وکثرة الروایۃ ولفظ حس  
 غوامض العلم لا فرید علیہ لکن لا سبیل فی رد روایۃ النفعہ الا بنقص مثله يدل علی النسخ  
 او تخصیصہ او استحبابہ تکلیف وجمع بین الذی انکرہ وخبثہ غیر نامکن لان قوله تعالیٰ انک  
 لا تسمع الموتی لا ینافی قوله صلی اللہ علیہ وسلم انهم الآن لیسیمون لان الاسماع هو اطلاق  
 من المسموع فی اذن سامع فالتعالیٰ هو الذی سمعہم بان الیغیر معونی صلی اللہ علیہ  
 وسلم ذلک واما جوابہا بانه انما قال انهم الآن لیسیمون فکانت سمعت ذلک فلا ینافی فی  
 لیسیمون بل یؤیدہا قال سمعیل ما محصلہ انہ اذا جازان یموتون فی کلک بحالہ علیہ  
 جازان یموتون واسمعیل وذلک الاماذا ان روحہم اوقظنا ان الروح یبدا الی احیاء  
 بعضہم عند سوال وھو قول اکثر اہل ہستہ واما اذا ان قلبہ او الروح علی فریب  
 من قبول توجہ السؤال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد لک بعضہ انتہی یعنی گفت  
 سمعیل کہ بود نزد عاتشہ نظر شدہ عنہا از غم و ذکا و کثرت روایت و غوص و غوا  
 علوم و تجربہ زیادہ بران متصور نباشد لکن نیست را ہی بسوی رد کردن روایت ثبوتہ  
 مکرر نفس کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحباب آن پس چگونہ و  
 حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ بخار کردہ است اورا عاتشہ بقتلہ عنہا ثابت کردہ است  
 اورا ہوا می او مکن است چه آیہ کریمہ انک لا تسمع الموتی بامقولہ طیبہ حضرت صلی اللہ  
 علیہ السلام انہم الآن لیسیمون منافاتی ندارد و نیز کہ اسماع جباریت است اورا رسالت  
 او از جانب شہداء اند و در کتب سابع پس حق سبحانہ و تعالیٰ تشہید کفار  
 باین طور کہ رسانید او شان را آواز پیغمبر صلی اللہ علیہ السلام و پیغمبر حضرت  
 ام المومنین عاتشہ بقتلہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند کہ رحمتی صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ انہم



الآن لعلون پس اگر حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عن<sup>ها</sup> این کلمات طبیقات را از زبان چنین  
جناب سالت بآب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس باقول حضرت یسعیون که برآید  
اکابر صحابه ثابت شده تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کنار  
دوران حالت صفت علم و سمع برود و محمل باشد و جواب چهارم در متن باین عبارت

مذکور شده و ثانیاً چون عبارت بیضاوی روح بقی بعد الموت در آیه و علیه جمهور

الصحابة نفس صریح است در اثبات سماع اموات پس نکاو یکد و فردا در حجاب قابل اخذ و

نباشد یا نمی چنی که ابن عباس عا<sup>ل</sup>یه الله عن<sup>ها</sup> تجویر متعه و فضل فی الصرف و غیر آن نمود پس

اگر کسی بقول شان عمل نماید انصاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت و این

انکار حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله تعالی عنها قصه معراج جسمی را وحمل کردن آن بر عالمه مقام

معتبر استند چه لفظ منقطع و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکه مختار

بعضی علما آنست که ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عن<sup>ها</sup> از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی الموضع

الدینیه فی المغاری لابن سحاق بر رویه یونس بن کثیر بسناد جدید عن عائش<sup>ه</sup> بن<sup>ه</sup> عمر

عنها مثل حدیث ابی طلحه و بنه ما انتم باسمع لما اقول منهم و آخرجه الامام احمد بسناد

حسن فکان محفوظاً و کما انها رجعت عن الانکار لما ثبت عندنا فی روایه ابو لایسحاق

گویند ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عن<sup>ها</sup> و مؤید است بعضی معاطات حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عن<sup>ها</sup>

عنها باقوات که قضایشان در متن مذکور میشود و باقوات و کتب احادیث معاینه باید کرد

حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عن<sup>ها</sup> باقوات چه معامله میدهند حالانکه حدیث ازین

باب باید شنید و مشکو<sup>ط</sup> تشریف از حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله تعالی عنها مروی است

کنت اذ غل<sup>ی</sup>ت الذی فی<sup>ه</sup> رسول الله صلی الله علیه و سلم و فی دفع ثوبی و اقول انما

جواب

جواب



بهر زوجی و بانی فساد من مضمون نماد و غلطه الا و انما مشهوره و عیانی حیاتی من عمره و او احمد  
 یعنی فرموده است که عیال که داخل عیش و سرور و لذت و در آن رستگاری خدا علی علیه  
 سلم مدفون شده در جاییکه پس باری خود را می کشد ششم می کشد که این توبه برین و پدری  
 هستند پس هرگاه که مدفون شد عمره علی علیه السلام با او شای پس بخداست که کند که داخل شد  
 اینجا کرد و جاییکه باری خود را بر خود می کشد ششم باری خود را از عمره ازین حدیث صاف واضح می  
 کند و ام المؤمنین حضرت عائشه اموات را ستود و او را که و رویت که مدار است بر این است  
 محل و تحقیق است و اما التاویلات الرکیکه التي اوردوا المنكرون في هذا المقام فما لا ينبغي  
 ان تذكر في هذه الرسالة فانه ليس ذكرها الا التطويل و الالهاب كما لا ينبغي على اولي الامر  
 و بجهاد محمد بن در شرح این حدیث نوشته اند از کی باید بشنید و مضمون معیت را  
 باید بداند قال الشيخ الاجل المحقق الدلموی رحمه الله فی ترجمه مشکوٰۃ درین حدیث  
 وضع است بر حیات میت و علم و مع نیز واجب است احترام میت بر زیارت کنند و مع  
 حضور صاحبان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات یافت  
 بود و انتهی و قال السید شرح مشکوٰۃ و فی هذا الحديث دلیل من علی ذکر من از حیث  
 اهل القبر و تنزیل کلهم منزله بهم علیه فی جوارهم من مراعات الادب مهم قدر مراتبهم و قال  
 الطیبی فی شرح هذا الحديث و ينبغي للزار ان يدفن من القبر قد ايدى لوفن صاحبها فی  
 لوراه اداره و در منظر هر حق ترجمه میکند که شریف مطهر است پس حدیث  
 دلیل می آید بر که لحاظ میت کا کبری وقت زیارت کی باشد چنانچه ادب کی است  
 حیات او کی من ابی الدینانی سلیم بن عقیل می روایت کی می کند که کوزه ای  
 مفری پیر او سن حال من که آن کوزه در کباب شب نگار و آهالی بس که با گویان علی



که او ترک شکیب کرد و کما سبحان الله قسم می آید که من چیا کرتا ہوں مردن سی جیسی کہ

کرتا ہوں زندون سی ششم آنکہ تحقیق دہلوی رح در ترجمہ شکوہ شریف باین طور جواب افادہ

فرمود کہ در اینجا سخن دیگر بہت کہ فرضاً اگر از ثبوت سماع منزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجا سہ

می باشد و سماع بخبرانی بدن خراب شدہ بگویم از نفسی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح

و ادباتی است پس علم بصبر است و سموعات حاصل باشد نہ بروہ بصبار چنانکہ بعضی متکلمین سماع

و بصیرت تعالی را بعلم بمسموعات و مبصرات یا دلیل کردہ اند و تحقیق وارد شدہ اخبار و آثار در علم

موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب است

زیرا کہ ویرن روز علم میت اتم و اکمل میباشد و حوالہ از آثران بر ایشان کشف و ظہور می شود

و تشریک نیست در حصول علم مرعوی را در برزخ و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخر

چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد حدیث پس ممکن است علم باحوال دنیا و اہل دنیا

چست دلیل بر ذوال این علم و نیسان با وجود بقا روح و آمدہ است کہ کافران زندہ می گردند

بڑی سود بدینا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوالی منکر دیگر جواب بخیر و بد و رحمت یا بد از خود

می گوید ای کاش کشتی شد کہ خبر کند بآہل من کہ در رحم و خوشم و با بجلد کتاب و سنت مملو و

مشہور اند باخبار و آثار کہ دلالت میکند بر وجود علم ہر موتی را بدینا و اہل آن پس منکر

نشد و آن را کہ حایل باخبار و طبیبی منکر دین انتہی و باید داشت کہ منکران سماع اموات بخند

ایات و احادیث خود و آیات فہمیہ استدلال میکنند و بر دعوی خود ہر آن وقت می پندارند

اما آیات فہمہا قولہ تعالی و ہو الذی تیز منکم باللیل الایہ افادہ فخر الملتہ الدین فی القیامہ

الذی انہ تعالیٰ من متدی فی نفوسکم التی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ عند متدی فی الار

مین تہا و التی لم تموت فی نہا ہما و شدہ جل جلالہ یغیب الارواح عن النصرف بالانوم کما یغیبھا

تفسیر

احوال زیارت  
بر ایشان کشف و ظہور می شود

باید داشت

الایہ الاولی



بالموت انتهى وفي انوار التنزيل في تفسيره ويراقبك استيعاب الموت لما بينهما من اشتراك  
 في زوال الاحساس والتمييز فان صلة قبض انتهى بها انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس  
 حين موتها الآية في افوار التنزيل اي قبض الارواح عن الابدان بان تقطع عنها  
 وقصر فيها ما طاهر او باطنها وذلك عند الموت او طاهر فقط وهو في النوم وما ذكر  
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحا بينهما مثل شعاع الشمس التي  
 بها الفعل والتمييز والروح التي بها النفس والحياة فيتوفى فان عند الموت يترك النفس وحده  
 عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من ما بين الآيتين وتفسيرهما وما قال ابن عباس  
 رضي الله عنهما ان الروح تتوفى عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تقصر للموتى ولا تلم  
 لتوفى الانفس التي بها يتعلق العقل والتمييز ولما كان توفى النفس وحدها مع بقائه الروح فانما  
 عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في المنام ما دام هو قائم فطاعتك عند توفى النفس والروح  
 معا يذكر كما ذكره بعض حلقه عرش الفؤاد فطاعة جنود الوهم يعني ان الرجل يست قول او تعالى  
 هو الذي يتوفى بالليل ويعلم ما جهر خفيه انتهى فمقتضى ما قبل يسمى ثم المير جبرك ثم مقتضى  
 ما كنتم تعلمون يعني واوصت ان قبض روحه كما يكتسب يعني وقت نوم ومبدا ما يجبه  
 كب كرايد برود باز برمي الكيز و شمارا در روز با انجام رسانيده ميشود، ميخايد معين  
 بسوي او باز گشت شماست باز خبر و در شمار آنچه ميگوييد كه اني استج الرحمن فبر الوار  
 و ليس المكلفين و تفسير كبر افاده فرموده كه حق سبحانه وتعالى در خواب ارواح را شمع ميگذاهد  
 و از انصافات باز ميدارد و همچنانكه در حالت مرگ قبض ميگذاهد آنها را و باز ميدارد و از قبض  
 و در تفسير برخيها و سي مرتوم است كه خواب مرگ شتر كه اندر زوال او را كه واقعا ميگذاهد  
 است قول او تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها التي لم تمت في منامها يعني تلك التي

بالحس

بالحس



بعضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل سمری ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون یعنی خدایا  
قبض از روح میکند نزدیک موت آن دآن روح که مرده است قبض آن میکند نزدیک  
خواب آن پس نگاه میدار دآن را که حکم موت کرده است بروی و میکند دآن و دیگر را  
تا وقتی بمین بر آید و غنیمت نشانه است برای قومی که تا مل میکنند و در تفسیر موضح لغز  
مستور است غنیمتین که تپاچی چنانچه ایشان را آخر کما معلوم بود اندین بهی جان کتبی است  
جیسی موت مین اگر غنیمتین کپیج کر ره گئی دهی موت هی مگر یه جان ده هی جکوش  
او را یک جان جس دم چلتا هی او بنضین او چلتی مین او کلهانا همضم موها هی و ده در سه  
هی و ده موت سی پهلای بهی کتبی تپاچی و در تفسیر مضایوسی مرقوم است که حق سبحانه و تعالی  
از روح را قبض میکند از بدنهای بنظر که متقطع میشود و تصرف ظاهر سی و باطنی  
مار و اج از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف میشود و تصرف و تعلق  
ظاهری و باقی میماند تصرف و تعلق باطنی با جمله از هر دو آیه کریمه و از تفاسیر معتبره لایح  
که از روح را بعد از مرگ هیچگونه تعلقی و تصرفی ببدان باقی نمیماند و موتی را تصرف و تفسیر و تعلق  
چهل نیست و اما بحجوب عن بن الامام الرکیکه فخلی غایه الانجلاء فان المراد من قبض  
الارواح عن التصرف بالموت کما نض علیه ترسیل لمکلیمن ان التصرفات المخصوصه المتعلقة  
بالبیادین کاسته الضروریة تنقطع عن الارواح عند الموت ولا شایعة فی هذا الارواح  
اصلا و کذا المراد من روال الاحساس التیمی عن الارواح بالموت هو روال الاساس  
و التمییز عن الحسین بالمشاعظاهرة کانت او باطنه کالسمع با سامته و الرویه بالباصرة  
و تخیل بالتخیله و لا مرتبه فی تقدارها عند الموت و هذا هو المراد بالقطع التعلق و التصرف  
الظاهر و الباطن عن الارواح فی حاله الموت اما قریع سمعک انه لو کان المراد

مرد  
اردو

مرد  
اردو



هو الاقطاع الاثم بحيث لا يكون الارواح نحو من التصرف وعلق في التفسير بالامان لان  
 التفسير والتعذيب في التفسير التي يستساعها سائبا بالآيات والاعاديث واجمع على  
 وجماعة كثرهم استدلوا على ان هؤلاء النجول نفوا على خلاف ما قومه ذلك بعض ما سمع  
 لما غنى عليك لا تكن من اهل الغيب العظم والكلم والعلم فاعلم انه اذا فسر الملة والدين فسر  
 في التفسير الكبير من ان القادر الحكيم وبر تعلق جبر النفس بالبدن على ثلثة اوجه احدها  
 ان يقع نفوس النفس على جميع افراد البدن ظاهرة وباطنية وذلك هو الحقيقة وثانيها ان  
 يرتفع نفوس النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم وثالثها ان يقع نفوس النفس على  
 باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه ونفوسه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت  
 ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يورث النفس  
 ثم يميز كل واحد منهما عن الآخر بخلاف معنى مثل هذا التفسير المحجب لا يمكن صدوره  
 الا من القادر الحكيم ثم بعنوانه وفي شرح الفقه الاكبر لمولانا على القاري روح الله  
 تعلقاته منها تعلقها بحال النوم فبها تعلق من وجه وفارقة من وجه ومنها تعلقها به في  
 فانيها وان فارقة وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كلها بحيث لا يبقى لها اليه القابلية  
 فانه وردوا اليه وقت سلامه عليه انتهى وقال صاحب المدارك العالي في  
 المدارك عن سعيد بن جيران ارواح الاجياء وارواح الاموات تلتقي في الميادين  
 فتعارف منها ما شابه ان يتعارف فيمك التي تضي عليها الموت ويرسل الاقربى الى اباد  
 الى انفسها مدوة حيوتها وروى ان ارواح المؤمنين تخرج عند النوم في السائر فمن كان منهم  
 طاهرا اذن له في السجود من لم يكن منهم طاهرا لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصدوق في  
 الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن خالف منه القائلين

في القادر الحكيم  
 تعلق النفس  
 على ثلثة اوجه

روح البدن  
 تعلقاته

روى

شرح



و لیکن آنکه تعالیٰ کل نفس را آتیه الموت و الذائق لا بد آن می باشد بعد المذوق و ما تقدم فی هذا  
 من الامایات و الا حادیث فی بقایها و تصرفها و تغییرها و تغییرها الی غیر ذلک ال علیه استی  
 قابل لا یعمل فان مناسبتة التالی اکثر من ان محیطها نطاق البیان كما لا یخفی علی من له  
 ادنی مسکة و عرفان من غیر من مقام آنکه جواب از او بام زکیکه منکرین نیک ظاهرست چرا که در  
 انقطاع تعلقی ارواح از ابدان و باز ماندن اینها از تصرف که باینها می داشتند نیست که  
 تعلقات و تصرفات مخصوصه که ارواح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند  
 تغذیه و تنبیه و تحریک و تبذیر و اکل و شرب و در اینها وقت مرکبها منقطع شدند از  
 از این باقی مانده و همچنان مراد از زوال حس است که حس را که در ظاهر و باطن متعلق بود به  
 آنها که تمام مرکب و زوال آوردند و نشانی از آنها مانده و عاقلی و انقطاع تعلقات  
 مخصوصه بدینه وقت موت انکار می و ترا می کند و کسی نیست در آنکه از انقطاع تعلقات  
 مذکوره لازم نمی آید که چگونه ارواح را تعلقی با ابدان سوا می تعلقات منقطع مانند شعاع  
 و شناختن از اثران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی ماند تا توهم منکران با آنجا  
 رسد و الا انکار غلب قبر و تنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا مذکور شده  
 و مؤید اوست این بام فخر الدین رازی رح در نفس برگیر افاده فرموده که نفس را با بدن  
 سه تعلقی حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن  
 شود و این که قوت در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای  
 باعتبار ظاهر باقی بماند مانند نفس حرکت بنفس در نهضام طعام و روشنی اواز زبان  
 بدن از قلمای پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر  
 باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرکب حصول می

نفس را با بدن  
 سه تعلقی حاصل  
 می شود



انجاد و در شرح نقد بگوید که هر چه روح را از بدن در عالم برزخ مفارقتی و تنگنا  
 کن جزو نام حاصل شده بلکه از جمله تعلق معنوی و خصوصیت مطنی باین باقی است و در  
 جاست که وقت زیارت از ائمه و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن متوج  
 میشود و سلام و کلام اجامی شود و فی التفسیر الغریزی منسوب به بطلان مزاج همه بر بدن  
 واقع شده است نه بر روح آدمی روح را برای تالم و تمذ و حسانی و اعمال خود پس تعلق  
 بدن خودش باین بدن و یکمرتالی و از این تعلق تدبیر و تصرف و تعدیه و تمیید میدهد  
 و این فی ذلک التفسیر چون آدمی می میرد روح او از بدن جدا میشود و پس موت یعنی عدم  
 حس و حرکت جسد را بجدائی روح از بدن و روح را اصلاً تغییر نمی شود و چنانچه در اصل  
 قوی بود حالاً هم هست و شعوری و ادراکی و دشت حالاً هم دارد و بلکه صاف تر و روشن  
 است و نه با توکل و کمالی و علی قرینه الآیه قال بعض مقتنی کما انما سئمت عن نشتهم  
 بعد الموت ثم سئل عما جرى عليه في حاله كجوده كما قال الله تعالى و كما لدني مر على قرنه  
 ما وية على عرشها ال قول تعالى ان الله على كل شئ قدير فلو كان سمعاً بصيراً بعد الموت كما كان  
 في الجوده كان عالماً بده بعه و لم يكن غافلاً عما جرى عليه على حازه و لما جمل انه كم مره  
 اشمس عليه و غيب و لم يقل بعد الموت قال البكر فحين ان المر بعد الموت لا يدرك شيئاً  
 الامور الدنيوية و كفى بالآية حجة على من توهم كونه سمعاً بصيراً و لا ادري ما علمهم على نوح  
 يرغمون به بعيد عن العقل جدا و مخالف للنقل و لا يفكرون في انفسهم ان هذا هو الذي  
 آلات لا ادرك الامور الدنيوية سلبت بعد الموت فكيف سمعون و يبصرون بغير ما انتهى بكلام  
 المركبة لا يخفى على من جلت سيرته على الانصاف و تجنب عبرة القويمة عن الاعتناء  
 ان الادراكات المختصة بالاجسام و متعلق را با بعد الموت و لا غرو في ان العلم المتعلق بتلك

این سخن  
 بسوی بدن  
 متوجه است

این سخن  
 از کلام  
 الهی است

این سخن  
 از کلام  
 الهی است



للملوح الشمس غروبها وطلعها عظام محار وخط الطعام وشراب من التغير وتغير من الموت  
 لما قيل في تلك الأحكام التي لا كلام فيها ومن ثم صرح بربس المتكلمين في تفسيره  
 بأن الميت بعد أن ضاحيا لا يعلم مدة مؤنته طويته كانت أو قصيرة ويفضده أن قلبه  
 صلى الله عليه وآله وسلم كان مستيقظا منتشرا وادنا وأما معرض كيقية النوم كرمية ومن  
 عدم من خصاقتهم ان يهوبه صلى الله عليه وآله وسلم لا يقص الوضوء ومعذرات جلت في فجر  
 صلى الله عليه وآله وسلم ليلة القدر في وسر فيه ان ادراك طلوع الشمس غروبها انما  
 يخص عين الراس ولا يشعر ذلك بالقلب فريدة المرام ان للارواح تعلقا  
 فاصا معنويا بالابدان ولها ادراك وشعور وسمع مغاير لما كان لها في حيوت الدنيا  
 ولا يفارق لها في هذه الامور الى الآلات الجسدية التي تسلب جالته الموت فالاموات  
 يعرفون الزايرين ويسمعون كلام الاحياء وسلامهم وتحيون كما يرضى القضاة من  
 ومن لم يجعل الله له نورا فماله من نور ونحن نساعدكم في كون الآلات الجسدية  
 عن الاموات ولا نقول ان الموتي يسمعون ويدرون بهذه الآلات حتى يتم قوله ولا  
 يا جملهم انهم لا يقصدوا ذكرنا انفا فاضف على انما نقول الفرض من هذه الامامة والاحياء  
 هو الامتحان والابتلاء فالذي مر على قرة حصل له لانه الاستدراك ما نه حتى غنا عن  
 يشعار الامور حادثه عند موته فقدم الاطلاع لبعض الاموات على بعض الجوارات بانصافا  
 احكمه الازلية لا يختص سلب جميع انحاء الشعور والادراك عن الاموات كلهم كما هو  
 فزعم البعض هذا اختصار لغني انما يحل به قول او تعالى وتقدس او الذي مر على قرة  
 في رواية على غروبها قال اني يحيى بن الله بعد موتها فامامة الله فامامة عام ثم بعثه قال  
 لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت فامامة عام فانظر الى طعامك وشرابك

والمراد

فالاوقات  
 يعرفون الزايرين

المراد



۱۳۲  
لم یستند وانظر الى حمارك ولتفكر آية الناس انظر الى العظام كمن يشتر ثيابا ثم يلبسها  
فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شئ قدير يعني يابن يدري شخصي انك كذا تشتر ثيابا  
يدشاد و بود و برقیف ای خود بر سر کمر کویان استخسار غریب و گفت چگونه زنده گذارین را  
زنده بعد از این پس مرده کرد و او را خدا تعالی صد سال بعد از آن زنده کرد و او را  
گفت چه قدر دزدک کردی گفت دزدک کردم یکروز یا پاره از روزی گفت بلکه  
کردی صد سال پس بپن بسوی طعام خود و آشامیدی خود که متغیر نشد و در پن  
بسوی دراز کوش خود میخوابیدیم که گردانیم ترا نشانه برای مردمان و بین بسوی خواب  
چگونه جنبش میدهم ترا بعد از آن می پوشانیم بر آن گوشت را پس چون واضح شد  
این حال گفت یقین میدانم که خدا بر هر چیز تواناست بگذانی فتح الرحمن بر حرمه  
و در تغیر چنینی مسطور است که گذرنده بر دیه غراب غریب بود علیه السلام که تو را حفظ  
رشت و از اکابر جبار بود و بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر کردند و با  
آورد و حتی سجانه او را از قید کفار خلاصی از زانی فرمود و غریب توجه به بیت المقدس  
نمود و موضعی بس ویران دید و درختان آنجا میسود و او بود و قدری انجیر بچید و بقلعه  
انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفت و انجیری خند بخورد و انگور را از انجیر  
پاره یا شاید و بقیه در خنک ریخت و دراز کوشی و پشت پریش خود به پشت  
کنکبه بر دیوار کرده در آن دیه ویران می نگریست چون آن دیه به بناییت خراب  
قال انی بحی الاية المرام ازین آیت شریف لایح عیشو که مرده را سمع و ابصر حاصل  
نمیشت چه بر تقدیر جمیع آنها می بایست که از مدت موت او را اطلاعی داشتند  
و نیز از حقیقت عدم تغیر طعام و شراب یعنی انجیر و شیره انگور اگر کسی میداشت و او را



بهر سبب منصف در این دو مباد که همه ادراکات مخصوصه بزمینه و تعلقات خاصه جسدانیه باشد  
 خواب و خود و حرکت و سکون و لذت و تنگی و گریستن چشم سرور عالم بزنج منقطع  
 میشوند و شب نیست در آنکه شمار کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و شمار  
 نمودن عدم تغیر طعام و شراب معاینه کردن استخوان می متفرقه از جنس ادراکات مخصوصه  
 منقطع هستند لهذا رئیس المتکلمین رقیس کبریه تصریح نموده که مرده بعد از زنده شدن  
 که چه قدر مدت میت بماند و ظاهر است که از انقطاع ادراکات مخصوصه مذکوره لازم  
 نمی آید که بچگونه از وایح را با بدان تعلق باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلق خاص  
 با بدان باقی میماند و همان تعلق مناط ادراک و سمع و شعور است و این تعلق بسوی  
 آلات مخصوصه که بسبب فساد بدن غراب و بر باد شده احتیاجی ندارد و مؤید است  
 آنچه در شرح سفر السعاده مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود در از خواب  
 بیدار شدن هر چه بنمایا میگوید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار  
 بجایش کالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در دیده  
 عریس خواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را  
 ماکر و جوشش آنکه دریافت طلوع و غروب کا چشم است لاجرم چون چشم در خواب  
 باشد طلوع و غروب هرگز که نکرده اگر چه دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در خواب  
 در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع و غروب  
 ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد و این  
 بطریق دیگر نمیتواند و بدان را آنچه در رساله شریفه مسطور است که چون اکثری از منکرین  
 عزادان کتب تشریحیه علی سبیل الاستقصاء ندارند و بر اقوال و فعال آنحضرت صلی

بهر سبب  
 منصف  
 در این دو مباد

و شکل  
 آورده اند  
 خواب



علیه السلام و دیگر اکابر و کمال اهل داعی نیافتند از اینجهت ثبات حیات (از اطلاق روح است  
 به بدن محسوسند که اگر بر وی ترتیب احتیاج خواب و غذا و غیره بود که بر صورت و ریاست و هیبت و با  
 و ظاهر است که این چنین فطن روح باین در عالم بزرخ منفذ است پس حیات  
 بزرخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح باین انواع متعدد دارد  
 بمجموعه آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امور مرقومه نمی گرد و بلکه بر آنها  
 سماع کلام حیا و کلام دیگر اعداء ترتیب می تواند شد پس ایشان پس به جهت قسوت  
 و عدم اطلاع بر مقصود شایع اموات را بمنزله جماد و انجماد و غایت را که حیات  
 بزرخیه است بر مشایده که حیات دنیویه است و ارواح را بر حیات اشیاء که حیات  
 حیوة بزرخیه علی الاطلاق راه انکار و رزق و قال ابن قیم ان الارواح بالادوات  
 یسمع ان بعض علیها مقعدا من الجنة والنار و ان لها سائر اخر فیکون فی الدنیا  
 الا علی و هی متصله بالادوات بحیث اذ لم یسلم علی صاحبیه و علیه السلام و روح فی  
 مکانها بنک و انما یاتی فی غلظه من قیاس انساب علی الشا پیقعدان الروح  
 نفس ما یبعد من الاجسام التي اذا شغلت مکانا لم یکن ان تكون فی غیره و یند  
 غلظه محض و لا منافاة بین کون الروح فی علیین او فی بحیة او فی اسرار ان لها بالادوات  
 تعلقات بحیث یدرک و یسمع و یفعل و یقرر و الروح من سرعه الحیرة و لا انتقال کلام  
 عروجه من القبر الی السار فی ادنی زمان و یشهد علی ذلک روح الکائنات تعد فی  
 اربع الطباق و تجد بدین کذا العرش ثم تروالی جسد فی اسیر زمان انهی یلحقه  
 باجماع حیات بزرخیه حیاتی است که حکام حیات دنیا و یرایان مرتب می تواند شد  
 مکرر شده و یریه و در کتاب جادات که بر این ثواب افروزی مرتب می شود که در آنها



[illegible]

اول

١٠

۱۱۱



و صدق المثلون یعنی و بعد از چهل سال بدو در صورت دیگر باره پس از آنکه ایشان از کربلا  
 بیرون برآمده بموسی پروردگار خود میشتابند و گویند حتی وای بر ما که بموت محنت  
 از خوابگاه ما این است آنچه وعده کرده بود خدا از بعثت و شهادت گفتند پیغمبر  
 در باب بعثت و خبر آنچه گفتند اما شما باور نکردید پس کذا فی التفسیر حسینی یعنی متعاقب  
 فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که مرگ و کائنات در عالم بمنزله از خواب  
 و بیدار خبری ندارد بلکه غافل و اهل اند و مانند خود را در خواب محال کار میروند و مانند  
 و الله موت چسبیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده و جواب این شده باطله نیز ظاهر است  
 چه کفار موت برزخی را که عبارت از ادراک عذاب و نکال است بجهنم و آنرا از خواب  
 عقل منبکام ششاده عذاب و وزخ تعبیر خواب کرده اند یا حقیقتاً ایشان را میان لغو  
 اولی و لغو ثانیه بسبب دور شدن عذاب از آنها تا چهل سال که مدت فاصله میان  
 هر دو لغو است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعثت بعد از لغو دوم و معاینه کردن  
 قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که گنجیت ما را از خوابگاه  
 ما بظاہر است که از تعبیر موت برزخی خواب دیدار از حصول خواب ایشان را در میان نفسختن  
 لازم نمی آید که موتی را بچگونه ادراکی و شعوری بامور دنیوی و مریح و مت باقی ماند  
 چرا که حیات و خواب عالم برزخ لغو است با حیات و خواب دنیا کاملاً تفصیل دارد  
 و لا تغفل و تأتید میدهند آن را آنچه از بعضی مفسران منقول است و در قرآن تفصیلش می آید

و حضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در بعضی رسائل تصریح فرموده اند که  
 باجمعه صحیح و ثابت عند تحقیق نزد جواهر بحسب روایات و احادیث و اقوال  
 صحابه و تابعین و سلف صالحین احاده روح مجید و بقای تعلی آن بدن مجید خد



در باب پیشین و تعلق شعور و ادراک هیچیک مناسب اوست باقیانند کردیده گن این تعلق  
 تعلق دنیوی است و کما فی بطریق غرق عادت مانند تعلق دنیوی موجود کرد و در خلا  
 بر ارم الکلیه عالم تیر بطریق عادت نیست که منافای موت کذا فی نیست چنانچه حیوة  
 نام غیر حیوة مستیقا است و تحقیق درین باب است که قدر مشترک حیوة در میان  
 نام و مستیقا برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات تمیازی یافته می شود  
 همچنین قدر مشترک در میان حی و میت برابر است لکن اقیاناز در بعضی آثار و خصوصیات  
 است مانند تعویذ و تمییز و تولید و سماع اموات کلام احیاء و بسیاری از احادیث

بیشتر رسیده و تفصیل در هر یک سبق باید جست تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام موت  
 مالک و فتاوی آنرا نیز ثابت شده است بلجمله منها قوله تعالی ومن اجل من یعرف  
 الاية قال البيضاء هي لانهم اما جادات و اما عباد مسخرون مشغولون باحوالهم فليس  
 تنصيص كونهم غافلين عن الامور الدنيوية هذا من تمويهات بعض اهل الغواية و انظر  
 عليك اولاً انه تعالى من فيما سبق ان القول بعبادة الاجسام باطل من حيث  
 لا قدرة لها البتة على الخلق و الایجاد و الاعداد و النفع و الضرر فانه بدليل اخر  
 على بطلان ذلك المذهب و حاصله ان الاجسام مجزئات محضه فلا تسمع و عا  
 الداعين و لا تعلم حاجات المحتاجين و باجملة فالدليل الاول إشارة الى نفی القدرة  
 و الثاني الى نفی العلم و لو ثبت نفی القدرة و العلم فمطل عبادتها باطل لانه لا  
 يكون احد افضل من الله و الدين الرازي و ثانياً ان في قوله تعالی و من اضل الناس  
 يكون احد افضل من الله کين حيث ترکوا عبادة الله لیسبح القاد و بخير الى عبادة من  
 يتجسس لهم لوسم و عا انهم فضلا عن ان يعلم سوا ربهم و يدعى مصاحبهم کذا في

تحقیق و است

الایة تعالی

و انظر

و انظر



انزل الله انما جعل قوله تعالى الى يوم القيمة خبر بعد العلم لا عبادية بانية للامانة قبل العلم بها  
 الاضنام ليوم القيمة وقع فيها وبين من بعد ما مخالطة متعاوي من النابذين من طهر الاراء  
 النساء عنهم هذا حسب الاكثرين وقال بعضهم على الراية عبادة الملائكة ليس في ما نحن فيه يوم  
 من طهر دون عداوة هؤلاء العابدين قريح المرائين قوله تعالى عنهم وعانهم فاطلون انهم  
 مشفقون لعبادة الله تعالى انما هي الباطنية ان المعنى القدرة الساترة والعلم الشامل و  
 الاباء الاثم التي هي من خصائص المبدء كحقيق التي تعالى شانه عن المعبودات الباطلية اذ انما  
 ملائكة او اجناس لا يستدعي نفى السماع عن الموتى الذي نحن بسعد واثباته انما خطر في قلبك  
 ان الموتى يطلعون على اعمال الاجزاء واقوالهم باطلاع الملائكة او باعلام اموات اخر  
 هو باطلاعهم سبحانه وتعالى على ما هم عليه في كتاب الديني في الدنيا من طهر واثباته في كتاب  
 الانبياء والملائكة مستوفين باحوالهم غير متفقين الى المتشككين الذين هم اعداء لهم لان  
 عدم اطلاعهم على احوال الزائرين ولا يقضي لغيره عن الامور الدينية راسا وبكلا  
 سائر الموتى في اللغات شرح لشكوة الانبياء في قبورهم احباب والعرض والسماع بعد الموت  
 ليس مخصوصا بالانبياء بل سائر الموتى يسمعون كلام والكلام ويعرض عليهم اعمال اقاربهم  
 بعض الايام نعم الانبياء يكون جسدتهم على الوجه الاكمل وقال ابن حجر ان للانبياء حيوة  
 بها يتبعون وتكملون في قبورهم مع استغفارهم عن الطعام والشراب كالملائكة  
 وهذا امر لا مرية فيه وقد صنف اليه في غيرنا في ذلك وقال جلوسهم في اوقات مختلفة واما  
 متباعدة جارة عقلها في المواهب الدينية انه صلى الله عليه وآله وسلم حي في قبره وكذلك الانبياء  
 قيل لا عقدة على ارواحهم قيل يصلى فيه باوان واقامة وقال صلى الله عليه وسلم من صلى  
 عند قبري سمعته ومن صلى على نائبا بلغني وقال صلى الله عليه وسلم علمي بعدد ما كلفني في حياتي







الحق گردند و گاهی با اطلاع او تعالی و سبحانه بلام حقه و دیگری در کتاب دینی و علمی  
 المیت یزید فی قبره یا یزید فی جودته ذکر است المیت بلغ من فعال الم الا حیا و انما الم  
 بلطفیة یحیدها الله من ملک او علامته او دلیل او ما شاء الله و هو ان شاء الله  
 و فی الطريقة الوسطی مقصود اثبات علم و ادراک است برای اموات خواه کسی بر قبر ایشان  
 بیان کند خواه ملائکه و مردمانی دیگر خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع از احوال  
 اینجا و علم و شعور حاصل است و اما الا احادیث الدالة علی عدم سماع الموتی عندهم  
 منها ما روی شیخان عن ابی قنادة رضی الله عنه انه کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 استخرج و اکثر علم قر علیه بخانة فقال استخرج او سماع الموتی الوایا رسول  
 الله ما المستخرج و المستخرج منه قال البعد الموتی یخرج من جوفه  
 نصب الدینا و اذا ما الی رحمة الله و القبر الفاجر یستخرج منه العباد و البلاد و الشجر و اذا  
 قد توهم بعض التعصبین انه کثیر اما یحدث فی الدینا من الامور التي یتالم الموتی بها  
 فلو ادركها الموتی لتالم بها و لم یبق سیرة و قد ثبت من احادیث استخرج  
 البعد الموتی من نصب الدینا و اذا ما الی رحمة الله تعالی انتهی سخن ملحق علیک  
 اولاً ان المستخرج هو الذي یطلب الراحة من نصب الغير و بقية المستخرج هو الذي  
 یطلب الراحة من نصبه و صفة تجدید مبین و معنی لذلك و شتم علیة و انباء  
 قوله صلی الله علیه و آله سلم البلاد و الشجر و الدواب یدل علی سرایة انما منقذ الناس من  
 من الجحود و غیره و کذا فی شرح المصابیح اذا فطننت هذا ما علم انه قد درست سابقان  
 الا احادیث الصحیحة ان المیت اذا اوصی بان مکلی علیه یناح بعد موته یکون معقباً  
 اهل علیه كما هو راسی الجمهور و ان الاموات ینفرحون بالاعمال الحسنیة من الایجاد



دوزخ و درجه پنجم باینکه او شرافا و تینا و دوزخ با عظام الهی است و آن المیته تینا و بی بی بی  
 علی القبر و الوطی و وضع الراس علیه و یک غطره فلو کان المراد فیما نحن فیه است حقه  
 المیت من تعیب الدنیا و اذا ما مطلقا لیلزم التعارض بین الاحادیث فلا بد لدفع  
 التعارض و تحصیل تطبیق ان یقینی بان المیت المؤمن کیون سیرجامن الاذی الذی  
 یحصل له فی الدنیا بخصوص احد کالایلام و الضرب سمع است بالقول ان امتهم  
 الرأح استکرمه بالقوة الشامة نحوها و اما انصب الروحانی الحاصل به شاکر که بجم  
 ادبش که بعض اضره البدن فلا شک فی تحقیقه لکن ترجیح من الایمان فی عالم البرزخ  
 فادر که یعنی از جمله حدیثانی که منکران سماع منوقی بآنها متشکک کیند حدیثی است که بخار  
 و سلم از ابو ثوبه از مخالد بن عیاض روایت کرده که گذر اینده شد بر پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم بخار پس فرمود و حضرت این میت یا راحت یا بنده است یا راحت یا بنده  
 از وی پس گفتند صحابیه معنی مترجم مترجم من پس فرمود و حضرت صلی الله  
 علیه و سلم کلمه مؤمن صالح راحت می یابد بیک ارتعب و رنج و نیا و آزار و  
 و ابل آن و میرسد بسوی رحمت خدا و بنده فاسق راحت می یابد از روی بندگان  
 و شهر با و درختان و بر زمین روزنکان و خلاص می شوند از شر و بی و هت  
 عباد خود ظاهر است که بایشان از روی آزار میرسد اما است راحت بلاد و شهر با و  
 ذوب بجهت است که بوجود و خور و ظلم حاصل میگردد و در عالم و خلاص  
 برار کان و آخر آن حق سبحانه و تعالی مبغوض می واد و فاجر پس این  
 کشد بوجود و بی زمین و هر که و هر چه بر زمین است بکذا فی الرحمة و خلاصه یک  
 منکرین است که هرگاه از حدیث مذکور رحمت یافتن مبت مؤمن در عالم برزخ



از پنج تعب دنیا ثبت شده پس اگر او را در آن عالم شعور و ادراک امور و غیره نیاید  
لازم آید که از ادراک امور و تنوید موله موزیه میت مومن ایذا و اندوه دست دهد  
همه استرحت بجزاحت مبدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پس بگویند  
نماند که جواب این رجم ضعیف و قویم ضعیف الظاهر الشمس است زیرا که چون از احادیث  
صحیح که سابق قلم حواله کردیم خوش شدن موتی بجهت اعمال حسنه ايجاد و نه  
لرودین ایشان بسبب سیئات زندگان و تعذیب اموات بنوعه ايجاد و نه  
ایضا بسبب گریه پس مراد از رحمت یافتن بنده مومن از پنج و آزار دنیا که حدیث  
مرقوم بران دلالت و ضمه دارد نیست که در عالم برزخ از آزار دنیا که بالابت  
جدا آید و قوی مبین در حیات و نبویه حاصل میشد راحتی نصیب گشته و اما عالم  
و ایدای روح و جانشین جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بجهت ادراک و سمع امور  
و نبویه موله موزیه پس شبه نیست در حصول آن همه موتی را در عالم برزخ چون  
تقریر و پذیر تعارض و تخالف از احادیث مرئع گردید فادرک و انصف و انصاف  
ماروسی الترمذی و الهامی و ابن ماجه عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله وسلم اکثر ذکراً دم اللذات الموت قد ظن بعض الناس ان الميت  
لو ادرک من الامور الدنیویة ما یلائم له لئلا ذیه و منسج و قد ثبت من التحدیث  
ان البنی صلی الله علیه و سلم سمی الموت با دم اللذات نحن نقول بالحق و انتم نوریسماع و  
لو کره المکرون ما علموا الا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مغل المسجده فزهی نمانا  
یفهمون فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو اکثرتم ذکر ما دم اللذات لشغلکم عما ار  
و تانیا ان الامر فی قوله صلی الله علیه و سلم اکثر الذروب الاستحباب قال فی الاحیاء



صحیح عن عائشہ رضی اللہ عنہا انها قالت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بل بحشر مع الشهداء اعدا قال ثم ان  
 یذکر الموت کل یوم عشرين مرة کذا فی شرح المصابیح از وعتیت ہذا فنتلو علیک لک  
 قدر حقیقت من الاحادیث السابقة ان لمیت متنع بوصول الثواب من الاحیاء و فی شرح  
 بہ و ایضا تبشیرا بعمالہم حسنة و میگذر بہا فلما بد لدفع التعارض ان یقال ان المراد  
 من اللذات المہندمة بالموت ہوا اللذات الدنیویة الحاکم بالآلات اجسادہ کما کل الاطعمة  
 اللذیذہ و سماع الاصوات بحسنة و رویہ الاشکال العجیبہ الصور الغریبہ و بین الشباب  
 الفاضلة و شتم الروائح الطیبہ و نحوہا و اما اللذات الروحانیة انما حصلت بشارکت الایام  
 المتبالیة اللطیفہ او بشہر کہ بعض افراد البدن لیسمع الامور الدنیویة المفترقة فلا شک  
 فی حصولہا للاموات فی عالم البرزخ و لا ینکرہ الا الاصح و لا یکلم کما ہوا النظار علی العلم  
 یعنی و از انجملہ است حدیثی کہ بروایت ترمذی و سائمی ابن ماجہ از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ  
 ثابت شدہ کہ فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسیار یاد کنید ویران کنند  
 و قطع کنند لذتہا را کہ موت ہست مفہوم از کلام طیبی نیست کہ ما دم از ہر دست  
 بدال مہملہ بمعنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنا خانہ چنانکہ مشہور است بر زبان  
 مردم ولیکن در مہاجات مذکور است کہ ما دم بدال معجمہ است بمعنی قاطع چنانکہ جوہری گفتہ  
 و تحقیق تصحیح کردہ است سہیلی کہ روایت بدال معجمہ است کذا فی الترجمة باید دست کہ  
 منکران سمع اموات زعم کردہ اند کہ حدیث مذکور اول است ہر آنکہ موت قاطع لذت  
 است پس اگر حیت را سمع و اوراک امور دنیویہ مفرجہ لذیذہ دست و ہر لازم آید  
 کہ اوراث طالی و لذتی عطا شود و این خلاف منطوق حدیث ہست مخفی بسیار کہ  
 ہر گاہ از احادیث صحیحہ سابقہ ہمویداشدہ کہ اموات را انتفاع و لذت و لذت

باز

میں



بعمل عبادات بریند و ای کجایا و اعمال حسنه ایشان حاصل میشود پس مراد از قطع لذت  
 بجهت موت نیست که لذتهایی که در دنیا بطلب آلات جسمانی و قوی بدینه نهند  
 خوردن طعمه لذیذ و پوشیدن لباسهای فاخره و دیدن صورت حسنه حاصل بود در عالم  
 برلذخ منقطع گردند و اما لذات روحانیه بشارکت حیات لطیفه مشاییه بابت که بعضی  
 اجزای بدن بجهت سمع و شغور امور دنیویه مفرغ پس شکی نیست در ثبوت آن مرتب  
 را از اقتصر و منها ما روی الترمذی عن ابی هریره عن النبی علیه السلام قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم ثم یتیان انتم فیقول ارجع الی اهلک فانهم فیقولان نعم کنونہ العروس  
 الا یوفیة الا حب الیه حتی یغیثه الله من منجحة ذلک توهم بعض المنکرین ان کون  
 المیت اما فی القبر اول دلیل علی عدم طلاءه عن الامور الدنیویة فان فی السجدة  
 نحن نقی علیک اولاً ان العروس نعت یطلق علی الرجل والمرأة ما دام فی اعراسهما  
 وجمع الرجال عرسین وجمع النساء عرائس والمرد من العروسین الرجل واما ان  
 قوله صلی الله علیه وسلم حتی یغیثه الله متعلق بمحذوف والتقدير علایزال فیها مرد حتی  
 الله واما انه خلت فی ان المیت بعد الاحیاء واما ان فی القبر یدوم حیوة ام ترشح  
 روحه ثانیاً قبل تزعم روحه ولا یدوم حیوة قبل لاترشح والاخبار تدل علیه فان النبی  
 صلی الله علیه وسلم اذا دخل المتابر قال سلام علیکم ولا یسلم الا علی الاحیاء وقوله  
 صلی الله علیه وسلم ثم کنونہ العروس صریح فیه لان النائم حی وبقوله صلی الله علیه وسلم  
 یعاد روحه فی جسده وقوله صلی الله علیه وسلم ثم یدافیه الروح صریح  
 الاحیاء ولم یشیت الاماتة فالاصل بحیوة ولان المؤمن فی القبر مرد واکافر مغذی  
 یدوم ویغذی بالروح فان قیل ما نقول فی قوله صلی الله علیه وسلم انما انما المؤمن



١٥٥  
به روح طائر في جسمه حتى يبعثه الله الى جسده يوم يبعثه ورواه الهنساى قلنا يا رضى الاخبار  
المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجمع محتمل لانها قاة بينهما قال لم يستمر  
قول الله تعالى السبيكوا الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان لكل انسان  
روحين فاذا مات فارتقت احدهما وبقيت احدهما في البدن التي في قوله صلى الله عليه  
سلم نعم كنومة العروس روح الجمعية والتي هي طائر في اجنحة الروح الاخرى فان قيل فلما  
في القبر اذا قلنا الروح غير مانع من البلى فان عضوا حتى قديلى ولو اجمع اياها عاود  
لنقتب بعضه هكذا في شرح المصباح او سمعت هذا فاذا ذكر انه انما ضرب المثل بالعمى  
لان الانسان اغتر ما يكون في اهله ليله الاعراس واعرج الى في الاستراحة في المثل  
كباب العروس ان يكون امير او قال الطيبى هذا عبارة عن غرته وتطعيمه بانه عداة ليله  
من موهبت وعطف فهو قطة على الرنق وعطف هكذا في المرقاة وحاصل انه ليس المراد  
هو النوم بحيث يبقى كونه مخصوصا بالجنوة اليدوية بل المراد هو الاستراحة والفرقة  
ان للميت المومن استراحة وعذرة كاستراحة العروس وغرته ثم ان ختلج في ضيق  
انه قد ورد ان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون مشاعيا  
السمع والروية والادراك فكذلك يجوز ان يكون الميت سلبا للمروية والسمع فاق  
بان الماشية بين النوم والموت ليست الا من جهة ان روح الميطة تفارق عن  
في حالتها بين النوم والموت كليهما وان التالم والتلذذ وادراك الامور العجيبة كما يحصل  
النائم في حالة النوم كذلك للميت في حالة الموت ليست لمشاهاة من جميع الوجود  
اذا خطر في قلبك ان الاحكام الدورية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت وتحسد  
لا سلب النوم ويلى بالموت فقياسا من احدنا على الآخر من جميع الانواع مما لا يسيل



الى السداد والهدى العالم بغير ما ذكره يعني نوابنا بجملة حيث حدیثی که روایت کرده است از ابوهریره  
 رضی الله عنه ثابت شده که فرمود و غیر خبری علی الله علیه وسلم پست گرفته می شود و میت را  
 خواب تهرت کن پس میگوید میت باز برگردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم  
 ایشان را ازین حال خوش خود و چنانچه غریبی در شهر را حتی باید و ذوقی بیند کژ  
 کاشکی بروم و گمان خود را بپنجم و حال خوش خود را بایشان بنمایم پس میگویند  
 منکر و نگیر مریت را خواب کن بچو خواب کردن شخصی که نوک خداست که بیدار نکند  
 او را مگر محبوب ترین ایشان و می نرود می چه بیدار کردن از بهر کسی خوش نمی آید و  
 موجب وحشت میگرد و نمی تواند که بهر کسی بیدار گردد و مگر محبوب بیاید و بیدار  
 گردد تا آنکه حی الیکرد او را خدا تعالی ازین خوابگاه و می بگذاردی تر جانش و توشیح  
 بد آنکه منکران ملاح میت عجم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لایع میشود که است  
 در عالم برنج خوابی و غفلتی از امور دنیوی و جلیل است در پرده مباد که مراد از خواب  
 که در این حدیث مذکور شده است و آرام و عزت است نه خوابی که از خصم  
 زندگی دنیا بود و فقدان بحیث الدنویة فی عالم البرزخ کفیف یصدق تعریف النوم  
 و الا یلزم و اوم تقابل الیقین و الشاعر و هذا الکلامی و بعضی جواب داده اند باینطور  
 که چون در اینان و در روح میاست یکی آنکه مفهم طعام و حرکت بنفس و نفس جو  
 و بسته است و دم آنکه شعور و ادراک و هوش با و لعلقی و اید و پس مخاطب قول  
 انخفض علی الله علیه و سلم ثم کنوت العروسة روح اول است نه دوم <sup>حفظ</sup>  
 و اما البر و ایات الفقهاء فیهما فی البدر فی باب البین بالضرب و لعل و غیره و  
 من قال ان ضربک بعدی ضربات فضر به فهو علی الجمیة لان الضرب هم فعل

اما ایات  
 الفقهاء



بقیل بالبدن و بالایلام لا یتحقق فی میت و من یغیب فی القبر یوضع فیہ حیث فی قول  
العامة و كذلك الكسوة لا زير او به لتتدبک عند الاطلاق و منه لا يستفاد الكفاية  
و هو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي به شر و قيل بالفارسية ينصرف الى اللبس  
الكلام فالداخل لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينفيه والمراد من  
الداخل عليه يارته و بعد الموت يزاد قبره لا هو انتهى و في الكفاية مخرج الهداية  
و كذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام و فلانا لا  
و ذ لا يتحقق بعد الموت و منها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل  
ان ناسبارك ميت فيه حي يقع اليمن فيه حالة الحيوة والموت و ما يخص بالحيوة  
يقتديها و ضرتك و كلمتك و دخلت عليك يقتديها بخلاف غسل و حمل و مسح  
انتهى و منها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرح به في كتاب الايمان  
لو حلف لا يكلم فلانا فكله ميتا لا يثبت لا ينفقه على ما ثبت فيهم و ميت ليس كذلك لعدم  
السمع انتهى فليخص مقام انك منكر ان يسمع اموات ببعض المسائل ففهميتك شدة  
بازار جدل و عناد گرم میکنند تفصيلش انك مثلاً اگر شخصی بگوید که اگر نرم ترا  
بنده من آزاد است و آن شخص آن کس را بعد مردنش بر دپس در بنفوت  
آن شخص حاش نخواهد شد یعنی بنده او از آنجا بدگشت چه ایلام و باید که بحجت بر  
متحقق میشود و میت موجود نیست و همچنین است اگر بگوید که اگر کلام کنم از تو یاد دخیل  
بر تو پس بنده من آزاد است پس کلام کرد از و یاد دخیل شد بروی بعد مردنش  
پس درین حالت نیز حاش نخواهد شد زیرا که مقصود از کلام افهام است و افهام  
باسماع متحقق می شود و در میت اسماع موجود نیست و مراد از دخیل شدن ملاقات

تخصیص



کردن دوست و ملاقات اینخصا نص ند ه است آری زیارت قبر میت میکنند  
 زیارت میت و تشبیه نیست در اینکه عبارات فقهیه لالت و ضم و از بر عدم سماع  
 ثم جواب عن هذه المسئلة من وجهين اولهما يقتضي تهديد عقوبة وهي ان الايمان بناء  
 على العرف دون الشرع في الاشباه والظواهر فاذا اتقوا هذا في العرف مع الشك  
 قدم عرف الاستعمال خصوصاً في الايمان واختلفوا في حليل على الفراش او على  
 البساط ولا يفتي بالسراج لم حيث يجلس على الارض ولا بالاستخفاف بالباس  
 وان ساء ما الله تعالى فراشاً وبساطاً وهي خمس سرراجه ولو حلف لا ياكل لحما لم حيث  
 باكل السمك وان ساء ما الله تعالى تحافي القرآن انتهى او تهديد بفاد وان المراد من  
 الايلاء والافهام والدخول هو الذي يختص بالمحبة في الحيوة الدينية لا البرزخية  
 بالزم من مسائل الفقهية نفى سماع العرف في الذي عليه بناء الايمان لان نفى سماع العرف  
 الذي نحن بصدده وكما سلف غير مرة تحقيقه وتفضيله في ما بينهما ايتمت به تهديد  
 وهي ان مسائل الايمان من الاحكام الفقهية التي هي من الاحكام الدينية لا البرزخية  
 الشرعية والا لزم فرضية الصلوة والصوم والزكاة في البرزخ والآخرة وبطلان السائر  
 يستلزم بطلان المقدم اذا دريت هذا فتسمع ان الاحكام الدينية كلها ايماناً كانت  
 او غير متعلق بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحكام البرزخية فبما  
 والاحكام الآخرة فتتعلق بالارواح والابدان كليهما بالذات في شرح الفقه الاكبر  
 واحتمل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تتبع لها واحكام البرزخ على الارواح  
 والابدان تتبع لها واحكام الآخرة والنفس على الارواح والاحكام جميعاً انتهى وحل  
 الكلام ان مراد الفقهاء نفى سماع مخصوص بقوله يجب اتيه لان نفى سماع الارواح من

اولها

ببرزخية

البرزخية



نظر آن مادی و بعضی تبعه آثار افلاست بقوله و عجا من باللاتی مدعی تقلید ضرب الام  
 الی خفیه روح و یعتقد تقلیده واجباً ثم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعاً حاله واه انتهی عجیب حد  
 ناش غن اتباع مونی النفس قطعاً بقصر بعین الانصاف ولا ترک الی منهج الاعتقاد  
 خلاصه مرام آنکه جواب از متسکات فقیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنای مسئله  
 که بسو کند تعلقی دار مذبر عرف است پس اگر کسی نسو کند خور که بر فروش یا بر  
 بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از  
 آفتاب روشنی بگرفت پس در تصویرش او حانت نخواهد شد زیرا که حتی چنانچه  
 و تعالی اگر چه زمین را بفراش و بساط و آفتاب را بچراغ تغییر فرموده لکن در  
 زمین افرشی و بساط نمی نامند و آفتاب را چراغ گویند هرگاه این تفسیر در ذهن نشین  
 نرود پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول است که مخصوص  
 بدن در حالت حیات و دنیا نفس سماع متعارف که بقوه سماع وقت زندگی دنیا  
 حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است دوم آنکه مسائل  
 سو کند از احکام فقهیه و نیوییه هستند نه از احکام برزخیه و اخروییه و ظاهر است که  
 همه احکام دنیوییه بالذات به ایدان متعلقی می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه  
 بالعکس از احکام اخروییه بهر دو بالذات پس مراد فقها در مسائل مذکوره نفی سماعی  
 است که مخصوص بر بندگی جسم دانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاخفظ و چند احادیث  
 به از آنها سیمیه و اگر که احادیث لایح میشود از کتاب شرح الصدور و غیره مانند  
 مدینه و بنده و انبیا و غیره منقول میشود بگوشتش منع از اجابت باید شنید و از اتباع  
 تشیع با خبر باید کرد و در شرح الصدور و اخرج ایلی من ابی هریره و غیره من غده قال قال التوکل

علی بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 خلاصه  
 باب ششم

جواب



یا رسول الله ان طهرت علی الموتی قبل من کلامی انکلم به اذ امرت علیه قال قل یا سلام سلم  
 یا اهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع وانا انا الله بکم لا فرق  
 یعنی ابورین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در راه جن گورستان  
 واقع است پس آیا کلامی هست که بآن متکلم شوم و اموات را بوسی مخاطب سازم  
 و قتی که بگذرم بر آنها فرمود و حضرت صلی الله علیه وسلم که بگو یا سلام علیکم الحمد قال ابو  
 یوسف ان الله لیسمعون یعنی گفت ابورین که ای پیغمبر خدا و یا می شنوند قال سمعوا  
 فرمود و حضرت صلی الله علیه وسلم که می شنوند و لکن لایستطیعون ان یکلموا و لکن طاعت  
 نداشتند که جواب بدهند قال یا ابازرین الا ترضی ان یرد علیک بعد و دهم من  
 الامم که انتهی فرمود و حضرت صلی الله علیه وسلم ای ابازرین ای اراضی نمی شوی از آنکه  
 فرشتگان موافق شما مروکان و حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری ریح  
 فی شرح مشکوٰۃ قوله لایستطیعون ان یکلموا ای جوابا یسمعه المحی والافهم یردون  
 چیست لیسع یعنی مرا و از قول حضرت صلی الله علیه وسلم که مرد با طاعت جواب داد  
 نداشتند آنست که طاعت آن جواب نداشتند که زنده او را بگویش خود شنیدند  
 و حقیقت ایشان جواب سلام حیا میدهند لکن مسموع ایشان نمیشود و فی المواقف  
 اللدنیة للعلامة الغضائفی من اجل انی عالم البرزخ من المؤمنین یعلم احوال الالهیة  
 غالباً انتهی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زنده یار می دانند و  
 حال مجاهدان را برجل پیشبر بصلاح و که در فی قبر یعنی و مجاهد گفته است که مرد خوشحال  
 میشود در قبر بجهت شایستگی سپردن خود و فی جذب الطوبی و یار المحبوب للعلامة المحقق ابو  
 یح قاتمه اهل سنت و جماعت کثر هم الله تعالی قطع میکنند بعبودیات مریدیت را



در قبر خیا که در احادیث در ویافته و تفصیلش در مابقی ذکر کردیم و قال ابن عبد البر  
احادیث اسوال و عرض المقعد و عذاب القبر و تغیمه و زیارة القبور و سلام علیها و  
خطابهم تحاطبه الحاضر العاقل و الله علی تحقیق بحیات فی القبر و دارد بشده که بعد از  
عود حیات در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعیم قبر و عذاب آن تا قیام قیامت  
ادراک می کند و شک نیست که ادراک مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند  
حیات جزوئی از اجزاء علامه قونوی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت  
بر آنکه اموات ادراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق با سند صحیح روایت می  
کند که عبد الله بن عمر بن الخطاب علیه السلام چون از سفر قدوم می آورد اول قبرش را بلیف نخست  
صلی الله علیه وسلم میرسد و کلمات خطاب عرضه میداد و می گفت سلام علیک  
یا رسول الله سلام علیک یا ابا بکر سلام علیک یا ایتاه و در مدح امام مالک  
نیز این روایت مذکور است باید دانست که چون از مسئله اثبات سماع اموات بحث  
حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استعاضه و استعانت علی سبیل الاجمال شروع  
میکنیم پیش مخفی نگه اگر کسی بگوید که خداوند به تصدیق و بوسیله و سبب و سبب  
مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیله حضرت غوث الثقلین قدس سره الغریز که با هم پیش  
و محققه صحیح در باب سماع اموات ما را غایت کن این را توسل مینویسند و درین  
توسل بنیاد و اولیا خلافتی واقع نیست و بطریق تبرک و وسه حدیث که از ان اثبات  
توسل بگوید می شود مذکور میکنیم الحسن و ان توسل الی الله تعالی با بنیاد نرسد  
الصالحین من عباده خ یعنی دار جمله ادب و عاقبت که وسیله جود در قبول  
و دعا بسوئی خدا می توانی با پیغمبر ان اوست در وقت دعا

اموات را سلام  
ادراک حاصل  
است



بگویم که خند او نداید برکت سپردان خود و عاصی نرا قبول کن این  
 تو من از جمله مندوبات است و نیز از جمله ادب و عاین است که توشل جوید تصالحان  
 از بندگان خدا و روجل یعنی در وقت دعا بگوید که دعا حاجی مرا برکت بندگان صالحان  
 خود قبول کن و در ظرف جلیل مرقوم است آدریه که وسیله پکری طرف الله تعالی کی  
 سائیه غیرین او سکی کی نقل کی یہ بخاری اور بنزار اور حاکم فی کہا مولف فی کہ وسیله  
 کرنا مستحبات سی ہی کہذا ذکر الفخر والعلی اور وسیله پکری سائیه تیکون کی یعنی  
 سیدای انبیاء کی صدیقون کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یہ بخاری فی وف  
 صالح وہ ہی کہ قائم ہو سائیه او اگر فی کمال حق الله تعالی کی حبسی قائم ہو تا ہی  
 سائیه او اگر فی حق بندو کی کہذا ذکر العلی انتہی اور در مذبح القلوب مستطورت کہ  
 فردی ضریر البشرین حضرت صلی الله علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول الله دعا  
 تا خدا متعا حاجت من یغیب کرد اند فرمود اگر عبارت خواہی دعا کنم تا چشم تو  
 کرد و اگر آفت خیر ہی صبر کن کہ آن بہتر است برآی تو گفت دعا کن یا رسول الله  
 فرمود ما وضو کند و این دعا بخواند اللهم انی استاک و اتوجہ الیک بنیک محمد  
 الرحمة یا محمد انی اتوجہ بک الی ربک فی حاجتی بڑھ لیتینہا الی اللهم شفعتی فی بڑھ  
 کہتہ است کہ ہذا حدیث حسن صحیح عزیمت ہی تیغی نیز شیعہ آن کردہ باز یاد این  
 کہ نقام دشت انتہی و در حلاۃ فتوۃ الیہم علی اعدای ابن مریم مسترست اور  
 صحیح سائیه و معجم کبیر تیکون ہی کہ ایک انتہی فی آپ سی بین سائیه کی است دعا  
 آپ فی اور سست و در گفت نماز پر مدائی و در فرمایا کہہ اللهم انی استاک و اتوجہ  
 الیک بنیک محمد بنی الرحمة یا محمد انی اتوجہ بک الی الله فی حاجتی بڑھ اللهم شفعتی



کہتے ہی فوراً انکی انگلیں تاراسی گئیں اور رسول صلی اللہ علیہ وسلم کی ہاتھ پر  
 کی اونٹنوں کا گوار مایا اور پوراپایا انتہی وار سبکی مروی ہے کہ چون تو سبکی اعمال  
 صالحہ یا وجہ دیکھ کر ایشان است و بقصور و نقصان موصوف جائز باشد و در  
 رحمت مستجاب مقبول کر دیس تشفع پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ مجب و محبوب او  
 بطریق اولی جائز بود و فی تشفع القاضی مع فضل یوم ابو جعفر المنصور العباسی المومنین  
 مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال لا امام مالک رحمہ اللہ استقبلت  
 و ادعوا تم قبول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال الامام لا تصرف و جبک عنہ و  
 وسیلتک وسیلۃ ابیک آدم علیہ السلام الی اللہ یوم القیمۃ بل استقبلہ و تشفع بہ  
 فیشفعک اللہ انتہی و بروایت صحیح صحیح شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در قبر  
 نسبت اسرار حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیہ السلام عنہ در آمدند و فرمودند حق  
 نیک و الانبیاء الذین من قبلی در نجات دہند و دل وضع است بر تو تسل بہر دو حالت  
 نسبت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالت حیات و نسبت بانبیاء علیہم السلام  
 بعد از وفات و چون تو تسل بانبیاء دیگر صلوات اللہ علیہم جمعین بعد از وفات جا  
 باشد پس بسید انبیاء علیہ افضل الصلوات و کلہا بطریق اولی جائز باشد بلکہ اگر با  
 حدیث تو تسل با ولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند و در نیست مگر کہ  
 دلیل بر تخصیص حضرت رسل صلوات اللہ علیہم جمعین قائم شود و این دلیل و اعظم  
 کہ فی جذب القلوب دیا المحبوبی و یروسی عن فضل الصدیقین ابی بکر صدیق رضی اللہ  
 عنہ بخبر عنہ قبر انبی صلی اللہ علیہ وسلم فیقول یا محمد انی اتوسل الیک ہذا فی شرح  
 انزل الخیرات و اما انتفاع جستن با بر و اح کا ملین از صحابہ و در وسطہ العرض کرد



ایشان بزرگوار است و تعالی و تقدس و تجا کردن بمجانبان باین طور که شما مقربان  
در کمال کمال استید بجانب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا  
امکان کنانید پس این استمداد بار و اح او ایست و آن مختلف فیست لکن

وامع جواز است بشه طیکه استمداد در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل در  
کامل و سوسوی آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما استمداد از انبیاء  
اسلام پس خلافی در آن متحقق نیست قال الشیخ الاجل الدلوی مع فی ترجمه بشکونی  
کتاب الجهاد و اما استمداد باطل قبور منکر شده اند آنرا بعضی فقها اگر انکار از  
است که سماع و علم نیست ایشان بزازان احوال ایشان پس بطلان او ثابت  
و اگر بسبب است که قدرت و تصرف نیست ایشان ادران موطن تا مد و کند بلکه  
مجموع ممنوع اند و مشغول بانچه عارض شده است ایشان را از محنت و شد  
پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصاً در شان متقین که دوستان خدا اند شاید  
محلی شود ایشان را از قرب در برنج و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات  
مرزاتر آن را که متصل اند با ایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود چیست دلیل  
بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه و اندازات غرقار الایة لصفات نفوس  
فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشاط می کنند  
عالم ملکوت و سیاحت میکنند بجلال و پس میگردند بشرف و قوت از مدبر است  
شمس چه میخواهند ایشان با استمداد و داد و آنچه مافیهم از آن این است که دعا  
محتاج فقیرانی شد دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب او بجا  
و تسل میکند بر رعایت این بنده مقرب مکرم در درگاه و غرت و می گوید



سبب بکثرت این پنج نوع که رحمت کرده بروی واکرام کرده و او را وظیفه و مریای دار  
 بر آورد و گردان حاجت مرا که توسطی گری می یابند امیکنند این پنج مقرب که اسی بنده خدا  
 دلی و شناسا بخت کن مرا بخدا که بدینست و مطلوب و فضا کند حاجت من را  
 پس معطی مستول و مامول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده و مدعا  
 مگر وسیله نیست ایشان را بفعل و قدرت و تصرف اکنون که در قبور اند و نه در آن  
 که زین بودند در دنیا و اگر این معنی که در اعداد و کلمات ذکر کردیم موجب شرک بود  
 بجا سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکنند پس باید که منع کرده شود و توسل طلب  
 دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و  
 مستحسن بالاتفاق و شایع است در بین و اگر میگویند ایشان بعد از موت مغفول شدند  
 و پیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان در حالت حیات  
 چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعلوم قدس و متهم که باشند  
 در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت  
 آنکه فائده استمرار عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت بخت و مشغولی ظاهر  
 شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در  
 آن نداشته و درین عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان ظاهر بگیرد و نعم اگر از آن عتقاد  
 نیک که اهل قبور تصرف هستند و قادر اند بی توجه بخصرت حق و التجا بجناب حق تعالی  
 بنا که عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و نهی شده است  
 درین ابرقیل قبر و مسجد مسلمان را و نماز بسوی وی و قرآن از آنچه نهی و نهی  
 کرده است این اعتقاد و این فعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری



غادر و کبریا و مجتبی و حاشا از عالم شریعت و عارف با حکام وین که این متقا  
 و این فتنه کمال و آنچه مرد و محلی است از شایع کمال شفا و از ارواح کمال و ستفاد این عارف و حضرت و کبر  
 است در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که ذکر  
 کنیم آن را شاید که منکر و متعصب یا سودی نکند کلمات ایشان از روی مرد و  
 در زیارت سلام بر موتی و ستفاد از ایشان از اوقات قرآن است و لیکن در  
 بنی از ستفاد نیست پس زیارت برای اعداد و مرد و ستفاد از ایشان هر دو  
 باشد بر تفاوت حال زائران و فرد و باید دانست که خلاف در غیر انبیا است  
 شد و سلامی بر جمیع انبی و بعضی فی الترجمة فی باب زیارة بقدر تحقیق ثابت شد  
 است بیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بر اتران و احوال ایشان  
 ثابت و ارواح کمالان را قری و مکانی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات  
 بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست که  
 ارواح ایشان را و ارواح باقی است و تصرف تحقیقی نیست مگر خدا و غرض از  
 همه بقدرت اوست ایشان فی اند در حلال حق در حیات و بعد از ممات  
 اگر داده شود و مرادی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که  
 خدا دارد و در نباشد نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از  
 ممات و یافته نشدن است دلیل بر آن در شرح شیخ بن حجر کی در شرح حدیث  
 اليهود و النصارای تخذوا قبور انبیاهم مساجد گفته است این بر تقدیر است که  
 کزار و بجانب قبر از جهت تعظیم و سی که آن حرام است بالاتفاق و اما اتحاد  
 در جوار پیغمبری و یا صاحبی و نماز گزاردن نزد قبر و سی که تعظیم قبر و جوار

تقیه  
 روح  
 در عالم  
 نبوت  
 و احوال  
 ایشان



قبر بلکه بنیت جمیع مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت برکت قرب و پناهدرت  
مرآن روح پاک احوجی نیست در آن تهی و فی الرسائل الغزیریة استمداد از او لیا  
چنانکه در زندگی ایشان میکنند همچنین بعد ممات ایشان بکنند جائز است یعنی بتقلید  
از ایشان چیزی استمداد نکند و اکثر عوام همین قسم میکنند و در باب استعانت با  
طلبه دین است اما فرراط بسیار بوقوع آمده آنچه بهال و عوام میکنند بلا شبهه شرک  
جلی است انتهی ایضا آنهاست و از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غائبانی شبه  
بدعت است در زمان صحابه و تابعین نبی بود لکن اختلاف است در آنکه این بدعت  
حسنه است یا سیه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین طریق  
است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شود  
پس ظاهر ارجاز است زیرا که در صورت شرک نمی آید مانند استمداد از صلی الله  
والتحاده حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق بصورت خواهد بود و  
فیها سوال بت پرستی مد و از بت میجو است عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست  
گفت که اگر شرکی خدا داشته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق نمید پرستش  
نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مد  
مجویذ بازت پرست گفت که بنی انسان نیکدیکر چه سوال می نمایند عالم گفت که  
بنی نوع زنده اند از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکاو غیره مد  
اند قدرت بر هیچ چیز ندارد بت پرست گفت شما که از اهل قبور مد و شفاعت  
می طلبید باید که امر شما هم بشرک عائد شود و قصه هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور  
بما فیهم نیست و مد و از صورت کنهیا و کالکاو است بسبب هرنه قوت اهل قبور دارد



در حق دیگر میگوئی که بقوت باطن اهل قبور کشایش حاجات می نمایند میگوئیم بجا  
 از زبان هم روای حاجات می شود اگر میگویند که بایشان میگویم که از خدا بخواه  
 شفاعت بخوابید من هم از زبان همین هستند عا درم پس هرگاه که جواز است  
 از اهل قبور ثابت شد پس بعضی مسلمانین الاعتقاد از پرستش سیتا و ستائی و غیره  
 چگونه باز خواهند آورد جواب درین سوال چند جا اشتباه واقع شده آنچند جا  
 خبر در باید شد انکاه بفضل الهی جواب ال خوبی واضح خواهد شد اول آنکه بدو چیز  
 چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر غلات حکم شرع از اهل قبور بدو چیز  
 و پرستش میکنند و بت پرستان و دو هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش  
 که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب در دوازده یا بیج جانور بنام  
 او کند یا خود را بنده غلامی بگوید و هر که از مسلمانان بایل یا اهل قبور این چیزها  
 بعمل آوردنی انقدر کافر که دو از مسلمانان می برآید و دوم آنکه بدو خوشتر و طاعت  
 میباشد یکی آنکه بدو خوشتر از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه و نوکر و کدو و هر چه  
 خود مددی می جویند و عوام الناس از اولیاد عامی خواهند که از جناب الهی  
 غلام مطلب را در خوست نمایند این نوع بدو خوشتر و شرع از زنده و مرد  
 جائز است و دوم آنکه با استعلا آنی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند  
 یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزهایی آنکه دعا و سوال را  
 جناب الهی در نسبت منظور باشد از مخلوق در خوست نمایند این نوع مرام مطلق  
 اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع  
 خواهد از دائر مسلمانان خارج میشود و نجاست پرستان که همین نوع بدو خوشتر



باطل خود می خواهند و آن را جانی می شمارند و آنچه بت پرست گفت که من با زبان خود  
 شفاعت می خواهم چنانچه شما هم از پیغمبران و اولیا شفاعت می خواهید پس درین  
 کلام هم دغل تبلیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمی دانند و ندور  
 خود تصور می کنند پس معنی شفاعت سفارش است و سفارش نیست که پس  
 کسی از غیر خود بعرض و معرض ادا سازد و بت پرستان در وقت در خواست  
 مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پروردگار صل و علا  
 نماید و مطلب ما را از جناب او تعالی بر آید بلکه از بتان خود در خواست مطلب خود  
 می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من  
 از صورت کنهیا و کالکاست نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با بدن  
 خود که در قبور مدفون اند اتمیه میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند  
 و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان اختراع نموده قرار می دهند که صورت  
 فلان است بی آنکه آن را تعلق بآن ارواح باشد این قرار و ادواتی است که  
 اشریت آری حاجت روائی بندگان حق ابرار راه رحمانیت خود میفرمایند  
 ای فهمند که از طرف بتان این فائده جهل شد حق تعالی که عالم لغیب انخفات است  
 حاجات بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از  
 هر طرف که مطلب خود خواهد مطلب ایشان را بایشان میدهند چنانچه پدر مشفق است  
 نوزاد کنیز است میداند و قشکه از جدمسکار و دایه چیری میطلبد با و میدهد حالانکه خدمتکار و دایه  
 مذکور همچنین است بتان بلکه حال قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام آنچه قوم شده که پس که کجاست  
 استدلال قبور ثابت شده بعضی مسکین ضعیف الاعتقاد از پرستش ستیلا و مسکین و غیره بکار خواهند



پس بقی در میان شهدا و از اهل قبور و میشتن سیتلا و سانی بچند وجه است اول آنکه این  
 معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سیتلا و سانی موهوم محض اند و جو و آنها  
 معلوم نیست بلکه ظاهر اخیال بندگی این مردم است دوم آنکه سانی و سیتلا تفرقه  
 وجود آنها از قبیل ارواح غیبه شیالین اند که کبر بر اندازی خلق بسته اند اینها را  
 بار و روح طبع انبیاء و اولیاء مناسبتر است سوم آنکه شهدا و از اهل قبور بطریق  
 که از جناب الهی عرض کرده مطلب را بر آرزو پیوستش این چیز بنا بر عقاید متقلل  
 و قدرت اوست که کفر محض است و ایضا فیها شهدا و بار و روح بزرگان و دهم  
 قسمی است که با بزرگان زنده هم مانند آن معمل می آید یعنی و عالمی ایشان را  
 اقرب الی الاجابة فهمید ایشان را واسطه در خواست مطالب خود سازد و  
 ایشان مرتبه بخیر تر و ادایت در ذهن خود نه نهند و مانند عیبک پندارند و در  
 جائز بلا اشتباه و قسمی است که توجه مقصود ایشان باشد و چنان پندارند که این  
 در و داندن مطلب یا دادن آن متقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که توبیر الهی  
 تابع مرضی خود تواند ساخت و همین قسم است که عوام به آن شهدا می طلبند و  
 این قسم شرک محض است متحرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق ضمام خود عقاید  
 نهشتند و آذاتجیر تم فی الامور فاستیعنوا باهل القبور حدیث نیست قول شرک  
 است و ایمان شتی منها آذاتجیر تم فی الامور فاستیعنوا باهل القبور حدیث نیست قول شرک  
 و در آنها فاکر که اجتهاد کم و تلمذ و ائمن قدمات و نه القول او شبهه متقول عن  
 عبد الله بن مسعود و رفیان الثوری منها انکم اذا تجیر تم فی الامور الدنیویة و دنیا  
 بذلک تسلمکم فانظروا الی حال محباب القبر که بف ترکوا الدنیا و استقبالوا الآخرة و علموا



انکم انهم صارتون الی ماصاروا و انما العلم سبیل علیکم صعاب الدینا و شدائد ما باجملة  
 در معنی است و نیست استی یعنی ازراجملة است که چون تخییر شوید بنظر و در دلائل متعارفه  
 و حلت بعضی شبیه و حرمت آن پس بگذاردید چندان خود را و تقلید کنید به انما بگوید  
 اندواین قول یا شبیه آن منقول است از عبد الله بن مسعود و سیان ثوری و از جملة  
 بکه چون تخییر شوید در امور دنیوی و تنکد شود سبب آن پس نظر کنید بسبب  
 اهل قبور چگونه گذشتند دنیا را و رو آورده با غرت و بدانند که شاهم روزند  
 جایی که ایشان رفتند و این دستن آسان خواهد کرد بر شما شدائد دنیا و صعاب  
 آن شهر و دامن مرده بریزین هم بگوید اگر چه نیست بصورت زبان گفتارش  
 که زینهار بدینا و مال غنمه مشو، چه خواهد بود بصورت گذشت بگذارش  
 بگذاردی تخییر الاموات و در مکاتب رشیدی و قوم استعداد چند ختمال دارد  
 اول آنکه مدو خواهند و روح کاملین امور حقیقی در اصل شکل داشته عاقلند و  
 آنکه موثر حقیقی ندانند لکن خیال در کارخانه حق تعالی و فائق آن بانیطورند  
 که خدا بی تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذشت است ایشان درستان  
 خود را نفع می بخشند و دشمنان را ضرر میرسانند پس این هر دو قسم شرک  
 اند سوم آنکه ایشان اصلا موثر ندانند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی اعتقاد کند و  
 ایشان اصراف و سطر عرض بجناب الهی ندارد و با اعتقاد اینکه چون ایشان وقت  
 حیات که حالت تعلقی با امور بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض  
 بجناب الهی متوقع قبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تخییر و تنزه از او است  
 بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء در حق اموات



از ادب و ادب محبت است پس در حق کمالین بطریق اولی ثابت باشد جزین  
 اگر بعد سماع تضرع اهل حاجت مقتضای ترجمان نظر بر ادب که داعی و ملتمس است  
 صاحب قبر حاصل است آن کامل شفع و ملتمس بجناب الهی شود و درین قسم و حاجت  
 نیست بشرطیکه مضمون حاجتین است که شما بجناب الهی شفع من برای امور  
 این حاجت شوید و عمدا و ملتمس باین طور است بقدر باشد که سواسی خدای جل شان  
 این بزرگان یکسر موکبسی نفع و ضرر نمی توانند رسانند کار ایشان محض عرض بجا  
 الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب ارحم الراحمین و قبول کرد  
 حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و درینو لا بفرموده میرا راحت علی صاحب  
 محدث شافعی و آیات جواز استمداد و یاد و جمع کرده ام قریب است خبر کلا  
 مرتب شده انتهی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متوافره مستنباط  
 جواز استمداد میشود لکن رد مالاختصار و خدا عن الاسباب بر یکایت و در  
 حدیث اکثرا برود اما الایة نقوله تعالی و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله یتیم  
 بل احياء و لکن لا تشعرون طور استمدال بر جواز استمداد این آیت بلکه حیات استمداد  
 از نفس آنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با و را که و شعور و ادراک  
 و بقای آنها بعد از موت و تقییر بر بنیادی مرقوم است و سابقا تفصیلاش مبین شده  
 و ظاهر است که این حیات نیست کما روح شان را پس در امور متعلقه بروح  
 از نفس اعیان باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از حکام متعلقه روح است پس  
 درین حکم نیز مثل اعیان باشند و در حالت حیات استمداد اعیان استمداد از ایشان  
 بدعا و تعجب در جناب تعالی نزد این هم اتعاضی غار و پس همچنین بعد موت دنیوی

در این باب  
 از کتب معتبره  
 استمداد از اعیان



شان نیز ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل استعدا از شهدا جائز شد از غیر ایشان نیز کره  
 باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس آماره باعتبار امانت مقتضیات قوه  
 بهیمنه در حکم شهدا بودند جائز خواهد شد چه اگر مدار استعدا و بر بقایمی تعد عنه و قرب  
 منزلت او عند الله نیست و این معنی غیر شهدا را نیز حاصل عیب باشد پس از غیر شهدا  
 جائز باشد بکذا فی الرساله الفاسیحه و اما الحاقیت پس از آن جمله است حدیثی که روایت  
 وارمی ثابت شده قحط اهل المدینه قحط شدید افشکوا الی عائشه رضی الله عنها اتفاقا  
 انظر و الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیہ کوی الی السحاب حتی لا یکون بنیه من السماء  
 سقف فضعوا نمط و امطر اشد یذی یعنی قحط کرده شدید اهل مدینه قحط شدید پس  
 کردند بسوی عائشه و عاکنه و علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید  
 پیغمبر خدا را اصلی الله علیه وسلم پس بگردانید در قبر شریف منافق بسوی آسمان آنکه نماند  
 میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب و سبب رفع حجاب میان قبر شریف  
 آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم مستقام میکردند بذات شریف و چون ذات شریف در پرده شد  
 کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران بار و کویاستقامت کرد  
 بقبر و در حقیقت مستقامت و شفاعت است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است در آن  
 پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقہ رضی الله عنها پس باران داده شدند باران  
 دادنی بسیار با آن جمله شفاعت است بن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول اقبال  
 شفاعت و ظهور اثر آن کرامت است بر عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آن صفت  
 صلی الله علیه وسلم و خود کرامت اولیا و معجزه است پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکذا فی



تجربہ شکوہ و تقریر استلال بر مظلوب باین حدیث آنکه اگر استعداده غلطه شرک من  
پس این غلطه در صورت استعداده از قرآن صلی الله علیه وسلم زیاده ترست زیرا که از  
عوام کمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت با اولیاء الله قریب الوقوع است چون  
ام المؤمنین الله عنہا این غلطه از درجه اعتبار ساقط کرده مردم را امر با استعداده  
از قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمود پس استعداده از قبور اولیاء الله که  
شکر دران صنیت ترست بطریق اولی جائز باشد بکذا فی الرساله العاصمیه از جمله  
است حدیثی که در حصن حصین مذکور است و اذ اراد عونا فلیقل یا عباد الله عینونی  
یا عباد الله عینونی یا عباد الله عینونی و کذا یعنی و فتنیکه بخوابد باری برای گرفتن  
و ایه یا مطلقا پس بگوید سه بار ای بندگان خدا یا اری کنسید مراد مراد از عباد الله  
رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکه یا اجنه یا ارواح اولیاء و تحقیق تجربه کرده  
شده است این تخریج طبرانی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شده اذ اصل اصل کلام  
او اراد عونا و مبارض لیس بها ایس غلیظ یا عباد الله عینونی یا عباد الله عینونی  
لعینہ فان اسمعوا و الا تروہم و در ظفر حلیل مرقوم است فرمایا ای آن حضرت صلی الله علیه  
وسلم فی کہ جب کوئی کہچہ خیر گم گری یا چاہی بد و اور حال یہ کہ وہ ایسی زمین میں ہو کہ  
کوئی ایس ویش او سکا نہیں ہی پس چاہی کہ کہی یا عباد الله عینونی پس الله تعالی  
بندہ ہیں کہ تم نہیں دیکھتی میرے شاہ فی بعض علما ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث حسن  
اور محتاج ہیں طرف ایک تمام مسافر اور شایخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقدس  
اور نزدیک ہی ساتھ اسکی مستح معقود پر کذا ذکر الفخر و العلی انتہی و طریق استلال  
بر مظلوب باین حدیث صاف لائح و روشن است احتیاج ذکر ندارد و در اینجا خدشتہ



اینست جواب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کرمه و ایماک استعین که مفید خاص  
 است اول دلیل است بر امتناع استعدا و استعانت از اراد و اح کالین لکن در دنیا  
 لذلک الاختصاص تقریر جواب آنکه مراد از استعانت مختصه بذات او تعالی که معین  
 با حقیقه و متعان حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیہ نه استقلال استعانت متوهم  
 است و نه استقلال الاستعان به و از همین پیل است استعانت برای دفع امراض  
 با دویه و برای دفع تشنگی آب و استعانت برای تعلیم حکام دین و تهنیت نفس از دنیا  
 علیه السلام از اولیا قدس سرار هم بلکه اگر امان نظر بکار رود و شکار شود  
 که اینهمه استعانت برای ناقصه عقیده غیر متقله شیون و اطلال استعانت مستقله  
 نیستند و مؤید اوست آنچه در تفسیر فتح الغیر مرقوم است در اینجا باید فهمید که استعانت  
 از غیر بوجهی که اعتماد بر آن غیر باشد و او را مظهر عون الکی نداند و احوام و اگر التماس  
 محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و  
 او تعالی در آن نموده از غیر استعانت ظاهری نماید و و از عرفان نخواهد بود و در  
 نیز جانزور است و انبیا و اولیا را این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت  
 این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهى بذات الحق  
 مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایماک بعد و عقیده  
 جریان میکند و عقاید ایشان است که بنده هیچ خدای ندارد و فعال و حرکات از او  
 بلا اختیار مانند کار و چوب و سنک صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لایزال  
 می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحه الی یوم الساعة و قول  
 و ایماک استعین و عقیده قدریان می نماید و ایشان عی دارند که بنده اختیار تام دارد



و اعمال و عرکات آنرا با ایجاد و صادر می شوند و ازین عقاید لازم می آید شرک صفت  
 در کارخانه خدائی هو تعالی عما یقول الظالمون سلوک کبیر اوحی دقایق نصیب است و عت  
 است که از افراط و تفریط بر اصل دور اند و سلوک صراط مستقیم طریقه نظر دارند پیش  
 که جنس ترانندگی می کنیم و خاص از تو مدعی خواهیم و توبیخ از قومی جوئیم و اما  
 حجه الاسلام امام عزالی رحمه الله گفته هر که بوی و حالت چنانست تبرک جوید بعد از نماز  
 نیز بوی تبرک و استعاب گیرند و در تنه الوابین نقلا عن الکبری مرقوم است من تبرک  
 فی حیاته تبرک بزیا رت بعد وفاته بعضی از شاخ عظام رحمه الله گفته اند که یافتیم جابر  
 از اولیای الله که تفسر می کنند در قبور مثل تفسر ایشان که در حالت حیات و  
 باشند یا زیاده از ان و مقصود حضرت بلکه آنچه خود دیده و یافته بیان نموده که خوش  
 تیج معروف کرخی رح و دوم شیخ محیی الدین عبدالقادر رح و جعفر عجمی الدین رح  
 افاده فرمودند که یک بار از سیاحت بازگشته رو بجانب بغداد دهمتم ناگاه در راه  
 شخصی چون مرغی تنه بزرگ کا و رو من آورد و دیدم چون نهال خشک سال  
 من از پا درآمد و گفت یا سید مراد بستان رحمت نشان و ازین چشمه حیوان برکت  
 بنشان این ابن شاذل بر بعضی ماندم و همین بخله چون شاخ نورسته گل گل تبرک گفت و گفت  
 می شناسی گفت نه گفت دین بد تو ام که بدین حالت رسیده ام خدا مرا تیر زنده کرد  
 و بر تنه اولی رساند فانت محیی الدین او را همانجا که دهمتم و رو بجانب مسجد جامع بغداد  
 آورد و ما برهنه بودم مردی ثعلب پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از  
 مسجد درآمد و دو کانه نماز کرد و چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند و  
 لقب مرا خواندند اگر چه پیش از من کسی مرا این لقب نخوانده بگذرانی انجمنه الله و الله



۱۷۷  
 نسخہ الہدیین بدست رم مصنف کتاب ہجۃ الاسرار در مدح حضرت قدس سرہ و قصیدہ انشا  
 تبرکاً چند ابیات آن را درین مقام مع ترجمہ اش کہ از افادیت شیخ محمد عثمان بن شیخ  
 فاروق بن شیخ الشیخ شیخ محمد چشتی کشمیری بح ترجمہ رسالہ زندۃ الائمہ منتخب ہجۃ  
 الاسرار است نقل میکنم شہر عبدلہ فوق المعالی رتبہ ہوا لہ المباحد و الفخار والاخر ہوا  
 یعنی حضرت شیخ بندہ است از بندگان کہ او راست مرتبہ بالاتر از مراتب عالیہ کہ در  
 درک مردم نیاید یعنی مرتبہ فوق مرتبہ مداجان مراتب بلند است کہ دیگر اولیا پسند  
 بہ او درست بزرگیہا و او درست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند و لہ الحقائق  
 والطرائق فی الہدیٰ و لہ المعارف کالکواکب تنزیل یعنی او درست حقائق و راہ ہادرا  
 یابی و او درست معارف مانند ستارہ ہا کہ روشن میشوند و پایشان سہلۃ شایخ  
 اندیس و مقامات سلوک و سہار و ولایت صالت دارند و برای ستر شدن  
 قانون می فرمودند و لہ الفضائل و المکارم فی الہدیٰ و لہ المناقب فی المحافل تنزیل  
 یعنی او درست شرافت اوصاف و مکارم و راہ یابی و راہ نمائی و او درست منقبتہا  
 بحکامات کہ در مجالس اولیا و ملائکہ مذکور می شدند و لہ التقویٰ و الاتعالیٰ فی العلیٰ  
 و لہ المراتب فی النہایۃ کثر و او درست تقدم پیش دستی در علوم مرتبہ و او درست مرتبہ  
 نہایت سلوک کہ بسیار اندشہ غوث الوری غیث الذی نور الہدیٰ بدر الدجی کس  
 بل النور یعنی مجاہد خلائق است و شرف برتبہ غوثیت باران جود و عطاست نور  
 رہنمائی است ما متاب شب چہار و ہم است برای رفع تاریکی حرمان و بعد و آفتاب چہار  
 است در کمال روشنائی بلکہ روشن تر از آفتاب است بانی علاہ مقالہ المخالف  
 مسائل الاجماع فیہ بطریق یعنی نیست در بزرگی آن حضرت قدس سرہ هیچ مخالفی را



گفتگوی پس مسائل جماع در وی نوشته می شود یعنی بر بزرگی و علمای شان <sup>چند</sup> <sup>بزرگ</sup>

اجماع ناس مقدسند و در پنج محفل چهارم شیخ حیات رحمة الله فی القلاد لابن حجر المکی اعلم  
لم نزل العلماء و الاحباب بر ورون قرائت طیفه و تیرسون غده فی قضا و ایچیم و منهم الامام الشافعی  
رحه قال انی ابرک بابی صیفه رحه و اتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجه صلیت کتفین

سالت الله تعالی عند تقفنی سر تیایم فی در قلا لابن حجر کی مرقوم است که علما  
و صاحبان همیشه زیارت قبر امام عظیم ابو حنیفه ص می کنند و برای بر آمدن مطالب خود  
وسیله می جویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رحه نیز از جمله آن متوسلان هستند  
و فرمود امام شافعی رحه که بابرکت میجویم به امام ابو حنیفه و می آیم بسوی قبر و  
پس پیش می آید و حاجت دو رکعت نماز نفل بکزارم و از خدا غرض طلب خود  
میخواهم نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید طلب من مخفی نماند که اینجا بود  
روایت که مشتمل بر تعظیم و علو شان امام عظیم رحه است مذکور می کنم که حنیفه را از آن بزرگ  
دست و دپس بد آنکه در خزانه اگر روایات مذکور است عن خلف بن ایوب البخی رحه  
قال ان الله جعل العلم بعد نبیه فی صحابه ثم بعد هم فی التابعین ثم بعد هم فی ابی حنیفه  
رحه و صحابه فمن شایطین من شایطین خطی اثمی یعنی الله سبحانه و الا اعلم را اینجا  
رسول مقبول صلی الله علیه و سلم عنایت فرمود و باز با صاحب آنحضرت باز تابعین بزرگ

فصل  
در تعظیم  
و علو  
شان امام  
عظیم

ابو حنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد  
ناخوش شود از این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین  
اننا کما کما جمعین الله الاجتهاد الیوم فلو منعنا تقلید الماضین لکننا الناس حیا  
یعنی مردمان اتفاق کرده اند بر آنکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم



تقدیم مجتهدین گذشته بر اینیه بگذاریم مردمان استیج و سرشته و قال الزهراء النعمی فی  
الاسماء واللغات کان فی رتبة اربعة من اصحابه انس بن مالک و عبد الله بن ابی اوفی  
و سهیل بن سعد و ابو الطفیل و فی سعد بن الیواقیت الملبتعة ان ابا حنیفه رحمہ قصه الغزاة  
فی اول الامر و لبس الصوف و صرف وجهه عن الخلق و توجه الی الحق سبحانه و تعالی  
فرمى النبى صلى الله عليه وسلم فی المنام قال لیا ابا حنیفه ان الله خلقک لتجی سنتی و  
تشرک فی الناس لا تقصد الغزاة یعنی امام عظم ابو حنیفه رحمہ اولاً ارادة کوشه نشینی  
منوذر و لباس کلیم پوشیدند و از مخلوقات اعراض کرده بسوی حق جل شانہ  
متوجه شدند پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم را که میفرماید ای ابو  
حنیفه تحقیق پیدا کرد ترا خدا تعالی تازنده کنی طریقه مرا و مشهور نمائی آن ایمان  
مردمان و مقصد کوشه نشینی مکن و در غایتی الکلام مذکور است که حضرت امام سید  
با عترات اکابر شافیه و اطهار علمای امامیه مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی  
المشهدی در توضیح انوار کبک الوارده لدفع شبه الاعور مداح ابو حنیفه هستند و  
گفته اند کلیم عیال اہل حنیفه رحمہ یعنی جمله فقہا محکوم وزیر دست اویند و بسیاری  
اوصاف جلیله او علی ماز و اہ بعض الثقات و در سلک نظم کشیده که از ان جمله  
شعر قدیران البلاد و من علیہا امام السلیین ابو حنیفه آیات و شہاد و فقه  
کآیات الیزبور علی الصیقة و اما صاصر فی الاسلام نوراً ایئدا للرسول الخ حنیفه  
و ما بالمشیقین لظہیر نور الابا لمغربین و لا بکوفته انتہی فی الزلزال شعری می الامام ابو حنیفه  
البانی که کان الامام ابو حنیفه من اربع النیاس و علم الناس عبد الناس اكرم الناس اكرم اصحابنا  
عزیر انما لیس فی النور و فی رسالہ الرشیدہ عن تحقیقات الرفیعة ما اثبات الاستدلال بحکم انما







بالمسلمين جابر انتهى في شرح الصدور واما ما أخرجه ابن أبي عمير عن ابن مسعود عن النبي عن  
صلى الله عليه وسلم كان اذا دخل المقابر قال بسلام عليكم ايها الارواح الفانية والاباء  
الباينة والعظام النخرة التي خرجت من الدنيا اللهم ادخل عليهم روضة منك وسلاما  
فانه لم يصفه سنده ما دل بان المراد بقفار الارواح وياها عن الاجاب المشاء  
انتهى وقال الحقن الديهوسى رح في شرح المشكوك قد ثبت في الدين ان الروح تاقية  
ولها علم وشعور بالرائرين ولا رواح الكمل قرب مكان من جناب الحق تعالى كما كان في  
مير كجيت واقم من ذلك انتهى فكل مكان اقرب عند الله لفي يكون قوة حياته في البرزخ  
اقوى من حيوته في الدنيا في تربت بعض اثارها وظهور نيز من شعرا راس بركت  
نزدك تر باشد تدبارى تعالى از روى قرب ومنزلت قوسى تر خواهد بود قوت  
ووزن ايجادى وديا باعتبار مرتبة ثبات ظاهرى انكى از علما ان قرب الكل عند الله  
الامى من ذل الى اومى وبعد الانبىاء الاخر فانهم ايضا يتعاملون بالحياء معا لملة الاحياء  
كجيت بعد احرام محاور وفي الصحاح واداء الصلوة والمكالمه كما وقع في ليلة الاحرام  
كجيت من ذك تر بنيت همه نزد خداى تعالى در غت ومرتبه نعيم خدا عليه صلوة  
والثنا هستند وبعد آن ديكر انبيا عليهم تسليمات اند پس تحقيقشان زنم اند  
ميكند بازندگان مانند معامله زنده بازنده مانند حج كردن خانه كعبه او يا الله شير خدا  
وخواندن نماز و كلام كردن انبيا عليهم سلام بار رسول مقبول صلى الله عليه وسلم بخدا  
واقع شده و در شب معراج تفصيل اين مقام در رسائل معراجيه معينه بايد كرد و خوشا  
للاطباء كرنه نموديم و بعد هم ابراهيم بن بكيا صلى الله عليه وسلم فانه در وبال رو ايت  
اجيده ان لمرضقه في الجنة كما يكون للاطباء في الدنيا يعني وبعد از انبيا عليهم السلام

بالمسلمين جابر انتهى في شرح الصدور واما ما أخرجه ابن أبي عمير عن ابن مسعود عن النبي عن



۱۸۶۲

حضرت پیر اسماعیل صاحبزاده رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه از روایات معتبره و چه  
رسیده که برای حضرت پیر اسماعیل و آیه شریفه و نسبت در پشت چنانچه بیان شد  
مرغوبه بر آنی بچه یابی مآورد و دنیا و بعد از شهیدان فاضل هم برزقوی حکم الکرمه و لا یکن  
قلوا الاّیه و بعد از پیر شهیدان اند که ایشان روزی داده می شود و چه در آن  
او تعالی و لا یکنین. لکن الاّیه و در آن نفس صریح است و تفصیل این مقام سابقا  
مذکور شد تا ثابت حیات بود لایزال کرام البرزّه و فی عالم البرزخ مثل حیات الانسا  
فی ترتب بنفس آثار یا یعنی پس چون ثابت زندگیشان در عالم برزخ مانند زندگانی  
و دنیا در مرتبه شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم کائناتینها قادرین علی انجاب مآورد  
المستقیمین لهم بالدار الی الله و الصنع الی جنبه کما قبل سحر اولیا زاهدت قدت  
از این تیر بسته باز کرد و اندر او یعنی پس بدانکه آنها در حالت حیات دنیا قادر بودند  
بعنایت او تعالی بملت قدرتمه بر و اگر در مطالب التجا کنندگان بسوی آنان  
بدان کردن و عاجزی نمودن بجناب خدای تعالی و تقدس فکذا بعد الاستیقال  
بده الدار الی عالم البرزخ فان هذا القوة لا تنقص بل تشبه بما رقیهم عن بنی الدار  
الفاصلة و تجرد هم عن لعلق الماده و در نوهم من حضرت ائمتی و تشبه بهم بالمال الاّلهی  
بالتشبه به یقرون علی فاعمال کائنات قادرین علیها فی حال محققان فان التشبه بآله  
عجیبانی الاعطایه لاحد ما حکم الاّخر یعنی پس چنین بعد انتقال ازین داریانی بسوی  
عالم برزخ پس تحقیق این قوت در شما کم نمیکرد بلکه در ترقی می شود بسبب جدا  
شدن ایشان ازین داریا و بعد و بیشتر شدن شان از تعلقات مادی و نزدیک شدن  
اینها از خدا تعالی و مشابه گردیدن ایشان بآله که پس بسبب همین مشابهت



مستحق شوند بر فعلها اینکه قادر بودند بر آنها در زندگی دنیا پس تحقیق بر این شباهت تأییدی  
 آفتاب و خورشید حکم شبیه به شبیه الاتری ان بحضور علیهم السلام ملوک مشبه بالمملکة  
 انما یعن عین الناس نزول فیض و البرکات بوسطتہن فی العالم فصار حکم خجاری  
 انکسار و معال مخالفة لا فعالنا و موافقة بافعال المملکة یعنی ایامنی منی کہ خضر علیہ السلام  
 ہر گاہ مشابہ شدند با ملائکہ در غایت شدن از چشم خلایق و فرو آمدن فیض برکات  
 بوسطہ ایشان درین عالم پس کردید علم حضرت خضر علیہ السلام منعا بر بعلم ما و فعا  
 شان مخالف بافعال ما و فعال ایشان موافقت پیدا کردند بافعال ملائکہ چنانچہ  
 وار و است در حدیث صحیح ہر کہ مشابہ شد بقومی پس نکست از ان قوم است فہذا وجہ  
 اثبات قدرتم بعد الموت علی ما و عینا و تجسبت مع و اما اثباتہا بحسب الکشف فیما  
 اینہ قال ارباب الکشف والعرفان ان ارواح الکلمہ تخرط فی سلک المملکة المتفرین  
 و تصیر کثیر و مجتہا بہ تعالی منطلو انہا بنظر الغیایہ یعنی پس اینہم کہ مذکور شد و جہت  
 برای دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف و اما ثابت کردن  
 شد در حق کشف پس این نیست کہ انا و فرمود لذلک و عرفا کہ ارواح عین سبک میشوند کہ در فرشتگان  
 و دیگر ذہب بہ کثرت عشق بخدای غر و جل کہ او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت  
 متوجہ میکند کما عبیدہ لمخصو صۃ لسلطان الکرام المحررین بان یومروا بالامور العظیمة فیما  
 احکیم بالامور الخفیة فتمثل کما امرت و لا یكون لها الخیرة مانند غلامان مخصوصان و شایان  
 بزرگ کہ سراوار اند برای اینکه حکم کردہ شوند بکار ہای عظیم پس حکم می فرماید  
 حکیم مطلق ارواح را با امور کلان پس ایشان فرمان آوگنا فی الفور بجای آرد  
 دینی باشند خجاری ہی تا خلاف آن کنند مثل حل الکلمۃ الوفا من حضرت الغیر



اجمار و القای فی نحو و احوال و الاخیار و القادریه من المصائب استداد الکبار و  
 عظیمه است از مانند برداشتن طمینان از بارگاه سلطان حقیقی و  
 آن در ولایتی کان نیک و زما کردن دوستان خدا از مصیبتهای سخت  
 التجارب فنیقل کثیر من العتلاء ان بعض الفیوض کان جاریاً من اکثر قبور الغرابر  
 من بعضها بعض الاسباب جاری من بعضها الی الآن فمن بجاتیه فیضها فرادست  
 جهالیکه قدس سره فی کچو پیشی الیه المسوسون و یقیون مجادین له ایاماً حیدر  
 فیبرون باذن خالق الارض و السماء ویرجعون برار یقنی و اما اثبات قدرت کتب  
 تجرید پس بیانش آنکه اکثر عتلاء قتل کردند که بعضی فیض از اکثر فراد بزرگان جاری  
 بود پس موقوف شد فیض از فراد بعض بزرگان و از بعضی فراد هنوز در وازه  
 فیض مفتوح است چنانچه از فراد مبارک حضرت سید شرف جهالیکه قدس و ما ندیم  
 بسیار فیض جاری است چه زن و کان آنجا میروند و چند روز آن مقام تبرک است  
 می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلالت قدرته و در اینجا  
 است جمیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر قسم اند اول استغفرین دوم غیر مستغفرین  
 سوم متوسطین و میان این هر دو پس کسانیکه در حالت استغراق وصال یافته جلالت  
 کردند استداد ایشان محال چرا که از خود محو اند از غیر مستغفرین البته استداد و استغنا  
 مقصور است و متوسطین برد و حال اند اگر در ابتدای مقام وصال استغراق شده و  
 کردند پس حال شان مثل مستغفرین تصور باید نمود و اگر در انتهایی مرتبه وصال اینها  
 را کیفیت استغراق حاصل شد اولاً استداد ایشان طریقی است و آخر موقوف و تحقیق  
 این مقام بدون اطلاع بر اصطلاحات حضرت صوفیه قدرت است و بهر هم و بغیر از آنکه

در مقام  
 استغراق



اشیاء اربعه پس مجال فمن شاء اطلع على حقیقه الحال فلیس فی الجوارح بلسم قرة هذا  
 من هبة الرب المذهب الوهابی الذی یعتقد انما الاعمال من الاموات  
 انما ان بعضهم کالاجار فی قوق الحیوة وکالملائکة فی الافعال فهم قادرون  
 قد اراد الله تعالی علی انقاذهم عن المهالك کما کان یسوغ منهم فی حاله الحیوة ولا یروى  
 شی من اوله الشرع بل تثبت یعنی وازمین مقام مردود شدن مذهب و یابی که عقاید  
 که صلاستمداد از اموات درست نیست چرا که ما ثابت کرده ایم که بعضی از کمالین بعد  
 انتقال ازین دار فانی مانند زندگانند و رتوت و بعضی از ایشان مانند فرشتگان  
 اند و در صد و افعال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرموده که سبب  
 حاجتمندان بتجیان از مهلکه ما نجات میدهند چنانچه در حالت حیات نیز همین  
 قدرت ایشان را از بارگاه سلطان حقیقی عنایت شده بود و در دنی کنیزان را  
 هیچ دلیل شرعی بلکه ثابت نمیکند و اند او را و اما من یعتقد هم موثرین فی الامور  
 حقیقه فلم نزاع لنامعه فی کونه مشرکاً فاذا دیرت هذه الادلة حتى الدرایة لا یجوز  
 لک رتبة فیما و عینا من اعانة ارواح الکاملین بعد مفارقة البدن علی سعا فام  
 المبتحین الهم بقدره الله و اذنه یعنی کسیکه اعتقاد نماید که ارواح کمل در اینجا  
 و تفصی از مهلکات مؤثر حقیقی و قادر تمام هستند پس بلا شبهه آن کس مشرک است  
 بیچ نزاعی و گفتگوی در مشرک بودن اویت پس عقلاً و نقلاً و تجربه استمداد  
 بر و اکردن حاجت بتجیان بقدرت و حکم او تعالی جلت قدرته شیهت و فی  
 ترجمه کشف الاشیاء الاجل محقق الدلوی قدس سره امام شافعی رح گفته است که  
 موسی کاظم برایتی مجرب است مرا حاجت دعا را چه آنکه مقام بقدر که مبط برکات و انوار



پس از آنکه در طلب تصور و ایفای التوجه المذكورة سید احمد بن  
 که از اعاظم و شایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابوالعباس  
 که از اعیان اهل بیت است گفت که من میگویم که از اعاظم و شایخ  
 شیخ ابوالعباس رحمت گفت نعم زیرا که وی در باطن حق و در حضرت ادهم است و نقل  
 ازین طائفه بیشتر از آن است که محصور و محسوس کرده شود و یافته نمی شود و در کتاب و  
 و اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد در گذارین را بگویم از اینها اثبات نمی  
 می شود و کما در بیت تفصیل آنرا در فی المرقاة شرح الحشک لمولانا علی القاری علیه  
 رحمة الله الباری بهم فی برابر ختم تصرفات و برکات لایحسی عددی و لایحصر یعنی طراز  
 کا طین عارفین در عالم برزخ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و در  
 انصاف العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهمی قدس سره  
 که از ذکر استمداد های ایشان و پیران و استاد ایشان از قبور مجامع النور  
 اند پرست ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید ورزید و از راه مجادله اعراض باید نمود  
 و ادانصاف باید داد و در اینجا چند حکایت از آن یعنی از کتاب انصاف العارفین  
 میگرد و تا اهل حق را مرتبه حق یقین بلکه عین یقین دست و پاسبان شاه صاحب  
 مدوح در کتاب مسطور میفرماید که چون بن فقیر زیارت برین نموده و بقدر طبعه علی  
 صاحبها صلوة و التوجه رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه  
 مراتب جذب و سلوک همه از ابتدا تا انتها در نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم می  
 انگاه من بن فقیر از بزرگ و حکیم طلب ساختند و طریقه حق عنایت فرمودند و آنچه در علم  
 مشکلات و اتم پرسیدم جواب با صواب ظاهر فرمودند اگر آن چیز را در رساله فیوض

در  
 شرح  
 تصنیف  
 و بیجا



پایان آمد بحسب خوف الطاب در شرح گذران ذکر نکردیم و بسیار بطریق دیگر سالها معانه  
در اندیشه و نیز در آن مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم کروی قدس سره عالم بود عا  
العلم از فقه امام شافعی و حدیث و عربیت و در هر یکی از این فنون تصانیف دارد  
اقرب دو سال در بند او ساکن شد و طالع ذوق از آنجا اخذ نمود و در امام آقا  
ر شام بروج پرتوج حضرت شیخ محیی الدین عربی قدس سره متوجه شد تا مطلع شود  
بر آنکه غم سفر در آن وقت کنایاتی شیخ مدوح را در عالم رویای ضاقت دید که غما  
زیا پوشش آواز با پوشش حضرت ابراهیم کروی رح دور می کنند و نیست که با قاف  
ی سفر نمایند و غیر حضرت شاه صاحب مدوح در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت  
مولانا شیخ عبدالرحیم قدس سره چون نزدیک قبر مخدومی شیخ محمد قدس سره  
شد ششصد میفرمودند که روح ایشان در نماز من اقدامی کند و از من استماع معانی  
ی نماید یکبار باین فقیر متوجه شدند و بعض معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان  
در بلده به تنگ بتفج برآمد چون ماندکی راه و حرارت آفتاب حساس گردید  
بقبره در آمد تا آنجا می استراحت کنم مجبور در آمدن محسوس شد که در آن قبور  
شی عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتیم از اینجا رو بردار  
این مقبره با نقش مملو است و نمی پذیرم که آنجا مسلمانی باشد پس در آن صحبت  
ماضی بود تعجب کرد و گفت چه طریق معلوم کردید که تم بطریق کشف عرفان کردیم آنها  
بنور سلمان نیستند جو گیان اند که زنده در کور رفته اند و مردم قبور آنها را  
بنور سلمان ساختند و فی القبول اجل فی ذکر آثار الولی حضرت مولانا شاه ولی الله  
محدث دهلوی رح روزی در مرض موت خود بحضرت مولانا شاه عبدالغیر قدس



سرو الغریز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون الدین عالم اقبال نمودند عمر باسل میر  
و میان اهل اقلید یعنی برادر خرد بسن یسوع الدین بود پس یابره فرادر شریف او را  
اوقات متوجه بر وحایت شان نمی شستم پس راه حقیقت پرماشاده شایسته  
غزیری بخدمت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت عبات بزرگا  
و قبور ایشان می روم و در بعضی مقابر انس و سکون و راحت و آرام و در خود  
ادراک منامیم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حقی  
یافته نمی شود سبب آن در نمی یابم امیدوارم که حضرت افاده فرمایند و برین  
آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی ملکین ارواح ایشان از قیود بشری  
خلافش و از آلائش مقتضیات جسمانی پاک گشته توجیه ایشان بسوی ذات سجد  
بی نشان صرف است پس سیکه بزیارت قبور ایشان رود البته بحال او هیچ تغیر لایق  
مثل شخصی که داخل آینه خانه شود بجا هر طرف که می نگرند خود را ببیند و بغیر خودش چیزی  
بنظر نمی آید حضرت سلطان اشباح قدس سره از جمله این طایفه اند و بعضی اهل  
ولایت که ارواح ایشان از ان قیود مجرذ گشته اند و توجیه ایشان بالکل بجا نیست  
اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بخوبی از انحاء مناسب بسوی زیارت  
کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود با احساس می نمایند و حضرت  
مولانا شاه عبدالغریز قدس سره الغریز و تفسیر مستخرج الغریز و در رساله روز و بانی  
و در جواب تنفعا کفر عیدیه با تم وجه تصریح فرموده اند که اموات را شعور و سماع  
بلا ارباب جاهل است و تفسیر تفضیل فرموده اند که استمداد از ارواح کما یلین بطریق  
منظنه شرک در ان نباشد و هست و توضیحش در مابقی ملاحظه باید کرد و حضرت



در بیان تکلیفین درین باب و قریباً نوشته اند تصریح فرموده اند که سماج و شیعه و اهل بیت و اهل کربلا

و بتذکره و ضال است لغو و بانه من شد و در فناء و من سیات الهی انما ربنا

بنا و من استماع النکیرین لسماع الاموات و الاستعداد عن ارواح الکاملین یا نبی و

خیر العالمین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین الضابطه و السلام علی رسولک الایمن و

الطاهرین و صحابه الایحسین غایب مخفی مباد که در آیات این شرح از صحیفه ماثوره و

مانند تفسیر کبیر و تفسیر مدارک حسینی و نیشاپوری و معالم التزیل تصنیف امام بغوی

و تفسیر احمدی و موضح القرآن و فتح الرحمن و تفسیر مضای و مشکوة المصابیح و مرقا و مفتاح

و حصن حصین و ظفر طویل و شرح مصابیح تصنیف امام نووی و عین العلم و شرح ان تصنیف

ملا علی قاری و شرح سفر السعاده و ترجمه مشکوة شریف و مواهب لدینه و صحیح بخاری

و شرح مقاصد و شرح طواع و شرح عقاید تفسیری و شرح مواقف و شرح الصدور

شرح عقاید نسفی و بحر الرائق و شرح الاسلام و بنایه شرح نهانی و فتاوی عاکلی

و ذخیره العقبی و جامع الرموز شرح مختصر و قایه و تهمینه الاموات و التفریح فی احوال الارواح

و الفاس العارفين و مائت مسائل و الثغور علی دار السور و الطریقه الوسطی و تهنیه

و القول الجلی فی ذکر آثار الولی و رسائل غزیری و رسائل المائتیه و تاسیمه و رساله کبری

و رشیدی و غیران شعرائی و ادراج البهوت و مظاہر حق و ما عداها من الصحائف المعقود

و کتب المعتمد استخراج منقوده بقلم حواله منویم و نیز در پرده مباد که بحسابه و ابن

عبدالبرابرین عبدالملک و ابن قیم و علامه قیطلانی و ابن حجر و قاضی عیاض مالکی و

علامه علقمی شافعی و مولانا جلال الدین سیوطی و علامه قوینوسی و امام حجت الاسلام

غزالی و امام فخر الدین رازی و امام نووی و ملا علی قاری و حضرت شیخ محمد الدین



عبدی و تبحر الدیوب مولانا عبد العل و شیخ محمد ابن محدث دہلوی و حضرت مولانا  
 و شاہ عبد الباقیم و شاہ عبد الغفریر و مولوی شاہ عبد القادر و مولانا رشید  
 و مولانا حسن علی ہاشمی قدرت ہزارہم با جملہ جمیع حضرات صدیقیہ و اکابر  
 محدثین و فقہا با قائل شدہ اند با کلام اموات سلام و کلام زائران می شنوند و از انکی  
 می شنوند چنانچہ تفصیلش در مابقی مکتبہ شدہ و اما نقودہ پینش حجتہ عرش اجل مرثیہ  
 ذہب اہل حق و تحقیق الی ان الموتی لا یسمعون کلام الاحیاء عاودہ و اتفق العلماء من  
 المفسرین و المحدثین و الفقہاء علی عدم سماع الموتی کلام الاحیاء انتہی فیہوا کما مبین  
 کما لا یخفی علی اہل الحق و یقین فانیف و کن من اثاکرین حتی یا یتیک یقین قدرت الی

بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 الحمد للہ رب العالمین  
 و الصلوٰۃ علی سیدنا محمد  
 و آلہ الطیبین الطاهرین

الہم کتبہ بالتحقیقات اثاثہ مات فی اثبات السماع للاموات و الملقبہ بتحسین النسخ  
 سماع الارواح فی الثانی فی بیع الاول سنہ خمس و عشرين الف و مائتین من البحر علی صاحبہا  
 و کتبہ و فرغنا عن تحریر ہذا الشیخ الموسوم بالدرقیات الراسخات فی شیخ



الدرقیات اثاثہ مات و الملقبہ بسبیل النجاح الی تحسین الفلاح

فی یوم کعبۃ الرابع عشر من جمادی الاولی عام  
 ثمان و عشرين الف و مائتین من الهجرة  
 البتویۃ علیہ الصلوٰۃ

5619

رسالہ سبیل النجاح الی تحسین الفلاح تصنیف کشف مشکلات و قائل  
 منقح سلفات حقائق تحریر یلعی مولانا مولوی تراب علی علیہ السلام



# صحیحہ نامہ سبیل النجاح

تہ	بھی	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	نظر	غلط	صحیح	صفحہ
۱۹	و	+	۲۲	۶	نوردی	نوردی	۴۱	۱۳	میکنند
۱۰	۱	۱	۲۲	۸۰	نوردی	نوردی	۴۱	۱۶	عشی
۸	۹	۱	۲۲	۱۲	تزر	تزر	۴۲	۱۸	از قہم
۱۱	۱۱	مرلو	مراد	۱۲	ہت	ہت	۴۶	۱	نہی
۱۲	۱	۱	۲۴	۱۲	بلین	بلین	۴۶	۱۹	الغاب
۱۲	۱۲	بشی	لشی	۱۲	شل	بشل	۵۰	۱۳	لثواب
۴	۴	سٹخی	سٹخی	۳۷	۷	باز	از	۷۳	۴
۱۳	۱۳	سیکوند	سیکوند	۳۹	۱۸	میرت	میرت	۷۸	۱۹
۱۵	۶	مقتنی	مقتنی	۴۱	۱۳	کہ	+	۸۲	۳
۱۵	۱۹	۷	۴۲	۱۸	بزیارہ	بزیارہ	۸۷	۳	المصاحم
۲۱	۳	وقد	قد	۴۲	۱۲	مرور	مرور	۸۶	۷
۲۱	۳۳	ہذہ	ہذہ	۴۲	۱۵	ایمن	ایمن	۸۸	۱
۲۲	۴	فردو	فردو	۴۳	۱۵	آنت	آنت	۸۸	۲
۲۲	۱۷	اخرا	خدا	۴۴	۱	آنت	ہت	۸۹	۱۲
۲۲	۱۲	بالکیت	بالکیت	۴۵	۱۷	بسیار	بہین	۹۳	۱۲
۲۲	۱۲	از	کہ از	۴۵	۱۸	نغات	نغات	۹۳	۳
۲۶	۱	و غوس	و غوس	۴۶	۱۰	الشیخ	الشیخ	۹۳	۱۶
۲۶	۱	یہنی	یہنی	۵۲	۱۰	لموتہ	لموتہ	۹۷	۵
۲۷	۳	برون	برد	۵۶	۱۰	معمولان	معمولان	۹۸	۱۶
۲۷	۹	الہکم	الہکم	۵۸	۱۵	تفسیر	تفسیر	۱۰۲	۱۹
۲۹	۴	او ظنم	او ظنم	۵۹	۳	یقضی	یقضی	۱۰۶	۲
۲۹	۱۷	فی	مانی	۶۰	۱	الہنا	الہنا	۱۰۶	۹
۳۱	۷	نہات	نہات	۶۰	۱۶	در	در	۱۱۰	۹
۳۲	۱	الودود	الودود	۶۱	۱۳	عشی	عشی	۱۱۱	۱



صفحہ	سطر	لغات فقیر	صفحہ	سطر	لغات	صفحہ
۱۱۱	۹	الد اند	۱۲۸	۵	لجادة سادة	صحیح
۱۱۳	۵	لارتفاع بالاسف	۱۵	۱۱	معنى بعض	
۱۱۴	۸	محبى محبر	۱۵۲	۱۶	اتم اتم	
۱۱۵	۱	مختار اختا	۱۵۵	۹	بيلة بيلة	
۱۱۵	۱۰	حق يوقى	۱۵۸	۱۰	لا لا	
۱۱۸	۱۰	مض مضى	۱۶۵	۹	دستى دستى	
۱۲۲	۲	لهم لهم	۱۶۶	۶	دور دور	
۱۲۲	۱۹	لایع یسع	۱۷۱	۵	جال جال	
۱۲۳	۷	لایع یسع	۱۷۱	۱۹	اموات اموات	
۱۳۱	۶	الا لا	۱۷۵	۷	ردود ردود	
۱۳۱	۱۱	لیرى لیرى	۱۸۶	۱	رسالة رسالة	
۱۳۲	۹	مقام مقام	۱۸۱	۱۰	عزراء عزراء	
۱۳۳	۹	بجفت بجفت	۱۸۲	۳	لدى لدى	
۱۱۶	۳	الارواح الارواح	۱۸۳	۱۸	تحقيق تحقيق	
۱۳۶	۳	تقلها تقلها	۱۶۵	۱	الاطلاع الاطلاع	
۱۳۶	۱۰	لادوم لادوم	۱۸۶	۱	انسان انسان	
۱۳۶	۱۴	ديجاد ميعاد	۱۸۶	۱۸	مراى مراى	
۱۳۷	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	موت موت	
۱۳۷	۸	بهي بهي	نقطة			
۱۳۸	۱	لاشد لاشد				
۱۴۱	۱۴	الز حاك				
۱۴۴	۲	فر فر				
۱۴۶	۳	بت بت				

Handwritten notes and stamps on the right margin, including a circular library stamp with the text "مكتبة" (Library) and "بیت" (House).



# Mautees

tee, Suddur Bazar, — unknown

pi; Suddur Bazar, — said to be  
living with a Chymassee named Karim  
in a compound near the Church.

, Suddur Bazar, — unknown

er, Suddur Bazar, — said to have  
gone to her home in the City of  
Benares.

, Suddur Bazar, — said to be  
living ill at her house.

Pahar directed to produce these women:  
Munim  
29/10/73  
C.M.

---

Albert M. Verchere

Surgeon Major in charge

Lock Hospital

---